بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و سپاس بی قیاس مر آفریننده را سزد و شاید که از ترکیب کاف
و نون آیت وجود بنگاشت و بلطافت صنع بیچون رایت حدوث بر
افراشت و از خزانه اعطی کل شیء خلقه هر یک از آحاد کاینات و افراد
ممکنات را بخلعت صورتی مخصوص گردانید و از جامه خانه فیض هر یک
را بحلیه کسوتی مزین ساخت و اهل شرک و طغیان و جهل و عدوان
را بحکم ثم رددناه اسفل سافلین فرستاد و عاکفان زاویه ایمان را
بمقتضاء الا الذین امنوا تاج اصطفا بر سر نهاد و اهل علم را بایتای
درجات رفیعه و مقامات منیعه بموجب هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون والذین اوتوا العلم درجات خلعت باقیمت پوشانید
و از آنجمله حمله قرآن عظیم و فرقان کریم را بتمییز ثم اورثنا و تشریف اولئک
یومنون به مستثنی نظم هیچ دل را بکنه او ره نیست ؛ عقل و جان
از کمالش آگه نیست ؛ سست جولان ز عز ذاتش وهم ؛ تنگ میدان
ز کنه وصفش فهم ؛ فعل او خارج از درون و برون ؛ ذات او برتر
از چگونه و چون لا تدرکه الابصار و هو اللطیف الخبیر و هزاران

هزار

هزار شرایف صلوات و لطایف تحیات نثار روضه مقدسه
و قبه منوره و تربت معطره پیغمبری باد که بابانه دلیل کافی و الانه کلام
شافی و اظهار دلایل اعجاز و ابراز معانی حقیقت و مجاز و بایجاز بیان
و ایضاح تبیان زنگ کفر و صدای شرک از آینه آفاق بزدود و
بفصاحت فایقه و بلاغت رایقه زبان فصحای بطحا و بلغای عرب
عربا را بسته در نصب ملت زهرا و کسر لات و عزی ید بیضا نمود
اعنی خواجه کاینات و خلاصه موجودات تخت نشین لامکان
مقصد امر کن فکان شهسوار رقمه افلاک تاجدار لعمرک و لولاک مکرم
مجتبی محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله و بر آل زاهر و عترت
طاهر و اولاد فاخر آنحضرت خصوصا بر پیشوای زمره اصفیا
وارث مواریث انبیا پادشاه تختگاه سلونی و انما مالک ملوک و اذا
رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا او ولی خدا و نفس رسول ؛ باب
سبطین پاک و زوج بتول ؛ بود دریای علم و کوه وقار ؛ کف جانبخش
و ابر دریا بار ؛ دست جودش چو زرفشان گشتی ؛ کیسه پرداز بحر
و کان گشتی ؛ تیغ قهرش چو در مصاف شدی ؛ زهره پردلان شکاف
شدی ؛ یا علی جان ما فدای تو باد ؛ روز و شب کار ما ثنای تو باد

فصاحت سحبان وخط بن مقلة
وحكمة لقمان وزهد بن ادهم
اذا اجتمع في المرء مفلس فليس له
قدر يعتد به درهم

صلوات الله وسلامه علیه وآله وبعد حسن کوید فقیر حقیر کثیر التقصیر
سرکشته بادیهٔ سرکردانی وکم کشته وادی نادانی المحتاج الی عفو ربه
الهادی عماد الدین علی الشریف القاری الاسترابادی که چون فرمان
واجب الاذعان نواب علیه عالیهٔ موسویهٔ صفویه مهر سپهر سلطنت
وشهریاری ماه فلک سیادت وکامکاری مظهر الطاف الهی ومظهر
انوار پادشاهی خورشید سپهر مملکت وماه افق رفعت ومشتری
چرخ سعادت ونکین خاتم سیادت وواسطه عقد بختیاری
ودر صدف کامکاری بلقیس الزمان وخدیجة الاوان انخداوند
کش امد زخداوند خطاب بانوی هر دو جهان مریم بلقیس جناب
ای زبار کرمت کردن کردون شد خم وی زموج کرمت زهره
دریا شده آب برق باسرعت عزمت همه صبرست وسکون
کوه با صدمت حلمت همه سیرست وشتاب کر حکایت کند از
لطف تو در باغ نسیم کر روایت کند از لفظ تو در بحر سحاب
از هوا خاک شود صد ره سیمین سمن وز حیا لعل شود کونه
لولوی خوشاب خلد الله ظلها وادام مدی الایام سلطنتها
صادر شده بود که این فقیر مفردهٔ در قراءت عاصم نویسد

بطریق

بطریق شاطبیة که اصح طرق است بر وجهی که اصلا ذکر باقی قرا
ومسایل قراءت ایشان نباشد وهرچه باشد از مسایل قراءت عاصم
باشد پس بنا بر امر عالی نوشته شد این رساله در قراءت عاصم
اصولا وفرشا بطریق شاطبیة ومرتب کشت بر مقدمه وسه
باب وخاتمه اما مقدمه وان مشتمل است بر سه فصل فصل آ وان
مشتمل است بر سه فایده فایده آ اقول وبالله التوفیق که بر رای
ارباب فهم وذکا واصحاب فطنه ودها مخفی وپنهان نیست که
فضیلت ومزیت علم اجل فضایل وافضل مزایاست واین مقدمه
محتاج ببرهان نیست بلکه از جلایاست وعلم قران که خیر کتب
منزله است اشرف وارفع واجل وانفع علوم است وشرف عالم
بحسب شرف معلوم می باشد پس عالم بقران اشرف علما باشد
وشاهد این معنی حدیث صحیح نبوی است ص که کفت اشراف
امتی حملة القران وعلمه ونکفت من اشراف امتی ودیکر فرموده
که خیرکم من تعلم القران وعلمه وان شقیق ابن وایل مرویست
که کفت از عبد الله بن مسعود پرسیدند که چرا روزکم میداری
کفت از جهت آنکه اکر روزه دارم ضعیف شوم واز خواندن
قران باز مانم وتلاوت قران نزد من دوستر باشد از روزه

و از ابن عباس مرویست که قاری قران بارذل عمر مردود نشود
واسفل السافل که در آیه وارد شده بارذل عمر تفسیر کرده والا الذین
امنوا که از وی مستثنی شده بقرا فرود آورده وگفت ای الا الذین
قرؤا القران **فایده ب** در ذکر احوال عاصم بدان ایدک الله فی الدارین
که نسب عاصم برین وجه است که عاصم بن بهدله ابی النجود الاسدی
عاصم اسم است وبهدله نام والده وی است وچون والده وی
از اکابر عرب است او را بمادر میخوانده اند وابی النجود بفتح نون
وضم جیم پدر وی است وبعضی گفته اند نام عاصم عبد بوده
واو پیشوای اهل کوفه بوده در قراءت وبعد از ابو عبد الرحمن
سلمی هیچکس برابر وی نبوده وجمع کرده بود میان فصاحت
واتقان وتحریر وتجوید وآواز حزین نیکو داشت وهیچکس بحزن
او نخواندی واز تابعین بود ووفاتش در کوفه بود در اواخر
سنه سبع وعشرین ومایه وگفته اند سنه ثمان وعشرین ومایه
وبغیر ازین دو قول اعتباری ندارد وعلامت که باصطلاح رمز
گویند نون است **فایده ج** در بیان احوال روات وی بدانکه عاصم را
روات بسیار است از انجمله دو تن مشهور اند بصحت نقل وضبط یکی
بکر ودیگری حفص اما بکر اسمش شعبه است وکنیتش بکر وبعضی

بوده

گفته

گفته اند که اسمش احمد است وغیر این نیز گفته اند لکن اول
اصح است پدرش عیاش نام داشته وپدر پدرش سالم واز قبیله
بنی اسد است ولادتش در کوفه بوده سنه خمس وتسعین
من الهجرة ووفاتش در جمادی الاول سنه ثلث وتسعین ومایه در
کوفه واقع شده آورده اند شراح شاطبیه که چون شعبه را وفات
رسید خواهرش وبعضی گفته اند دخترش واصح خواهر است
که گریه بسیار میکرد شعبه گفت چرا میگریی گفت از آن میگریم
که مبادا ترا در آخرت عذابی باشد گفت مگری از برای کسی که
در زاویه این خانه هجده هزار ختم قران کرده او قران از عاصم فرا
گرفت بی واسطه ودر نحو وعربیت وعلم حدیث کامل وصاحب
فن بود علامت وی صاد مهمله است اما حفص کنیتش ابو عمرو
یا ابو داود است واسمش حفص پدرش سلیمان پدر پدرش مغیره
از قبیله بنی اسد از کوفه است در غاضریه بزازی کردی عاصم
او را بزرگ کرده بود ومربی وی بود ولادتش در کوفه بود سنه
تسعین من الهجرة ابن معین گفته که روایة صحیحه از قراءت عاصم
روایت حفص است واز منادی روایت است که مردم حفص را
در حفظ وضبط قراءة فوق شعبه می شمردند ووفاتش در کوفه بوده

ابن م

سنه ثمانین و مایه بر قول صحیح و رمز حفص عین مهمله است **فصل دوم**
در بیان سند قراءت عاصم عاصم قرانرا بر ابی عبد الرحمن سلمی و
زر بن حبیش و سعد بن ایاس الشیبانی خوانده و ایشان بر امیر المومنین
و یعسوب المتقین علی بن ابی طالب ع خوانده اند و امیر المومنین
بر پیغمبر ص خوانده و حضرت رسول بر جبرئیل خوانده و جبرئیل ع
فرا گرفته از میکائیل و میکائیل ع از اسرافیل و اسرافیل ع متلقی
شده از لوح محفوظ و لوح از حق جل و علا **فصل ج** در بیان
سند فقیر در قراءت عاصم بدان ایدک الله تعالی فی الدارین که فقیر
قرانرا خوانده من اوله الی اخره بروایت بکر در حایر امام حسین ع
بر استاد خود سید حسن الحسینی الاسترابادی المعروف
بالسید المغربی و اجازه داد مرا ایضا در حایر و خبر داد که
خوانده ام قرانرا بر شیخ محمد مغربی در مدینه حضرت رسول ص
و او خبر داد که خوانده ام بر شیخ محمد جزری و او خبر داد که
خوانده ام بر احمد بن الحسین ابن سلیمان و او گفت خوانده ام
بر پدر خود و او گفت خوانده ام بر ابی محمد لورقی و او گفت خوانده ام
بر ابی الیمن الکندی و او گفت خوانده ام بر ابی محمد سبط الخیاط
البغدادی و او گفت خوانده ام بر ابی طاهر بن سوار البغدادی

و او گفت خوانده ام بر ابی طاهر بن الحسن علی بن طلحه بن محمد
البصری و او گفت خوانده ام بر ابی الفرج عبد العزیز ابن عصام
و او گفت خوانده ام بر یوسف بن یعقوب واسطی و او گفت
خوانده ام بر شعیب صریفینی و او گفت خوانده ام بر یحیی بن
آدم و او گفت خوانده ام بر بکر شعبه بن عیاش و او گفت
خوانده ام بر عاصم بن بهدله بسندی که سابقا مذکور شد
و بر سید مذکور نیز در حایر امام حسین ع خوانده ام بروایت
حفص و او گفت که خوانده ام بر شیخ محمد مغربی مذکور در
مدینه رسول ص و او گفت خوانده ام بر شیخ محمد جزری و او
گفت که خوانده ام بر ابو العباس احمد بن محمد الحسینی الفیروزابادی
و او گفت خوانده ام بر علی ابن احمد و او گفت خوانده ام بر ابو الیمن
زید بن الحسن و او گفت خوانده ام بر عبد الله بن علی البغدادی
و او گفت خوانده ام بر ابو الفضل الشریف و او گفت خوانده ام
بر عبد الله الکارزینی و او گفت خوانده ام بر ابو علی حسن بن
احمد ابن هلال در دمشق و او گفت خوانده ام بر ابی الحسن
علی ابن احمد و او گفت خوانده ام بر ابی المکارم اللبان و او گفت
خوانده ام بر ابن الملتجی و او گفت خوانده ام بر ابو الحسن علی بن محمد

بن صالح الهاشمی در بصره و او گفت خوانده ام بر ابو العباس
احمد بن سهل الاشنانی و او گفت خوانده ام بر محمد بن عبید بن
الصباح و او گفت خوانده ام بر حفص و او گفت خوانده ام
بر عاصم و سند عاصم گذشت والله الموفق للسداد والصواب

باب اول در اصول و در وی چند فصل است **فصل** آ در استعاذه
بدانکه کردن یعنی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گفتن سنت
است و بعضی بران رفته اند که واجب است و در اول
تلاوت باید گفت و بلند باید گفت اگر بحضور قاری مستمعی
باشد و اگر در نماز خواند یا مستمعی نباشد آهسته باید خواند
و آهسته گفتن در جمیع احوال و در آخر تلاوت گفتن صحیح نیست
و صیغه وی بمذهب اصح اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
است و در سوره نحل هم چنین وارد شده و اگر زیاده برین
نمایند نیز جایز است مثلا گویند که اعوذ بالله السمیع العلیم
من الشیطان الرجیم و انچه نقل وارد شده و فقیر را استاد
خود فرا گرفته هشت طریق است و در رساله تحفه شاهی
مبین شده و جایز است وصل استعاذه بما بعد او از قرآن
خواه بسمله باشد و خواه نه و قطع نیز جایز است **فصل** ب

در بسمله بدانکه بسم الله الرحمن الرحیم گفتن در ابتداء سوره
از سور قرآنی اجماعی است الا سوره برائت که در اول وی بسمله نباشد خواه
ابتدا کنند و خواه وصل کنند بوی اخر انفال را و در حالت وصل سوره
سوره قرا اختلاف کرده اند بعضی بسمله کنند و بعضی نه و عاصم بسمله
کند البته و اگر ابتدا بعشر یی یا جزوی یا حزبی نماید مخیر است
و در اجزای برائت نزد اولی است و ممنوع است وصل اخر سوره
بر بسمله و وقف بر بسمله و ابتدا باول سوره آینده پس باقی
وجوه متصوره جایز باشد و عکس ممنوع اولی وجوه است **فصل** ج
در مخارج حروف بدانکه هر حرفی را از حروف قرآنی واجب است
که از مخرج مقرر وی ادا نمایند والا آثم و معاقب خواهند بود و حروف
قمری بیست و نزد است بمذهب اصح و مخارج بمذهب اصح مفتی
ا ابتدای حلق است و اخر مخرج همزه و ها است ب وسط حلق است
و اخر مخرج عین و حا است ج اخر حلق است و اخر مخرج غین و خا است
و این شش حرف را حلقی گویند د اول زبان است با انچه برابر وی
است از کام بالا و اخر مخرج قاف است ه بعد از مخرج قاف است باندک فاصله
و اخر مخرج کاف است با انچه برابر وی است از کام بالا و میان زبان است
و اخر مخرج جیم و شین و یا است با انچه برابر وی است از کام بالا

پهلوی زبانست از جانب چپ یا راست با پنج دندانهای کرسی بالا و انمخرج
ضاد است ح اخر پهلوی زبانست با انچه برابر وی است از پنج دندانهای
بالا و انمخرج لام است ط سر زبانست با پنج دندانهای بالا نزدیک مخرج
لام او انمخرج نون است ی سر زبانست با انچه برابر وی است از
پنج دندانهای بالا بعد از مخرج نون و انمخرج راست یا سر زبانست
با پنج دو دندان پیش بالا و انمخرج دال و طا و تا است یب سر زبان
است با سر دو دندان پیش بالا و انمخرج ذال و ظا و ثا است یج
سر زبان است با سر دو دندان زیرین و انمخرج صاد و سین و زا است
ید سر دو دندان پیش بالا است با میان لب زیرین و انمخرج فا است
یه میان دو لب است و انمخرج واو و با و میم است یو خیشوم
است و انمخرج نون و میم است در حالت اخفا با غنه یا ادغام
با غنه یز هوای دهن است و انمخرج حروف مد است فصل
در صفات حروف بدانکه حروف را با صفات تکلم باید کرد تا
صحیح باشد و از یکدیگر ممتاز کردند پس بدانکه حروف فحثه
شخص سکت موصوفند بهمس و غیر این موصوفند
بجهر و حروف اجد قط بکت موصوفند بشدت محض و
حروف لم نرع موصوفند به میان شدت و رخاوت

و

و غیر این حروف سیزده گانه موصوفند برخاوت محض و
حروف خص ضغط قظ موصوفند باستعلا و غیر این هفت
حرف موصوفند باستفال و صاد و ضاد و طا و ظا موصوفند
باطباق و غیر این چهار حرف موصوفند بانفتاح و حروف
فر من لب موصوفند باندلاق و غیر این شش حرف موصوفند
باصمات و صاد و سین و زا موصوفند بصفیر و حروف
قطب جد موصوفند بقلقله و واو و یاء ساکنتین مسبوق
بفتحه موصوفند بلین و لام و را موصوفند بانحراف و شین
موصوف است بتفشی و ضاد موصوف است باستطالت
پس هر حرفی از حروف تهجی باید که موصوف باشند به پنج
صفت و کمتر از پنج صفت نتواند بود و بعضی را زیاده از پنج
باشد پس حروف مستفله را باریک باید گفت و حروف
مستعلیه را غلیظ و کنده باید خواند و انچه متصف بصفت
اطباق باشد کنده تر باید گفت و بدانکه از حروف مستفله سه
حرف مختلف اند یعنی در بعضی از لغات ترقیق و در بعضی از مواضع
تفخیم کنند یکی لام لفظ جلاله است زیرا که اگر ما قبل او مکسور است
ترقیق است و الا تفخیم باید کرد بجهت تعظیم و دیگری را است زیرا که

اگر را مکسور باشد یا ساکن و ما قبل آن مکسور باشد و کسره اصلی باشد
و بعد از وی واسطه در کلمه او یکی از حروف استعلا نباشد یا ساکن
باشد و ما قبل او یای ساکن باشد یا خود ساکن باشد و ما قبل
او ساکن باشد و ما قبل ما قبل مکسور باشد و ساکن فاصل حرف
استعلا نباشد باریک باید گفت و در غیر این چهار حالت همه
جا کنده و غلیظ باید خواند و دیگر الف است و صحیح در الف آنست
که اگر ما قبل او حرف استعلاست یا را یا لام الله بشرطی که سابقا
گذشت کنده باید گفت و الا باریک باید گفت و حروف شدیده
را شدت و مجهوره جهر بجای باید آورد و همچنین است باقی صفات
تا بیکدیگر مشتبه نشوند و صاد و طا را استعلا و اطباق بجای
باید آورد تا صاد بسین و طا بتا نشود و حروف قلقله را
قلقله بجای آورد گاهی که ساکن باشند و اگر سکون وقفی
باشد قلقله بیشتر باید نمود والله اعلم **فصل ه** در های کنایه
و آن هائی است که ضمیر مفرد مذکر غایب باشد پس اگر ما قبل
و ما بعد وی ساکن باشد مثل منه اسمه عاصم صله نکند
نکند و مراد از صله اشباع حرکت است و اگر ما قبل و ما بعد
هر دو متحرک باشد صله کند مثل له الا هو و اگر ما قبل ساکن

وما

و ما بعد متحرک باشد مثل فیه هدی نیز صله نکند الا حفص در
کلمه فیه مهانا که در آن حفص صله کند و اگر ما قبل متحرک باشد و ما بعد
ساکن باشد مثل به السحر نیز صله نکند و این قاعده کلی است الا چند
لفظ که در آن خلاف واقع شده میان حفص و شعبه و آن الفاظ
اینست یؤده الیک و لا یؤده الیک در سوره آل عمران و نوله
ما تولی و نصله جهنم در سوره نسا و نؤته منها در آل عمران و شوری
این مجموع را بکر بسکون ها خوانده شعبه بصله میخواند و فالقه
را در سوره نمل عاصم بکماله بسکون خوانده و یتقه در سوره نور
شعبه باسکان خوانده و حفص بسکون قاف و قصر های بی صله
خوانده و یرضه لکم را در سوره زمر عاصم بکماله بضم های بی صله
خوانده و ارجه را در موضعی اعراف و شعرا عاصم بسکون خوانده
فصل و در مد بدانکه حرف مد سه است الف و واو و یا در حالتی
که ساکن باشند و حرکه ما قبل از جنس ایشان باشد مثل الف قال
و واو یقول و یاء قیل و مثال هر سه مثل ائتونی و اوذینا و این حروف
ثلثه را یک الف مد طبیعی باشد البته و زیاده بر یک الف بی
سببی نشاید و سبب معنوی باشد یا لفظی و سبب معنوی
پیش عاصم معتبر نیست و سبب لفظی که معتبر است دو چیز است

لفظه

وحفص

وکسر هاء

یکی ساکن و دیگری همزه و ساکن بعد از حروف مد باشد پس اگر
لازمی باشد خواه مدغم و خواه مظهر مثل دابة والم و قاف والقرآن
و صاد والقرآن عاصم مد سه الف کند البته و بترک این مد نماز
باطل شود و اگر عارضی باشد مدغمش در قراءت عاصم نباشد و
مظهرش مثل نستعین و یوقنون والنار عاصم مخیر است میان
مد سه الف و دو الف و یک الف و اگر همزه باشد یا مقدم خواهد
بود بر حرف مد یا موخر اگر مقدم باشد مثل امن و اوتی و ایمانا عاصم
اصلا اعتبار ننماید و بمد طبیعی اکتفا کند و اگر موخر باشد یا متصل
باشد مثل جاء و سیء و ان تبوء و یا منفصل مثل قالوا امنا و فی
انفسکم و لا تواخذنا ان نسینا در هر دو صورت عاصم سه الف مد
کند بمذهب شاطبی که مبنی رساله بر آنست و اگر حروف مد نباشد
بلکه حرف لین باشد سبب معنوی در وی معتبر نبود و سبب
لفظی که معتبر است سکون لازمی مدغم در قراءت عاصم نیست و
سکون لازمی مظهر یک لفظست در دو محل و آن لفظ عین است
در اول سوره مریم و شوری و در و عاصم را طول و توسط است
و طول افضل است و مراد از طول مد سه الف است و از توسط
دو الف و اگر با حرف لین همزه باشد مقدمش معتبر نیست و موخری

که

که منفصل باشد نیز اعتبار ندارد پس بدانکه موخر و متصل باشد مثل
شیء و سوء عاصم در حالت وصل قصر کند که عبارت از نیم الف طبیعی
باشد و در حالت وقف مخیر است میان طول و توسط و قصر فایده
بدانکه هرگاه که سبب مد از صفت خود متغیر باشد مد و قصر جایز است
خواه همزه و خواه ساکن پس اگر اثر سبب باقی باشد مد اولی باشد و الا
قصر اولی است پس بنا بر این چون عاصم در حالت وصل الم اول سوره
آل عمران بلفظ الله نقل میکند حرکت همزه الله را بمیم و میم که ساکن باشد
از صفت سکون متغیر گشته متحرک میگردد و از برای وی مد و قصر
باید کرد و چون اثر سکون باقی نیست قصر اولی باشد والله اعلم فصل
در دو همزه که در یک کلمه جمع شوند بدانکه عاصم همه جا بتحقیق همزتین
خواند الا آنچه بیان کنیم پس بدانکه لفظ اعجمی را در سوره فصلت
شعبه بتحقیق خوانده و حفص بتسهیل کالالف میخواند یعنی تکلم میکند
بچیزی که نه همزه باشد و نه الف و لفظ اذهبتم را در سوره احقاف
عاصم بیک همزه خوانده و لفظ ان کان ذا مال را در سوره نون و القلم
شعبه بدو همزه خوانده بتحقیق و حفص بیک همزه میخواند و لفظ
ان یؤتی احد را در آل عمران عاصم بکماله بیک همزه خوانده و لفظ
ءامنتم را در سوره اعراف و طه و شعرا شعبه بدو همزه روایت کرده

با تحقیق و حفص بیک همزه میخواند و باقی محال در سوره در محل خود مذکور
خواهد شد انشاء الله و اگر همزه وصل واقع شود میان همزه استفهام و لام
ساکن و آن در قرآن عظیم شش لفظ است دو الذکرین در سوره انعام
و دو الآن در سوره یونس و دو الله یکی در سوره یونس و یکی در سوره
نمل عاصم بهر دو روایت همزه دوم را که همزه وصل است بدل بالف کند و
مد سه الفی نماید یا تسهیل همزه دوم کند کالالف باقصر ولکن ابدال اولی است
والله اعلم فصل ح در دو همزه که در دو کلمه بهم رسند مثل هؤلاء ان کنتم
وجاء اجلهم و اولیاء اولئک عاصم همه جا هر دو را بتحقیق خواند فصل
در همزه مفرده بدانکه عاصم بروایت شعبه لفظ لؤلؤ هر جا که واقع شود
خواه معرف بلام باشد مثل یخرج منهما اللؤلؤ و خواه منکر باشد مثل
ولؤلؤ ولباسهم بدل کرده همزه اول را که ساکن است بواو ساکنه و حفص
بتحقیق روایت میکند و لفظ مؤصدة را نیز شعبه بابدال خوانده
و حفص بتحقیق و باقی همزات مفرده همه بتحقیق است از برای عاصم بکمال
فصل ی در نقل و نقل آن بود که حرکت همزه قطع را بساکن صحیح
که حرف مد نباشد دهند و همزه را ساقط کردانند پس بدانکه
عاصم بکمال در یک محل نقل کند که ان بئس الاسم الفسوق بعد
الایمان باشد در سوره حجرات یعنی حرکت همزه اسم را بلام داده

و همزه را حذف کرده و در حالت ابتدا السم و لسم هر دو جایز است
و لفظ عادا لاولی را در سوره والنجم بکسر تنوین و سکون لام میخواند
فصل یا در سکت و سکت در لغت ساکن شدن است و در اصطلاح
قرا قطع صوت است دون قطع نفس و عاصم بروایت حفص
سکت کند در چهار محل یکی بر الف عوجا در سوره الکهف دوم
بر نون من راق در سوره لا اقسم بیوم القیمه سیوم بر الف مرقدنا
در سوره یس چهارم بر لام بل ران در سوره ویل للمطففین و در غیر
این چهار لفظ سکت نباشد از برای عاصم و روات وی والله اعلم
فصل یب در ادغام و آن در لغت درج کردن است و در اصطلاح
قرا درج کردن حرفی است بحرفی و در آن یکی از سه مناسبت که تماثل
یا تجانس یا تقارب است لازم باشد و هر گاه که یکی ازین سه مناسبت
نباشد ادغام ممکن نباشد و حرف اول را مدغم خوانند و ثانی را
مدغم فیه و تحرک مدغم فیه شرط است و این ادغام منقسم است
بر دو قسم یکی کبیر و آن آنست که اول متحرک باشد ساکن کردانند و در
ثانی درج کنند و عاصم ازین جمله دو کلمه را ادغام کند یکی قال
ما مکنی در سوره کهف که در اصل مکننی بوده و دوم لا تامنا
در سوره یوسف که اصل لا تامننا بوده اما در لا تامنا اشمام

شرط است و بعضی اظهار دارم نقل کرده اند اما ضعیف است و ذکری
صغیر و آن است که اول ساکن باشد و از یک مخرج عاصم ادغام کند مثلیز
را خواه در یک کلمه باشند مانند یُوَدِّ یُحَمِّمُهُ و یدرک کم و خواه در
دو کلمه مثل اضرب بعصاک و ربحت تجارتهم لاکاری که او احرف
مد باشد مثل فی یوم و قالوا و هم کذا ادغام نشاید بجهت محافظت
مد طبیعی و نیز ادغام کند ذال اذ را در ظا مثل انظلم و دال قد را در تا
مانند قد تبین و تاء تانیث ساکنه را در دال و طا مثل اثقلت دَعَوُا اللّٰهَ
وقالت طایفه و لام بل و هل و قل را در لام در امانند بَلْ لَکُمْ وَیْلٌ لَکُمْ
وهل لک و قل لکم و قل ربی و یکاد در قرآن بر آن رسیده و طا ساکنه را
در تاء مثل اَحَطْتُ و بَسَطْتُ و قَرَطْتُ و خَرَطْتُمْ لکن بیان اطباق طا در
امثله مذکوره لازم باشد و قاف ساکنه را در کاف و آن در قرآن عظیم
یک لفظ وارد شده و آن اَلَمْ نَخْلُقْکُمْ است در مرسلات و در
باقی داشتن صفت استعلاء قاف در این کلمه و ذهاب آن خلافست
و ذهاب اولی است و تا را در دال اذ یَلْهَثْ ذٰلِکَ در اخر سوره اعراف
و بارا در میم ارْکَبْ مَعَنا در سوره هود و نون طسم در کانه را در هم
و بر روایت شعبه نون یٰسٓ و نون ن والقلم را در واو القرآن
و نون القلم را ادغام کرده و ذال را در تا از باب اخذ و تخاذ خواه جمع و خواه

مفرد

مفرد مثل اخذتم و اخذت و اتخذت و در غیر این مواضع در همه
جا بهر دو روایت اظهار کند **فصل پنج** در احکام نون ساکنه و تنوین
که ان اظهار و ادغام و قلب و اخفا است اما اظهار نزد حروف
حلق است خواه در یک کلمه مثل یَنْأَوْنَ و خواه دو کلمه مثل لَمَنْ اٰمَنَ
و عذاب الیم و برین قیاس است باقی امثله و ادغام نزد حروف یرملون
است در لام و را بی غنه و در باقی با غنه مثل مِنْ لَدُنْهُ وَهُدًی
لِلْمُتَّقِینَ وَمَنْ وَالٍ و غِشاوَةٌ وَلَهُمْ و برین قیاس اما اگر با او و یا
در یک کلمه جمع شود اظهار باید نمود تا مشتبه بضاعف نشود
و قلب کاری است که نون و تنوین به بارسند در یک کلمه مثل اَنْبِئْهُمْ
یاد و کلمه مثل ان یرانه باشوین مثل سمیعٌ بصیرٌ که ان هنگام
منقلب بمیم شود و چون منقلب بمیم شود اخفا باغنه باید کرد و اخفا
نزد باقی حروف است در یک کلمه مثل اَنْتَ یاد و کلمه مثل من تحتها یا شوین
مثل جناتٍ تجری و برین قیاس است باقی امثله والله اعلم **فصل شش**
در امالهٔ الف را رغبت میل دادن است و در اصطلاح قرا میل دادن
فتحه است بجانب کسره و الف بجانب یا پس بدانکه عاصم بر روایت
کبری اماله کند لفظ اعمی را و ان دو موضع است در سوره بنی اسرائیل
آیه وَمَنْ کانَ فی هٰذِهٖ اَعْمٰی فَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی وَاَضَلُّ سَبِیلًا و سوره

را در وقف در سوره طه و سُدًی را بین در وقف در سوره قیمه و تمره
تای مراد در سوره بنی سرائیل از و نای بجانبه ویل مراد از انکلا بل را
علی قلوبهم در سوره ویل للمطففین وهایه را از شفا جُرُف هاپ
در سوره تبت ید را هر جا که بیاید وقفا و وصلاً و رمی مراد در سوره
انفال وادرک را هر جا که واقع شود واین الفاظ باسایر الفاظی که
در قراءت عاصم مانند در هر سوره در محل خود مذکور خواهند
شد بتفصیل انشاالله تعالی و در وقف و وقف در لغت بمعنی ایستادن
است و در اصطلاح قرا بریدن کلمه است از ما بعد و در این بحث
دو فایده است آ در احکام وقف بدانکه وقف منقسم است بر چهار
قسم تام و کافی و حسن و قبیح تام آنست که کلمه موقوف علیه را ما بعد
تعلق نباشد اصلا مثل وقف بر ثم المفلحون وابتدا بان الذین کفروا
و کافی آنست که تعلق باشد معنی مثل وقف بر ومن قبلک وابتدا بر
وبالاخرة و بر یوقنون وقسم وقف توان نمود وابتدا ما بعد توان کرد و وقف
حسن آنست که تعلق لفظی باشد لکن سخن بر وجهی تمام باشد مثل وقف
بر الحمد لله وابتدا بر رب العالمین و بر این موضع وقف توان کرد وابتدا
ما بعد نتوان نمود بلکه اعاده ما قبل باید کرد مگر کای که وقف بر اخر
آیه باشد کذا و لایه ثانی را تعلق جنیس باشد زیرا که در روایت وارد

از حضرت رسالت ﷺ و قبیح آنست که تعلق لفظی باشد و مع هذا
سخن تمام نباشد مثل وقف بر مالک از مالک یوم الدین و بر ایز
قسم جایز نیست و وقف نمودن مکرر بواسطه ضرورة مثل انقطاع
نفس یا تنبیه بین وجوه قراءتی و اعاده ما قبل باید کرد و هیچ محل نیست
که وقف بر ان واجب شرعی باشد و هیچ محل نیست که وقف بر و
حرام باشد چنانچه در کتب قراءت مقرر شده دوم در چگونگی وقف
بدانکه وقف را بوجوه متعدده هست وانچه عاصم عمل کرده اسکان
است واشمام و روم وابدال اما اسکان اندا ختن حرکه اخر کلمه است
خواه فتحه باشد وخواه ضمه وخواه کسره واسکان در هیچ صنف نباشد
مگر انکه در اصل ساکن باشد مثل فلا تنهر انکه در وصل متحرک باشد
بفتحه غیر تنوین مثل لاریب ۲ هائی که لاحق آنها شود بدل از تاء
تانیث مانند الجنة والملائکة ۴ میم جمع در قراءت صله کنند
۵ حرکه عارضه خواه از برای وصل باشد مثل من ایمان من اوتی وخواه
از برای التقاء ساکنین باشد مثل امرأة تا بر او قالت اخرج اما
انچه بجهت نقل باشد در قراءت عاصم نیست و بجهت تنبیه
گفته شد و اشمام بهم رسانیدن لبهاست بعد از اسکان و مخصوص
ضم باشد و این در جائی باشد که متحرک باشد بضمه مادام که منقول

نباشد از کلمه دیگر یا از جهت التقاء ساکنین پس حرکت اعراب مثل
الله الصمد و حرکه بنا مثل مِنْ قَبْلُ و حرکه منقوله از حرفی که
نفس کلمه باشد مثل دِفْ را شامل باشد و قسم اخیر در قراءت عاصم
نباشد و روم انداختن چهار دانگ حرکت است و باقی داشتن دو دانگ
و مخصوص ضمه و کسره باشد پس در جائی تواند بود که متحرک باشد
بحرکت کسر مثل الرَّحِيمِ یا منقول باشد از نفس کلمه مثل بین المرء
و یا متحرک باشد بحرکه ضم مثل نستعین یا منقول باشد از نفس
کلمه مثل دفْ مثال اخیر در قراءت عاصم نباشد اما ابدال و آن در
قراءت عاصم در دو نوع می باشد یکی اسم منصوب منون غیر
مؤنثه مثل احدا اسم مؤنث بتا که در وقف آن تا بدل میشود
به ها مثل رحمه و نعمه اما های ضمیر نظر بما قبل منقسم میشود به
نه قسم زیرا که ما قبل وی یا ساکن است یا متحرک اگر متحرک باشد
ضمه است یا کسره یا فتحه مثل اسمه و به و له و اگر ساکن باشد
یا صحیح خواهد بود مثل منه یا غیر صحیح و غیر صحیح بر پنج قسم است
زیرا که یا الف است مثل اجتباه یا واو مدی است مثل عقلوه
یا لینی مثل و شروه یا یای مدی است مثل فیه یا لینی مثل
الیه و درین نه قسم سه مذهب است یکی منع است مطلقا یکی

تجویز

تجویز است مطلقا یکی تفصیل است بانکه اگر پیش از ها ضمه باشد
یا کسره یا واو مدی یا لین روم و اشمام ممنوع است و در غیر این
مجوز است **فصل نو** در مرسوم خط بدانکه عاصم در وقف تابع رسم
الخط است پس هر چه در رسم موصول است وقف بر آخر کلمه ثانیه
میکند و هر چه مقطوع باشد وقف بر محل قطع یا بر آخر ثانی کند و تاء
تانیث آنچه در رسم بتا نوشته شده بتا وقف میکند و آنچه بها نوشته
شده باشد بها وقف نماید و علم باین واجبست پس بدانکه اصل در
هر کلمه آنست که آنچه دو کلمه باشد یا بیشتر او را جدا نویسند از ثانی
که بعد از اوست خواه اسم باشد و خواه فعل و خواه حرف الا الف لام
تعریف که بجهت کثرة دور نازل منزله جزو است پس متصل می
نویسند و همچنین است یا ندا و ها تنبیه و الا آنکه کلمه ثانیه موصول
باشد که او را متصل بما قبل می نویسند از جهت فرق و الا آنکه دو
حرف بجا باشند زیرا که موصول شده جهت سهولت اما بیان مقطوع
و آن منحصر است در هجده حرف و آن اینست اَنْ لا و اَنَّ ما و اِنْ ما
و اِنْ ما مخففه مکسوره و اَیْنَ ما و اِنْ لم و اَنْ لم و اَنْ لن و عَنْ ما و مِنْ ما
و اَمْ مَنْ و عَنْ مَنْ و حیث ما و کُلَّ ما و بِئْسَ ما و فی ما و کَیْ لا و یَوْمَ هُمْ فاما
اَنْ لا مقطوع است در ده موضع در سوره اعراف اَنْ لا اقول علی الله

وان لا یقولوا علی الله و در سوره توبه ان لا ملجأ من الله و در سوره
هود ان لا الٰه الا هو و ان لا تعبدوا الا الله موضع دوم و در
سوره حج ان لا تشرک بی شیئا و در سوره یس ان لا تعبدوا
الشیطان و در سوره دخان و ان لا تعلوا علی الله و در سوره ممتحنه
ان لا یشرکن بالله و در سوره فتح ان لا یدخلنها الیوم و در سوره انبیا که ان
لا الٰه الا انا است خلاف کرده اند پس هاهم در بن کل میتواند که بر ان
وقف کند و میتواند که بر لا وقف نماید و اما ان ما مکسور مشدد
در یک موضع مقطوع است و آن ان ما توعدون لآت است در سوره
انعام و در انفال عذر الله در سوره نحل خلاف کرده اند و هر دو وجه
صحیح است و ان ما مفتوح مشدد در دو موضع مقطوع است
یکی در سوره حج و یکی لقمان و آن هر دو ان ما تدعون من دون
من دونه آو در ان ما غنمتم در سوره انفال خلاف است و هر دو
صحیح و مقبول است و ان ما مکسور المخرج مشدد نون در یک موضع
مقطوع است و آن ان ذا نذیر لکم است در سوره ص و ان ما عنه
جا مقطوع است الا در سوره البقره فایما تولوا فثم وجه الله
در سوره نحل ایما یوجهه لا یات بخیر که موصول است و خلاف
کرده اند در ایما تکونوا یدرککم الموت در سوره نسا و ایما

کنتم تعبدون در سوره شعرا فایما تقفوا اخذوا و قتلوا تقتیلا
در سوره احزاب پس در بعضی از مصاحف موصول است
و در بعضی مقطوع و بهر دو معمول است و ان لم بفتح همزه مقطوع
است در جمیع قرآن و ان لم بکسر همزه مقطوع است در همه جا
الا در سوره هود فالم یستجیبوا لکم که موصول است پس بی نون
باشد و ان لن مقطوع است هر جا که باید الا در موضع که ان نجعل
لکم موعدا است در سوره کهف و لن نجمع عظامه بلی قادرین
در سوره قیمه و عن ما مقطوع است در یک محل که آن عن ما نهوا
عنه است در سوره اعراف و مما مقطوع است در دو موضع و
من ما ملکت ایمانکم است در سوره نسآ و روم و در مادر منافقون
در سوره منافقین خلافست و هر دو وجه صحیح است و ام من
در چهار موضع مقطوع است یکی ام من یکون علیهم در سوره
فصلت دوم ام من اسس بنیانه در سوره توبه سیم ام من خلقنا
در سوره والصافات چهارم ام من یاتی امنا در سوره فصلت
و عن من مقطوع است در دو موضع یکی عن من یشاء در
سوره نور دیگری عن من تولی در سوره نجم و حیث ما هر جا که
واقع شود مقطوع است و کل ما مقطوع است در یک محل که آن

فآتاکم من کل ما سألتموه است در سوره ابرهیم و در کل ما ردوا در
سوره نسا خلاف کرده اند و هر دو صحیح است و در سه موضع دیگر
که کلما دخلت امة است در سوره اعراف و کلما جاء امة در سوره
مومنین و کلما القی فیها در سوره تبارک خلافست و لکن اصح وصل است
و بئس ما مقطوع است در پنج موضع چهار بی خلاف و یکی با خلاف
در سوره مایده لبئس ما کانوا در دو موضع و عن منکر فعلوه لبئس
ما کانوا و یقول الذین کفروا لبئس ما قدمت و در قل بئس ما یامرکم
به در سوره البقره خلافست و فی ما مقطوع است در یازده موضع
در یک موضع بی خلاف و در باقی خلاف کرده اند لکن اصح قطع است
و آن فی ما فعلن فی انفسهن دوم است در سوره البقره و فی ما
آتاکم در سوره مایده و انعام و فی ما اوحی الی این نیز در سوره انعام
و فی ما اشتهت انفسهم خالدون در سوره انبیا و فی ما افضتم در
سوره نور و فی ما رزقناکم در سوره روم و انت تحکم بین عبادک
فی ما کانوا و فی ما هم فیه یختلفون هر دو در سوره زمر و فی ما
لا تعلمون در سوره اذا وقعت و آن موضع که بی خلافست فی ما
ههنا آمنین است در سوره شعرا و کی لا مقطوع است همه جا الا
در چهار موضع که آن لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم است در سوره آل

عمران

هشت

وقف اثر باطل

خواه بافراد خواند و خواه بجمع و آن حرف اینست در سوره انعام و تمت
کلمت ربک صدقا و در سوره یونس و کذلک حقت کلمت ربک
و ان الذین حقت علیهم کلمت ربک و در سوره غافر و کذلک حقت
کلمت ربک و در سوره یوسف آیات للسائلین و غیابت الجب
دو موضع و در سوره عنکبوت آیت من ربه و در سوره سبا
فی الغرفات آمنون و در سوره فاطر علی بینت منه و در سوره
فصلت ما یخرج من ثمرات و در سوره والمرسلات جمالت صفر
و اما یا ابت در سوره یوسف و مریم و قصص و الصافات و هیهات
دو موضع در سوره مومنون و مرضات دو موضع در سوره
البقره و یکی در نسا و یکی در تحریم و لات در سوره ص و اللات در
سوره والنجم و ذات بهجة در سوره نمل همه بتا مرسوم اند و عاصم
وقف بتا کند فایده یا ات اضافه و یا ات زواید هر کدام در محل
خود در آخر سوره در فرش مذکور خواهد شد ان شاء الله باب دوم
در فرش حروف بدان حفظک الله فی الدارین که چون سواد مصحف
درین بلاد اکثر بقراءت عاصم است بروایت حفص بیشتر و بروایت
شعبه کمتر و هر روایت که باشد دیگری را بسرخی نویسند
پس احتیاج به ذکر اختلاف عاصم با سایر قرا نباشد بلکه بیان

اختلاف میان حفص وشعبه باید نمود پس شروع در آن کرده بترتیب
سور ذکر می نماید سورة الفاتحة درین سوره میان حفص وبکر خلاف
نیست سورة البقرة قل اتخذتم گذشت در مبحث ادغام لفظ
هزوا درین سوره وهرجا که بیاید حفص بواو خوانده وشعبه بهمزه
روایت کند لفظ اتخذتم گذشت ولفظ عما تعلمون اولئک را حفص
بتا خوانده وشعبه بیا ولفظ اتخذتم گذشت در ادغام ولفظ جبرئیل
در دو موضع درین سوره ویکی در سوره تحریم شعبه بفتح جیم وراء
وهمزه مکسوره وحذف یا خوانده وحفص بکسر جیم وکسر را ویاء
ساکنه بی همزه خوانده لفظ میکال را حفص میکال بی همزه وبی یا خوانده
وشعبه بهمزه مکسوره خوانده بایاء ساکنه لفظ ام یقولون را حفص
بتا خوانده وشعبه بیا میخواند لفظ رؤف درین سوره وهرجا که
بیاید حفص بیا وساکنه خوانده بعد از همزه بر وزن فعول وشعبه
بحذف واو خوانده بر وزن فُعْلٌ لفظ خطوات درین سوره
وهرجا که بیاید حفص بضم طا خوانده وشعبه بسکون طا میخواند
ولفظ لیس البر ان تولوا را حفص بفتح را خوانده وشعبه بضم خوانده
لفظ موص را حفص بسکون واو وتخفیف صاد خواند وشعبه
بفتح واو وتشدید صاد خواند ولفظ لتکملوا را حفص بسکون

کاف

کاف وتخفیف میم روایت کرده وشعبه بفتح کاف وتشدید میم میخواند
لفظ بیوت درین سوره وهرجا که بیاید حفص بضم با خوانده وشعبه
بکسر با میخواند وهمچنین است لفظ غیوب والعیون وجیوبهن
در سوره نور وشیوخا در سوره غافر الا آنکه شعبه را در کسر وضم
جیوبهن خلافست یطهرن حفص بتخفیف طا وسکون وی
وضم ها خوانده وشعبه بفتح طا با تشدید طا وفتح ها وتشدید وی
میخواند لفظ قدره را در هر دو موضع حفص بفتح دال خوانده
وشعبه بسکون میخواند ولفظ وصیة را حفص بنصب تا خوانده
وشعبه برفع قراءت میکند ولفظ یبسط را درین سوره وفی الخلق
بسطة را در اعراف شعبه بصاد خوانده واز حفص صاد وسین
هر دو مرویست واصح سین است از برای وی ولفظ جزؤا را
حفص بسکون زا خوانده وشعبه بضم میخواند ولفظ نعما را درین
سوره ودر سوره نسا حفص بکسر نون وعین خوانده وشعبه
باختلاس کسر عین وبسکون نیز خوانده ونزد شاطبی اختلاس
اصح است اگرچه اسکان در تیسیر است اما شاطبی ذکر نکرده ولفظ
ویکفر را حفص بیا خوانده وشعبه بنون میخواند ولفظ فاذنوا را حفص
بسکون همزه وفتح ذال خوانده وشعبه بقطع همزه ممدوده وکسر ذال

میخواند یاء اضافه مختلفه میان حفص و شعبه دو است یکی
عهدی الظالمین و این را حفص بسکون یا خوانده و شعبه بفتح میخواند
و دیگر بیتی للطائفین است و این را حفص بفتح خوانده و شعبه
بسکون میخواند سوره آل عمران نقل حرکت همزه جلاله بمیم الم و وجه مد
و قصر گذشت در باب مد لفظ رضوان درین سوره و هرجا که بیاید حفص
بکسر را میخواند و شعبه بضم خوانده الا من اتبع رضوانه سبل السلام
در سوره مایده که خلاف میان حفص و بکر نیست در کسر را و لفظ المیت
در موضعین حفص بتشدید و کسر یا خوانده و شعبه بتخفیف و سکون
یا میخواند و لفظ رؤف نزد حفص بمد است و شعبه بقصر و در
البقره گذشت و لفظ نؤته در هر دو موضع حفص بکسر ها و صله
خوانده و شعبه بسکون میخواند و لفظ وضعت را حفص بفتح
عین و سکون تا خوانده و شعبه باسکان عین و ضم تا میخواند لفظ
زکریا درین سوره و هرجا که بیاید حفص بقصر بی همزه خوانده
و شعبه بمد و همزه میخواند و بنصب همزه خوانده زکریائی را که بعد
از کفلها واقع شده که مفعول ثانی وی باشد لفظ بیوت حفص
بضم با خوانده و شعبه بکسر میخواند و در البقره گذشت و لفظ فیوفیهم
حفص بیا خوانده و شعبه بنون و یؤده الیک و لا یؤده گذشت

در فصل هاء کنایه لفظ یبغون و یرجون را حفص در هر دو بیا خوانده
و شعبه بتا میخواند لفظ حج البیت را حفص بکسر حا روایت کرده و شعبه
بفتح میخواند لفظ و ما یفعلوا من خیر فلن یکفروه هر دو کلمه را حفص
بیا خوانده و شعبه بتا میخواند لفظ قرح در دو موضع درین سوره
و اصابهم القرح نیز درینجا هر سه موضع را حفص بفتح قاف خوانده
و شعبه بضم میخواند لفظ مما یجمعون را حفص بیا خوانده و شعبه
بتا میخواند لفظ رضوان در اول همین سوره گذشت ما اصابهم
القرح گذشت در همین جا لفظ لتبیننه و لا تکتمونه را حفص بتا
خوانده و شعبه بیا میخواند یاء اضافه مختلفه میان حفص و شعبه
یکی است و جهی لله حفص بفتح یا خوانده و شعبه بسکون سوره نسا
و سیصلون حفص بفتح یا روایت کرده و شعبه بضم یوصی بها موضع
اول را حفص بکسر صاد خوانده و شعبه بفتح میخواند و در موضع ثانی
هر دو بفتح میخوانند البیوت حفص بضم با خوانده و شعبه بکسر میخواند
لفظ مبینة و مبینات هرجا که واقع شوند حفص بکسر یا خوانده
و شعبه بفتح میخواند لفظ و احل لکم را حفص بضم همزه و کسر حا خوانده
و شعبه بفتح همزه و حا هر دو خوانده احصن حفص بضم همزه و کسر
صاد خوانده و شعبه بفتح همزه و صاد خوانده لفظ نعما حفص بکسر عین

وشعبه باختلاس کسره وسکون خوانده لفظ کَأَنْ لَمْ تَکُنْ را حفص بتا میخواند
وشعبه بیا میخواند وتُوَلِّ را تولی وتصله حجم گذشت درهاء کنایه بین خلوف
در بخاء درسیم وسوضعیقی بومن حفص بفتح یا وضم خا خوانده وشعبه
بضم یا وفتح خا خوانده فسوف یُؤْتِیهِم حفص بیا خوانده وشعبه بنون
سورة المائدة لفظ شَنَآنُ را در دو موضع این سوره حفص بفتح نون
روایت کرده وشعبه بسکون نون میخواند وارجلکم الی الکعبین حفص
بنصب لام خوانده وشعبه بکسر میخواند هُزُوًا گذشت در البقره برسالته
را حفص بی الف بعد الام با فراد خوانده وشعبه رسالات بالف بعد از
لام بجمع میخواند لفظ عَقَّدتُّم را حفص بتشدید قاف خوانده وشعبه
بحذف خواند لفظ اِسْتَحَقَّ را حفص بفتح تا وحا خوانده ومرکاه که ابتدا
کند بکسر همزه خواهد خواند وشعبه بضم تا وکسر حا میخواند ودر حالت
ابتدا بضم همزه نیز خواهد خواند ولفظ الأَوْلَيَانِ را حفص باسکان واو
وفتح لام خوانده که تثنیه باشد وشعبه الأَوَّلَيْنِ بتشدید واو وکسر لام
بعد از واو وفتح نون خوانده که جمع باشد لفظ الغُيُوبِ را حفص بضم
عین خوانده وشعبه بکسر یاء اضافه بعد از عین حفص وشعبه
درین سوره دو است یکی یَدِ تَعَالَيْكَ ودیگری اتخذهن حفص
هر دو را بفتح یا خوانده وشعبه هر دو را باسکان یا خوانده

سورة الأنعام مِنْ ثَمَرِهِ وحفص بضم یا وفتح را خوانده وشعبه بفتح
یا وکسر را خوانده ثُمَّ حفص برفع را خوانده وشعبه بفتح میخواند و
لَا تَكْذِبَ ونَكُونَ حفص بنصب باو نون میخواند وشعبه بضم هر دو
خواند افلا تعقلون درین سوره ودر اعراف حفص بتا خوانده
وشعبه بیا خوانده ولتستبین حفص بتا خواند بتانیث وشعبه بیا
میخواند بتذکیر خُفْيَةً درینجا ودر سوره اعراف حفص بضم خا خواند
وشعبه بکسر خا خواند زَكَرِيَّا درینجا ورا ایدیهم در سوره هود ورا
قَمِيصَهُ ورا برهان ربه در سوره یوسف ورُبَمَا را در سوره طه
وسارا ولقد را در سوره والنجم حفص همه را بفتح را وهمزه خوانده
وشعبه همه را بامالهٔ را وهمزه میخواند رَأَى الْقَمَرَ ورَأَى الشَّمْسَ درینجا
ودر سوره نحل رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا ورَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا ودر سوره کهف
رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ ودر سوره احزاب ولما رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الأحزاب
حفص بفتح را وهمزه خوانده درهمه وقفا ووصلا وشعبه بامالهٔ
را خوانده درهمه ودر امالهٔ همزه خلاف دارد در هم امالهٔ وهم فتح از
او منقول است واصح فتح است پس شعبه بامالهٔ را وهمزه خوانده
وصلا وبامالهٔ را وفتح همزه خواند نیز در وصل وبامالهٔ حروفی خواند
وقفا ولفظ ذکریا گذشت در آل عمران ولتنذر حفص بتا خوانده

وشعبه بیا میخواند لقد تقطع بینکم حفص بنصب نون بینکم خوانده
وشعبه برفع میخواند المیت در هر دو موضع حفص بتشدید یا وکسر
وی خوانده وشعبه بسکون وتخفیف میخواند انها اذا جاءت حفص
بفتح همزه انها خوانده وشعبه بکسر وفتح هر دو میخواند منزل من ربک
حفص بفتح نون وتشدید زای منزل خوانده وشعبه بسکون نون
وزای میخواند ما حرم علیکم حفص بفتح حا وراخوانده وشعبه بضم حا و
کسر را میخواند رسالته حفص بحذف الف بعد از لام وفتح تا خوانده
که مفرد باشد وشعبه بالف بعد از لام وکسر تا میخواند که جمع باشد
حرجا حفص بفتح را میخواند وشعبه بکسر میخواند یصعد حفص
بفتح یا وصاد با تشدید صاد وعین بی الف خوانده وشعبه بفتح
یا وصاد با تشدید صاد وتخفیف عین والف بعد از صاد میخواند
که یصاعد شود یحشر در اینجا ودر دو موضع ثانی سوره یونس
حفص بیا خوانده وشعبه بنون میخواند مکانتکم ومکانتهم هر جا
که بیایند درین سوره ودر سوره هود ویس وزمر حفص
بغیر الف خواند وبعد از نون که مفرد باشد وشعبه بالف میخواند
بعد از نون که جمع باشد وان یکن میتة حفص بیا خوانده وشعبه
بتا میخواند خطوات حفص بضم طا میخواند وشعبه بسکون طا

تخفیف

میخواند والذکرین گذشت در فصل دو همزه در یک کلمه تذکرون گاهی
که بتا خطاب باشد تواند بود که در اصل دو تا بوده باشد در اینجا وهر جای
دیگر که بیاید حفص بتخفیف ذال خوانده وشعبه بتشدید میخواند
باء اضافه مختلفه میان حفص وشعبه یکی است وان وجهی لله است
حفص بفتح یا خوانده وشعبه بسکون میخواند سورة الاعراف قلیلا
ما تذکرون حفص بتخفیف ذال خوانده وشعبه بتشدید میخواند ولکن لا تعلمون
حفص بتا خطاب خوانده وشعبه بیاء غیبة میخواند یغشی اللیل در اینجا
ودر رعد حفص بسکون غین وتخفیف شین میخواند وشعبه
بفتح غین وتشدید شین خوانده وخفیة حفص بضم خا خوانده وشعبه
بکسر میخواند میت مکرر گذشت تذکرون حفص بتخفیف ذال میخواند
وشعبه بتشدید خوانده لفظ بسطة را حفص بصاد وسین هر دو
خوانده واصح سین است از برای وی وشعبه بصاد میخواند بیوتا
گذشت مکرر انکم لتاتون حفص انکم باخبار خوانده وشعبه بدو همزه
باستفهام میخواند اول مفتوح وثانی مکسور ان لنا بیک همزه مکسوره
حفص خوانده باخبار وشعبه بدو همزه میخواند اول مفتوح وثانی
مکسور تلقف درین سوره وسوره طه وسوره شعرا حفص بسکون
لام وتخفیف قاف میخواند وشعبه بفتح لام وتشدید قاف خوانده

امنتم حفص باخبار خوانده وشعبه ءامنتم بدو همزه خوانده باستفهام
یعرشون حفص بکسر را خوانده وشعبه بضم میخواند ابن ام درین سوره
ودر طه حفص بفتح میم خوانده وشعبه بکسر میم میخواند معذرة حفص
بنصب تا میخواند منون وشعبه بضم تا میخواند منونا بئس حفص بفتح
با وکسر همزه ویاء ساکنه بعد از وی خوانده که بئس باشد فعیل
وشعبه را دو وجه است یکی فتح با وسکون یا بعد از با وو همزه مفتوحه
بعد از یا که بیئس باشد بر وزن فیعل ویکی فتح با است وکسر همزه
ویای ساکنه بعد از همزه که بئس باشد بر وزن فعیل مثل وجه حفص
افلا تعقلون حفص بتا وشعبه بیا میخواند یمسکون حفص بفتح میم
وتشدید سین خوانده وشعبه بسکون میم وتخفیف سین میخواند
شرکاء حفص بضم شین وفتح را ومد وهمزه مفتوحه بی تنوین بعد
از الف خوانده وشعبه بکسر شین وسکون را با تنوین وبغیر مد
وبغیر همزه میخواند یاء اضافه مختلفه میان حفص وشعبه یکی است
وان لفظ معی است حفص بفتح یا خوانده وشعبه بسکون یا میخواند
سورة انفال لفظ رمی را حفص بفتح خوانده وشعبه بامالة بین بین
میخواند موهن کید حفص بضم میم وسکون واو وتخفیف
ها وکسر دال کید بر اضافه خوانده وشعبه بضم میم وسکون واو وکسر ها

وتخفیف ها وتنوین نون ونصب دال کید میخواند که موهن کید
باشد وان الله حفص بفتح همزه میخواند وشعبه بکسر خوانده من
حی عن بینة حفص بفتح حا ویا با تشدید یا میخواند وشعبه بمد و
مظهر میخواند یکی مکسور ویکی مفتوح ولا یحسبن الذین حفص
بیا غیبت میخواند وشعبه بتاء خطاب خوانده للسلم حفص بفتح
سین خوانده وشعبه بکسر میخواند اخذتم گذشت در بحث ادغام
سورة التوبة رضوان حفص بکسر را وشعبه بضم میخواند
عشیرتکم حفص بفتح را بی الف بعد از و خوانده وشعبه بالف میخواند
بعد از راء یضل به حفص بضم یا وفتح ضاد خوانده وشعبه بفتح
یا وکسر ضاد میخواند رضوان گذشت الغیوب نیز گذشت ان
صلوتک حفص بتوحید وفتح تا خوانده وشعبه بالف بعد از واو
وکسر تا میخواند که جمع باشد مرجون حفص بفتح جیم وواو ساکنه
بعد از وی خوانده وشعبه بفتح جیم وهمزه مضمومه بعد از وی
وواو ساکنه بعد از همزه میخواند رضوان بکرات گذشت جرف
حفص بضم جیم ورا خوانده وشعبه بضم جیم وسکون را میخواند
هار حفص بفتح خوانده وشعبه بامالة الا ان تقطع حفص بفتح تا
خوانده وشعبه بضم میخواند ما کاد یزیغ حفص بیا میخواند وشعبه

بناخوانده وقوف بکرات گذشت یاد الخواند واست هردو میخوانند یکی
مجهول ودیگری معلوم عدوا حفص هردو را بفتح میخوانند وشعبه
بسکون یای هردو خوانده سوره بن منف الواحفص بفتح راخوانده
وشعبه بامالة را میخواند واز فوائح سور انچه الزاد راین سوره است
وسوره هود ویوسف وابراهیم وحجر والمراد در هرسه پس همه احفاده
بفتح راوشعبه بامالة خوانده افلا تذکرون حفص بحصف دال خوانده
وشعبه بتشدید میخواند بفصل الایات حفص بیا خوانده وشعبه
بنون روایت کرده والا در اکم حفص بفتح راخوانده وشعبه بامالة
میخواند متاع الحیوة حفص بنصب عین خوانده وشعبه بفتح میخواند
المیت هردو را حفص بتشدید خوانده وشعبه بتخفیف میخواند
لا یهدی حفص بفتح یا وکسرها وتشدید دال خوانده وشعبه
بکسر یا وتشدید دال میخواند یحشرهم حفص بیا وشعبه بنون میخواند
الان مثل الذکرین است وگذشت در بحث دو همزه که در یک کلمه
جمع شوند سوا وسیوتکم گذشت در البقره ویجعل الرجس حفص
بیا میخواند وشعبه بنون نتبع المومنین حفص بسکون نون ثانی
وتخفیف جیم خوانده وشعبه بفتح نون ثانی وتشدید جیم میخواند
یاء اضافه مخلصه درین سوره اجری است که مکرر واقع شده

حفص هر را بفتح یا خوانده وشعبه بسکون میخواند سوره بن الر
حفص بفتح راخواند وشعبه بامالة میخواند تذکرون گذشت نعمت
حفص بضم عین وتشدید میم بکسر میم خوانده وشعبه بفتح عین
وکسر میم بی تشدید میخواند افلا تذکرون گذشت بکرات من
کل زوجین درین سوره ودر سوره مومنین حفص در هردو
موضع بکسر لام باشوین خوانده وشعبه بکسر بی شوین میخواند
براضافه فرجها حفص بفتح میم وسکون جیم وامالة را خوانده و
حفص را از طریق کتاب شاطبی غیر این موضع امالة نباشد
وشعبه بضم میم وسکون جیم وفتح را میخواند یا بنی که درین سوره
ودر سوره یوسف ولقمن وصافات باشد حفص هر را بفتح یا
خوانده وشعبه درین سوره باحفص موافقت نموده در ضم وقد
باقی سور هر جا بکسر یا میخواند غام اترکب معنا از براهیم عاصم
گذشت در بحث ادغام صغیر الا ان شود درین سوره وعادا
وثمود در سوره فرقان وثمود قد تبین لکم در سوره عنکبوت
وثمود فما ابقی در سوره والنجم حفص هر را بفتح دال خوانده بی
تنوین وشعبه غیر سوره نجم که با حفص شریک است دیگر هر را بفتح
دال باشوین خوانده وهرگاه که وقف کند بالف وقف کند

فلما رأى ایدیهم حفص بفتح را و همزه خوانده و شعبه با ماله هر دو میخوانند
یعقوب قالت حفص بنصب با خوانده و شعبه برفع میخواند را
گذشت در سوره انعام اصلوتک حفص بحذف الف بعد از واو
و سکون و سکون واو و فتح تا خوانده بر توحید و شعبه باثبات الف
بعد از واو و کسر تا میخواند بر جمع واتخذتموه گذشت بکرات مکانتکم
در موضع درین سوره حفص بفتح نون و حذف الف بعد از وی
خوانده و شعبه بفتح نون و الف بعد از وی خوانده که جمع باشد سعدوا
حفص بضم سین میخواند و شعبه بفتح وان کلا حفص بتشدید نون
و شعبه بتخفیف میخواند یرجع الامر کله حفص بضم یا و فتح جیم خوانده
و شعبه بفتح یا و کسر جیم میخواند عما تعملون حفص بتاء خطاب خوانده
و شعبه بیاء غیبت یاء اضافه دو اجری الا است حفص هر دو را
بفتح یا خواند و شعبه بسکون سوره یوسف الر حفص بفتح را
میخواند و شعبه با ماله یا بنی لا تقصص حفص بفتح یاء یا بنی خوانده
و شعبه بکسر میخواند تامنا گذشت در مبحث ادغام ان را برهان حفص
بفتح را و همزه خوانده و شعبه با ماله هر دو میخواند دابا حفص بفتح
همزه روایت کرده و شعبه بسکون لفتیانه حفص بالف خوانده
بعد از یا و نون مکسوره بعد از وی و شعبه بتاء مکسوره بعد از

وفتح واو

مختلفه

یا و غیر الف میخواند خیر حفظا حفص حافظا بالف خوانده بعد از حا و کسر فاء
و شعبه بکسر حا و بسکون فا بی الف خوانده نوحی الیهم درین سوره و در سوره
نحل و اول انبیا و نوحی الیه ثانی موضع انبیا حفص همه را بنون و کسر
حا خوانده و شعبه بیا و فتح حا میخواند سوره الرعد المر حفص بفتح
را خوانده و شعبه با ماله یغشی اللیل حفص بسکون غین و تخفیف
شین خوانده و شعبه بفتح غین و تشدید شین میخواند و زرع و نخیل
صنوان و غیر حفص برفع خوانده با تنوین و شعبه بکسر میخواند منونا
افاتخذتم گذشت در البقره و همچنین است ثم اتخذتم ام هل تستوی حفص
بتا خوانده و شعبه بیا خوانده و مما یوقدون حفص بیا غیبت خوانده
و شعبه بتاء خطاب میخواند سوره ابرهیم الر حفص بفتح و شعبه
با ماله است در را یاء اضافه لی علیکم را حفص بفتح یا خوانده و شعبه
باسکان خوانده سوره الحجر الر حفص بفتح است و شعبه با ماله ما
تنزل الملائکه حفص بدو نون خواند که اول مضموم باشد و ثانی مفتوح
بکسر را و نصب ملائکه و شعبه بتاء مضمومه و فتح نون و زا و رفع ملائکه
میخواند جزء حفص بسکون زا خوانده و شعبه بضم میخواند عیون
حفص بضم عین میخواند و شعبه بکسر قدرنا حفص بتشدید دال
خوانده و شعبه بتخفیف میخواند بیوتا گذشت در البقره سوره نحل

رؤف گذشت در البقره و نحن بن است لروف بنت لکم حفص بیاء
خوانده و شعبه بنون میخواند و النجوم مسخرات حفص برفع حرفین
خوانده و شعبه بنصب میخواند افلا تذکرون گذشت بکرات نوحی
الیهم حفص بنون وکسر ها خوانده و شعبه بیا و فتح ها میخواند لسقیکم
در نحل و در سوره مومنون و حفص بضم نون میخواند و شعبه بفتح
بیوتا گذشت در البقره یعرشون حفص بکسر خوانده و شعبه بضم میخواند
یجحدون حفص بیاء غیبت خوانده و شعبه بتاء خطاب میخواند در
الذین علیا و را الذین اشرکوا گذشت در سوره انعام نزد را القمر
اولا تذکرون گذشت بحذف ذال از برای حفص و تشدید آن برای
شعبه سوره بنی اسرائیل حفص لیسوا بیا و ضم همزه میخواند کذبوا بعد
او واو جمع است و شعبه بیا و نصب همزه خوانده ان حفص بکسر
فا و تنوین خوانده و شعبه بکسر فا بی نون میخواند بالقسط اس در
سوره و در سوره شعرا حفص بکسر قاف میخواند ردء و ردءا و
شعبه بضم میخواند در هر دو کا یقولون حفص بیاء غیبت میخواند
و شعبه بتاء خطاب لنسیخ حفص بتاء خطاب خوانده و شعبه
بیاء و رجزا حفص بکسر جیم میخواند و شعبه بسکون جیم خواند
و انی در دو موضع حفص بفتح میخواند در هر دو و شعبه بالله

خواند

سوره الکهف

خوانده مرده را بر مذهب اصح خلافا حفص بکسر خا و فتح کاف و الف بعد از آن
روی خوانده و شعبه بفتح خاء و سکون کاف میخواند نای مدین سوره حفص
بفتح هر دو بن خوانده و شعبه بفتح نون و الف همزه میخواند سوره مریم
عوجا حفص بسکتهٔ لطیفه بر الف و عوجا ساکنهٔ لطیفه و شعبه بمد میخواند
من لدنه حفص بضم دال با اشمام و سکون نون و ضم ها و صل خوانده و شعبه
باسکان دال با اشمام و کسر نون و ها با صله میخواند و بقصر ها نیز رویت
کرده اند اما صله اصح است بورقکم حفص بکسر را خوانده و شعبه بسکون
و میخواند لکنا هو الله در رسم الخط قرانی لکنا بالف مکتوب است
عاصم در وقف با اثبات الف خوانده و در وصل بحذف در المجر موقوف
گذشت در سوره انعام و هزوا گذشت در سوره البقره لمهلکهم مهلک
و در سوره نمل لنبیتنه و اهله حفص بضم میم و فتح لام که بعد از ها است
میخواند و شعبه بفتح میم و فتح لام که بعد از ها است خوانده انسانیه
حفص بضم ها میخواند و شعبه بکسر نگاه در رد و موضع حفص بسکون کاف
میخواند و شعبه بضم کاف خوانده لدنی حفص بضم دال با اشمام و تشدید
نون خوانده و شعبه بسکون دال با اشمام و تخفیف نون میخواند لکن انا تخذ
حفص بإظهار دال در تا خوانده و شعبه با دغام میخواند رحمه حفص بی
الف خوانده بعد از ها و همزه مفتوحه و شعبه ها به الف بعد از ها

و یا مفتوحه بجای همزه میخواند جزاء الحسنی حفص بنصب همزه و تنوین
میخواند با کسر تنوین در وصل جهت رفع التقاء ساکنین و شعبه برفع
همزه میخواند بی تنوین بین السدین و سدا درین سوره و دو موضع
در سوره یس حفص بفتح سین میخواند و شعبه بضم خوانده در
هر سه موضع ردما اتونی حفص بقطع همزه میخواند در حالین و شعبه
بکسر تنوین و سکون همزه میخواند وصلا و بکسر همزه اولی و قلب ثانیه
بیا میخواند ابتدا انچه صحیح است این است الصدفین حفص بفتح صاد
و دال خوانده و شعبه بضم صاد و اسکان دال میخواند قال اتونی حفص
بقطع همزه میخواند در حالین و شعبه بهمزه ساکنه و همزه قطعیه
مثل حفص میخواند وصلا و ابتدا میکند بدو وجه یکی بهمزه قطع است
مثل حفص و دیگری بهمزه وصل مکسوره است که بعد از وی یاء
ساکنه باشد یاء اضافه مختلفه میان روات عاصم معی است در سه
موضع حفص هر سه را بفتح خوانده و شعبه بسکون میخواند هزوا
گذشت مکررا سوره مریم کهیعص حفص بفتح ها و یا میخواند و شعبه
با اماله هر دو میخواند و هر دو راوی در عین مخیراند که مد سه الف کنند
یا دو الف و در مبحث مد گذشت زکریا حفص بقصر خوانده بی همزه و شعبه
بهمزه و مد میخواند عتیا و جثیا و صلیا درین سوره هر چه بیاید حفص

بکسر

بکسر اوایل الفاظ ثلثه خوانده و شعبه بضم میخواند مت حفص بکسر میم
خوانده و شعبه بضم میخواند نسیا حفص بفتح نون میخواند و شعبه بکسر
خوانده من تحتها حفص بکسر میم من و کسر تاء تحتها خوانده و شعبه
بفتح میم و نصب تا روایت کرده تساقط حفص بضم تا و کسر قاف
و تخفیف سین خوانده و شعبه بفتح تا و تشدید سین و فتح قاف
میخواند یدخلون حفص بفتح یا و ضم خا میخواند و شعبه بضم یا و فتح
خا خوانده ما مت حفص بکسر میم روایت کرده و از شعبه ضم مرویست
ینفطرن درینجا و در سوره حم عسق حفص در هر دو بیا و تاء مفتوحه
بعد از وی و تشدید طا مفتوحه خوانده و شعبه بیا و بنون ساکنه
بعد از وی و کسر طا بی تشدید روایت کرده سوره طه حفص
لفظ طه را بفتح طا و ها روایت کرده و از شعبه اماله هر دو مرویست
رانا را حفص بفتح را و همزه خوانده و شعبه با اماله حرفین میخواند سوی
حفص بفتح خوانده و شعبه با اماله فیسحتکم حفص بضم یا و کسر حا میخواند
و شعبه بفتح یا و حا خوانده ان هذان حفص بتخفیف نون ان خوانده
و شعبه بتشدید تلقف از حفص بسکون لام و تخفیف قاف مرویست
و از شعبه فتح لام و تشدید قاف روایت کرده اند امنتم حفص بیک همزه
خوانده و شعبه بدو همزه میخواند حملنا حفص بضم حا و تشدید میم مکسوره

میخوانده

خوانده و شعبه بفتح حا و میم با تخفیف میخواند با بر ام حفص بفتح
میم میخواند و شعبه بکسر میخواند فاذ حفص بفتح همزه میخواند و شعبه بکسر
میخواند ترضی حفص بفتح تا خوانده و شعبه بضم میخواند اولم تا تم حفص
بتا خوانده و شعبه بیا میخواند یاء اضافه فی فیها حفص بفتح یا خوانده
و شعبه بسکون سوره ابنیا قال ربی حفص قال با الف خوانده بر خلاف
و شعبه قل بضم قاف و حذف الف میخواند که امر باشد نوحی الیهم و نوحی
الیه حفص بنون و کسر حا خوانده در هر دو و شعبه بیا و فتح خوانده را
حفص بفتح را و همزه خوانده و شعبه با الف در هر دو میخواند هر دو گذشت
بگذشتا فی کوحفص بکسر فا با شوین خوانده و شعبه بکسر فا و بی شوین
میخواند لتحصنکم حفص بتاء تانیث خوانده و شعبه بنون میخواند بتحی
المومنین بر دو نون که اول مضموم تا فی ساکن باشد با تخفیف جیم
حفص خوانده و بیک نون مضموم و تشدید جیم شعبه میخواند ذکر با
گذشت و حرام حفص بفتح حا و راء با الف بعد از راء خوانده و شعبه
بکسر حا و سکون راء و حذف الف میخواند للکتاب حفص بضم کاف تا
خوانده فی الف که جمع باشد و شعبه بکسر کاف و فتح تا با الف بعد از تا
میخواند که مفرد باشد قال ربب حفص با الف روایت کرده و از شعبه
بضم قاف و حذف الف مرویست که امر باشد یاء اضافه لفظ من میخوا

حفص بفتح یا خوانده و شعبه با سکان یا میخواند سوره حج و لولوا
حفص بحمق همزتین خوانده و شعبه ابدال میکند همزه اولی را بواو و ساکنه سوا
العاکف حفص بنصب سواء میخواند سنوا و شعبه برفع با شوین و لبیوتهما
حفص بضم با و سکون واو و تخفیف تا خوانده و شعبه بضم با و فتح واو و تشدید
تا میخواند تظاهرون با تم حفص بفتح تا میخواند که مبنی بر مفعول باشد
و شعبه بکسر میخواند که مبنی بر فاعل باشد اخذتم و اخذتهم گذشتا لهما
حفص و ادغام شعبه وان یاتوکم در یحیا و در سوره لقمن حفص
بیا غیبت خوانده و شعبه بتاء خطاب میخواند لرؤف گذشت در
سوره البقره یاء اضافه محصنات مکی بیتی للطائفین حفص بفتح یا
خوانده و شعبه بسکون میخواند سوره المومنون عظاما و کسوا
العظام حفص بکسر عین و فتح ظا با الف بعد از ظا که جمع باشد خوانده
و شعبه بفتح عین و سکون ظا و حذف الف میخواند تسقیکم حفص بضم
نون میخواند و شعبه بفتح نون خوانده من کل حفص بکسر لام با شوین
خوانده و شعبه بکسر لام بی شوین میخواند منزلا حفص بضم میم و فتح زا
روایت کرده و از شعبه فتح میم و کسر زا مرویست مثم و مثنا حفص
بکسر میم خوانده و شعبه بضم میم میخواند فلا تذکرون گذشت بحصف
ذال از برای حفص و تشدید از برای شعبه علام الغیوب حفص بکسر

سوره نور و لولا اذ

میم علم خوانده و شعبه بضم میم میخواند فاتقنّ تنوین گذشت در میخاضّ

سوره نور تذکرون بتخفیف ذال از برای حفص و تشدید از برای شعبه گذشت اربع شهادات اول را حفص برفع عین خوانده و شعبه بنصب میخواند والخامسة دوم را حفص بنصب خوانده و شعبه برفع رفع حفص برا و ساکنه میخواند بعد از همزه و شعبه بحذف واو میخواند دو واوی که بعد از همزه از جهت اجتماع ساکنین در خط مرسوم بحذف است دو واوی که در کتابت موجود است صورت همزه است خطو حفص بضم طا خوانده و شعبه بسکون بجهة تاکید است در البقره غیر اولاک الا ربته حفص بکسر را خوانده و شعبه بنصب میخواند دری حفص بضم دال و تشدید یا خوانده و شعبه بضم دال و همزه بعد از یا و مد میخواند یوقد حفص بیا خوانده و شعبه بتا بیوت گذشت یسبح حفص بکسر با موحده خوانده و شعبه بفتح میخواند و یثقب حفص بسکون قاف و کسر هاء وصل خوانده و شعبه بکسر قاف و سکون هاء میخواند کاستخلف حفص بفتح تا و لام میخواند و در حالت ابتدا بکسر همزه خواهد خواند و شعبه بضم و کسر لام خوانده و در ابتدا بضم همزه خواهد خواند ولیبدلنهم حفص بصحبا و تشدید دال خوانده و شعبه بسکون با و تخفیف دال میخواند ثلث عورات حفص برفع ثلث

میخواند و شعبه بنصب چونکم و بیوت همه را حفص بضم با روایت کرده و شعبه بکسر سوره فرقان وحمل لک حفص بجزم لام خوانده و شعبه برفع میخواند یحشرهم حفص بیا خوانده و شعبه بنون میخواند فسا تستطیعون حفص بتا خطاب خوانده و شعبه بیا غیبت میخواند اتخذت گذشت وعاد اولی ثمود را حفص بمنع صرف خوانده و شعبه بتنوین میخواند و در حالت وقف بالف وقف خواهد کرد هزؤا را حفص بهمزه خوانده و شعبه بیا بدل همزه یضاعف حفص بجزم میخواند و شعبه برفع خوانده و یخلد حفص بسکون دال خوانده و شعبه بضم میخواند فزینه حفص بصله ها خوانده و شعبه بقصر میخواند و در مبحث ها کما به گذشت وذرّیّاتنا حفص بالف خوانده بعد از یا که جمع باشد و شعبه بحذف الف میخواند بر توحید و یلقون حفص بضم یا و فتح لام و تشدید قاف خوانده و شعبه بفتح یا و سکون لام و تخفیف قاف میخواند سوره شعرا طسم حفص بفتح طا خوانده و شعبه با امالهٔ میخواند ادغام نون سین در میم میم در مبحث ادغام صغیر گذشت اتخذت گذشت بکرات تلقف حفص بسکون لام و تخفیف قاف خوانده و شعبه بفتح لام و تشدید قاف میخواند امنتم بیک همزه حفص خوانده و شعبه بدو همزه میخواند لفظ عیون در همه موضع وسیق

کذست ضم اول از برای حفص وکسر از برای شعبه بالفسطاس حفص
بکسر قاف میخواند وشعبه بضم کسف احفص بفتح سین خوانده وشعبه
بسکون میخواند نزل به الروح الامین حفص بحصف نرای نزل و
الروح الامین میخواند وشعبه بتشدید زا ونصب الروح الامین خوا
یاء اضافه درین سوره ان معی ومن معی است وبخ اجری حفص
هر را بفتح یا خوانده وشعبه بسکون میخواند سوره نمل طس حفص
بفتح طا میخواند وشعبه بالمالة خوانده ونون سین را تنوین تا تلک ایا
بابدکرد راها وبراه حفص بفتح حرفین خوانده وشعبه بالمالة حرفین
خوانده ویخفون وتعلنون حفص هر دو را بتاء خطاب میخواند
وشعبه بیاء غیبت یهلک اهل حفص بفتح میم وکسر لام خوانده وشعبه
بفتح میم وفتح لام میخواند سوره قصص طسم کذشت قد زاها حفص بتشدید
دال خوانده وشعبه بحصف میخواند بابدکرون کذشت تخفیف
از برای حفص وتشدید از برای شعبه وکل اتوه حفص بقصر همزه
وفتح تا خوانده وشعبه بمد وضم تا میخواند تعلمون حفص بتاء خطاب
خوانده وشعبه بیاء غیبت یاءز وابد انا فی الله حفص باثبات یا بفتح
وی در وصل خوانده ودر وقف باثبات وعدم اثبات هر دو
میخواند وشعبه بحذف یا میخواند در حالین سوره قصص طسم

قصص بفتح طا میخواند وشعبه بالمالة خوانده وادغام نون سین در میم میم کذشت
الرهب حفص بفتح را واسکان ها میخواند وشعبه بضم را واسکان
ها خوانده ویخسف حفص بفتح خا وسین خوانده وشعبه بضم وکسر
سین میخواند یاء اضافه معی ردءا حفص بفتح یا خوانده وشعبه بسکون
سوره عنکبوت اولم یروا حفص بیاء غیبت خوانده وشعبه بتاء خطاب
میخواند مودة بینکم حفص بفتح مودة بی تنوین وکسر بینکم خوانده وشعبه
بنصب مودة با تنوین ونصب بینکم میخواند انکم لتاتون حفص
باخبار خوانده که انکم باشد وشعبه باستفهام میخواند که ءانکم باشد
منکرا حفص بفتح نون وتشدید جیم میخواند وشعبه بسکون نون
وبحصف جیم خوانده وثمود حفص بفتح دال خوانده وشعبه بی تنوین
بتنوین میخواند وبالف وقف میکند البیوت کذشت یا ایها من ربه
حفص الیف خوانده بعد از یا که جمع باشد وشعبه بحذف الف میخواند
که مفرد باشد ترجعون حفص بتاء خطاب خوانده وشعبه بیاء غیبت
میخواند سوره روم الیه ترجعون حفص بتاء خطاب خوانده
وشعبه بیاء غیبت میخواند الیت حفص بتشدید یا میخواند وشعبه
بحصف العالمین حفص بکسر لام خوانده وشعبه بفتح میخواند ءاثرت
الله حفص بمد همزه والفی بعد از ثا خوانده که جمع باشد وشعبه بقصر

همزه وحذف الف بعد از ثا که مفرد باشد من ضُعْف وبعد ضُعْف
وضُعْفا حفص الفاظ ثلثه را بضم ضاد خوانده وفتح ثا گفته اند وشعبه
بفتح میخواند سوره لقمان وتتخذها حفص بنصب ذال خوانده وشعبه
برفع میخواند هزوا حفص بواو خوانده وشعبه بهمزه میخواند
یا بنی سه موضع است هر سه را حفص بفتح یا میخواند وشعبه
بکسر خوانده نعمه حفص بفتح عین وضم ها با صله خواند که مذکر
وجمع باشد وشعبه باسکان عین ونصب تا با تنوین میخواند وان ما
یدعون حفص بیا خوانده وشعبه بتا میخواند سوره سجده خلافی
درو نیست میان حفص وشعبه سوره احزاب الظنونا والرسولا
والسبیلا حفص در وقف بالف میخواند ودر وصل بحذف الف
وشعبه در حالین بالف میخواند لا مقام لکم حفص بضم میم خوانده وشعبه
بفتح میم میخواند را المنون گذشت در سوره انعام نزد را القمر
مبینة حفص بکسر یا وشعبه بفتح میخواند بیوتکن گذشت ترجی
حفص بیا خوانده باسکون وشعبه بهمزه میخواند با ضم سوره سبا
رجز الیم در اینجا ودر سوره جاثیه حفص برفع میم میخواند وشعبه
بکسر میخواند کسفا حفص بسکون سین میخواند وشعبه بفتح خوانده
والریح حفص بنصب خوانده وشعبه برفع میخواند مساکنهم حفص

مسکنهم

مسکنهم بحذف الف وفتح کاف بر توحید میخواند وشعبه بالف وکسر
کاف وجمع خوانده ونجازی الا الکفور حفص بنون وکسر زا ونصب
الکفور میخواند وشعبه بیا وفتح زا وضم الکفور خوانده ویحشرهم
جمیعا ثم یقول حفص بیا خوانده در هر دو وشعبه بنون میخواند هر دو
را الغیوب حفص بضم غین میخواند وشعبه بکسر التناوش حفص
بواو محض بعد از الف بی مد خوانده وشعبه بهمزه بعد از الف بجای
واو ومد الف میخواند یاء اضافه اجری الا حفص بفتح یا خوانده وشعبه
بسکون میخواند سوره فاطر فراء گذشت میت حفص بتشدید یا میخواند
وشعبه بتخفیف خوانده اخذت گذشت لولو حفص بتحقیق همزتین
خوانده وشعبه بابدال همزه اولی میخواند ینبات منه حفص بی الف بتوحید
خوانده وشعبه بالف بجمع میخواند سوره یس حفص بفتح یا واظهار
نون سین نزد واو والقران خوانده وشعبه بامالة یا وادغام نون در
واو میخواند تنزیل العزیز حفص بنصب لام میخواند وشعبه برفع سدا
حفص بفتح سین میخواند وشعبه بضم فعززنا حفص بتشدید زای
اولی خوانده وشعبه بتخفیف میخواند العیون حفص بضم عین میخواند وشعبه
بکسر خوانده وما عملته حفص بها خوانده وشعبه بحذف ها میخواند که
وما عملت شود یخصمون حفص بفتح یا وکسر خا خوانده واز شعبه

کسر یا وضاو روایت کرده اند علماء مغرب ولکن ضعیف است وجه
صحیح از وی مثل وجه حفص است مکانهم حفص بحذف الف
میخواند بعد از نون که مفرد باشد وشعبه بالف میخواند بعد
از نون که جمع باشد سورهٔ والصافات الکواکب حفص
بکسر با خوانده وشعبه بنصب میخواند لا یسمعون حفص تشدید
سین ویم میخواند وشعبه بتخفیف هر دو واذا مِتنا در هر دو حفص
بکسر میم وشعبه بضم میخواند قرآن کذشت در انعام یا بُنَیَّ حفص
بفتح یاء وشعبه بکسر میخواند انّ ربکم در ربّ حفص بفتح اسماء
لسه میخواند وشعبه برفع خوانده الیس در بحث وقف بر سورهٔ
خط کذشت کیفیت طریق وقف باید نمود تذکر ون کذشت سورهٔ
وغساقا حفص بتشدید سین خوانده وشعبه بتخفیف میخواند
یاء اضافه الی نجمهٔ حفص بفتح یا خوانده وشعبه بسکون لی
من علم نیز حفص بفتح یا خوانده وشعبه بسکون سورهٔ ص
مکانتکم حفص با قاف خوانده وشعبه بجیم میخواند بمفازتهم
حفص بی الف خوانده بعد از زا که مفرد باشد وشعبه بالف بعد
که جمع باشد سورهٔ مومن لفظ حم را در این هفت سوره متیاله
حفص بفتح ها خوانده وشعبه بامالهٔ فاخذتهم کذشت در البقره

عمر از ولکیلا یعلم من بعد علم شیئا در سورهٔ حج ولکیلا یکون
علیک در موضع ثانی سورهٔ احزاب ولکیلا تأسوا علی ما فاتکم
در سورهٔ حدید که این چهار موضع موصول است ودیکر هر جا
مقطوع است ویوم هم بارزون مقطوع است در دو موضع یوم هم
در سورهٔ غافر ودیکری یوم هم علی النار در سورهٔ والذاریات عاصم
کل در وقف مخیر است میان انکه وقف کند بکلمهٔ اول یا دوم و
در جائی که موصول است المنتربه دوم وقف باید کرد فاذیقه ودر از
حد لفظ است یکی بال وار مقطوع است در چهار موضع اول بالله
شرکاء القوم در سورهٔ نساء ان هذا الکتاب لا یغادر در سورهٔ کهف
مال هذا الرسول در سورهٔ فرقان فمال الذین کفروا در سورهٔ
سال سائل بعذاب عاصم مخیر است که وقف کند بلام یا بر کلمهٔ ثانیه
ووقف بر ما از برای عاصم صحیح نیست دیکری وآل یس وابن لفظ بدل
موضع است در والصافات وان مقطوع است ولکن در قراءت
عاصم وان کسی که آل یس بکسر همزه میخواند بلکه است غایتش انکه
در رسم الخط مقطوع است پس وقف بر آل توان کرد چنانکه شیخ
محمد جزری در نشر تحقیق نموده دیکری لکنا هو الله در سورهٔ
کهف والظنونا والرسولا والسبیلا در سورهٔ احزاب وسلاسلا

وقواریرا در سوره هل اتی علی الانسان همه را در محل خود ذکر خواهد
نمود ان شاء الله تعالی واما یدع الانسان در سوره سبحان ویمح الله الباطل
در سوره شوری ویوم یدع الداع در سوره قمر وسندع الزبانیه
در سوره اقرا وقف بحذف واو است ودر سوره رسم الخط قرآن واو
واو نیست واما ایها در سه موضع در رسم الخط بی الف است یکی
ایه المومنون لعلکم در سوره نور ۲ ایه الساحر در سوره زخرف
۳ ایه الثقلان در سوره الرحمن عاصم درین مواضع وقف بی
الف نماید واما وصالح المومنین بی واو است زیرا که مفرد است
ولفظ انا همه جا بالف وقف باید کرد واما یوتی الحکمة ویاتی الله و
اوفی الکیل وبهادی العمی در سوره نمل وادخلی الصرح وحاضری المسجد
الحرام واتی الرحمن واولی الایدی ویا اولی الالباب ومهلکی القری همه
بیا مرسوم اند ویمحوا الله ما یشاء وقالوا الآن وان تضلوا السبیل
وفاستبقوا الخیرات واذ تسوروا المحراب وجابوا الصخر ولا
تسبوا الذین وفیسبوا الله وملاقوا الله واولوا الفضل وصالوا
الجحیم وصالوا النار ومرسلوا الناقة وقالوا الحمد لله همه بواو
مرسوم اند واستبقا الباب باثبات الف مرسوم است ووقف بر همه
باثبات است واما ایاما پس عاصم بمذهب اصح مخیر است که وقف کند

بر ایا یا بر ایاما والله اعلم اما تاء تانیث ساکنه که در قرآن بتا مکتوب است
این الفاظ است یکی لفظ رحمت وآن در قرآن عظیم در هفت موضع
مرسوم بتا شده است در سوره البقره اولئک یرجون رحمت الله
ودر سوره اعراف ان رحمت الله قریب ودر سوره هود رحمت الله
وبرکاته علیکم ودر سوره مریم ذکر رحمت ربک ودر سوره روم الی آثار
رحمت الله ودر سوره زخرف اهم یقسمون رحمت ربک ورحمت ربک
خیر دیگری لفظ نعمت است وآن در قرآن عظیم در یازده موضع بتا
مکتوب است در سوره البقره نعمت الله علیکم وما انزل ودر سوره
آل عمران نعمت الله علیکم اذ کنتم ودر سوره مایده نعمت الله علیکم اذ
هم قوم ودر سوره ابرهیم بدلوا نعمت الله کفرا وان تعدوا نعمت الله
ودر سوره نحل وبنعمت الله هم به یکفرون ویعرفون نعمت الله و
واشکروا نعمت الله ودر سوره لقمان فی البحر بنعمت الله ودر سوره
فاطر نعمت الله علیکم هل من خالق غیر الله ودر سوره طور فذکر
فما انت بنعمت ربک دیگری امرات است وآن در هفت موضع بتا
مکتوب است در سوره آل عمران اذ قالت امرات عمران ودر سوره
یوسف قالت امرات العزیز در دو موضع ودر قصص قالت امرات
فرعون ودر تحریم امرات نوح وامرات لوط وامرات فرعون

وقاعده کلیه میتوان گفت که هر امراتی که با زوج خود مذکور است
بی فاصله البته بتا طویل مکتوب است والا بها کتابت شده در رسم
الخط مثل وان امراة خافت من بعلها نشوزا دیگری سنت است
وان در پنج موضع است که بتا مکتوب است در سوره انفال
فقد مضت سنت الاولین و در سوره فاطر فهل ینظرون الا سنت
الاولین فلن تجد لسنت الله تبدیلا ولن تجد لسنت الله تحویلا و
در سوره غافر سنت الله التی قد خلت فی عباده دیگری لعنت است
وآن دو موضع بتا مکتوب است در آل عمران فنجعل لعنت الله و در سوره
نور ان لعنت الله دیگری معصیت است وآن در دو موضع بتا طویل
مکتوب است هر دو در سوره قد سمع الله وان معصیت الرسول است
ونیز بتا طویل مکتوب است وتمت کلمت ربک الحسنی در سوره الاعراف
وبقیت الله خیر لکم در سوره هود وقرت عین لی ولک در سوره
قصص وفطرت الله در سوره روم وشجرت الزقوم در سوره دخان
وجنت نعیم در سوره اذا وقعت وابنت عمران در تحریم پس عاصم در این
مجموع بتا وقف کرده و در غیر این مواضع بها وقف میکند وانچه
در جمع و فرد آن خلاف کرده باشند هشت حرف است وآن نیز
خواه جمع وخواه فرد بتا طویل مکتوب است وعاصم بتا وقف میکند

عمران

خوا

ان یظهر فی الارض الفساد حفص بضم یا وکسر ها یظهر ونصب الفساد
میخواند وشعبه بفتح یا وها ورفع الفساد خوانده فاطلع حفص
بنصب عین میخواند وشعبه برفع یدخلون حفص بفتح یا وضم
خا خوانده وشعبه بضم یا وفتح خا میخواند الساعة ادخلوا حفص
بفتح همزه ادخلوا در حالین وکسر خا خوانده وشعبه بوصل همزه
وضم خا میخواند وشعبه بضم یا وفتح ودر حالت ابتدا بضم همزه خوانده
سیدخلون حفص بفتح یا وضم خا خوانده وشعبه بضم یا وفتح خا
میخواند شیوخا حفص بضم شین وشعبه بکسر میخواند سوره فصلت
حم گذشت در مومن ارنا حفص بکسر را میخواند وشعبه بسکون
خوانده ءاعجمی حفص بتسهیل همزه ثانی خوانده کالالف وشعبه بتحقیق
میخواند من ثمرات حفص بالف خوانده بعد از را که جمع باشد وشعبه
بحذف الف میخواند بر توحید سوره شوری حم عسق حفص
بفتح حا خوانده وشعبه بامالة میخواند ودر عین هر دو مخیر اند در عد
طول وتوسط یتفطرن حفص بتا خوانده بعد از یا بتشدید طا
وفتح وی وشعبه بنون میخواند بعد از یا وتخفیف طا با کسر وی
نوته منها گذشت در مبحث ها کنایه که حفص بکسر ها وصله
میخواند وشعبه بسکون خوانده ما تفعلون حفص بتا خطاب

خوانده وشعبه بیا غیبة میخواند سوره زخرف حم گذشت
جزءا حفص بسکون زا خوانده وشعبه بضم میخواند ینشؤا حفص
بضم یا وفتح نون وتشدید شین خوانده وشعبه بفتح یا وسکون
نون وتخفیف شین خوانده وشعبه بفتح یا واسکان نون وتخفیف
شین میخواند قال اولوا حفص قال بالف خوانده که خبر باشد وشعبه
قل بحذف الف وضم قاف میخواند که امر باشد لبیوتهم گذشت
در البقره اذ جاءنا حفص بغیر الف خوانده بعد از همزه بر توحید
وشعبه بالف میخواند بعد از همزه بر جمع اسوره حفص بسکون سین
وحذف الف میخواند وشعبه اساورة بفتح سین والف بعد
از وی خواند تشتهیه الانفس حفص بزیاده ها میخواند وشعبه
تشتهی بحذف ها خوانده یا اضافه یا عبادی لا خوف علیهم حفص
بحذف یا میخواند در حالین وشعبه باثبات یا میخواند در حالین
ودر وصل بفتح یا خوانده سوره دخان حم گذشت انا له شعبه
وفتح حفص ولفظ عیون نیز گذشت یغلی حفص بیا خوانده وشعبه
بتا سوره جاثیه حم گذشت وایاته یومنون حفص یومنون بیا خوانده
وشعبه بتا میخواند هزوا گذشت من رجز الیم حفص بضم میم خوانده
منونا وشعبه بکسر میم میخواند با تنوین سواء محیاهم حفص بنصب سواء

خوانده

خوانده وشعبه برفع میخواند افلا تذکرون گذشت تشدید ذال از برای شعبه
واخذتم وهزوا گذشت در البقره سوره احقاف حم گذشت نتقبل
عنهم احسن ما عملوا ونتجاوز حفص بنون مفتوحه میخواند در نتقبل
ونتجاوز ونصب احسن وشعبه بیای مضمومه میخواند در هر دو و
رفع احسن اف حفص بکسر فا منونا خوانده وشعبه بکسر بی تنوین
میخواند سوره محمد صلی الله علیه وآله والذین قتلوا حفص بضم قاف
قتلوا وکسر تا میخواند بی الف وشعبه قاتلوا بفتح قاف والف بعد
از وی وفتح تا میخواند اسرارهم حفص بکسر همزه میخواند وشعبه بفتح
رضوانه حفص بکسر را خوانده وشعبه بضم میخواند ولنبلونکم حتی
نعلم ونبلو حفص هر سه لفظ را بنون خوانده وشعبه بیا میخواند
السلم حفص بفتح سین میخواند وشعبه بکسر سوره فتح علیه الله حفص
بضم ها خوانده وشعبه بکسر میخواند رضوانا حفص بکسر را میخواند
وشعبه بضم سوره الحجرات در وخلاف نیست میان حفص وشعبه
سوره ق متنا حفص بکسر میم خوانده وشعبه بضم یوم نقول
حفص بنون میخواند وشعبه بیا سوره والذاریات عیون گذشت
مثل ما حفص بفتح لام خوانده وشعبه برفع میخواند تذکرون گذشت
سوره والطور ولؤلؤ حفص بتحقیق همزتین میخواند وشعبه

بابدال همزه اولی بواو المضمه طرز حفص اسیر و صاد هرد و میخواند و شعبه
بصاد خوانده و بس سورهٔ والفجر ولقد زاده و ما را لقدر ذکر کذشت در سورهٔ
انعام در ذکر کوکبا سورهٔ والشمس همین ذکر کذشت کسر عین از برای شعبه و فهم از
برای حفص سورهٔ البلد اللولی حفص بحمق همزتین خوانده و شعبه بابدال
همزه اولی میخواند المشئمة حفص بفتح شین خوانده و شعبه بکسر میخواند
سورهٔ والشمس اللؤلوه حفص بحمق همزتین و شعبه بابدال همزه اولی
خوانده میتا حفص بکسر میم میخواند و شعبه بضم میخواند ذکر و ذکذ
الحفص باختیار خوانده و شعبه باستفهام مرا حفص بضم میم را خوانده و شعبه
بسکون میخواند سورهٔ الحدید رؤف مکرر کذشت و ما نزل همزه اولی حفص
بحمق را خوانده و شعبه بتشدید میخواند المصدقین والمصدقات حفص
بتشدید صاد این میخواند و شعبه بحمق ر ضوان حفص بکسر را خواند
و شعبه بضم سورهٔ المجادله انشزوا فانشزوا حفص بضم شین میخواند
و شعبه بکسر و فهم هرد و سورهٔ الحشر رؤف کذشت رضوانا بزکذشت
رؤف هم کذشت و در سورهٔ ممتحنه خلاف نیست بینها از سورهٔ صف
تا سورهٔ تبارک متم نوره حفص بی نوین میم و جمع نوره میخواند و شعبه
بنوین و فتح نوره خوانده یا ایها النبی بعدی اسره حفص باسکان یا خوانده
و شعبه بفتح خبیرا تعلمون حفص بتا خوانده و شعبه بیا در سورهٔ

منافقون بیوتهن مکرر کذشت کذ حفص بضم با و شعبه بکسر خوانده مبینة
حفص بکسر یا خوانده و شعبه بفتح بالغ امره حفص بغیر نوین و کسر
ره خوانده و شعبه بنوین و نصب را و فهم ها باصله میخواند نکل حفص
بسکون کاف خوانده شعبه بضم میخواند مبینات حفص بکسر یا خوانده و شعبه
بفتح میخواند سورهٔ تبارک الملک در سورهٔ البقره نضوحا حفص بفتح
نون خوانده و شعبه بضم میخواند و کتبه حفص بضم کاف و تای پا بعد
بعد از تا خوانده بجمع و شعبه بکسر کاف و فتح تا و اثبات الف بعد از تا
با فراد میخواند از سورهٔ تبارک تا سورهٔ جن معین و رجما حفص بفتح
یا خوانده و شعبه بسکون میخواند و شعبه بنون نزا در رواد و الفهم ادغام
کرده و حفص اظهار میخواند و در سبحت ادغام کذشت ارتکان حفص
باختیار خوانده و شعبه باستفهام میخواند ادرک هر جا که بیاید هر جا
حفص بفتح و شعبه با مالهٔ میخواند ذکر و ذکذ کذشت [illegible]
حفص بضم خبث خوانده و شعبه برفع میخواند بشهادتهم حفص الف بعد
بعد از دال کرجمع باشد و شعبه بحذف الف میخواند الی نصب حفص
بضم نون و صاد هرد و خوانده و شعبه بفتح نون و سکون صاد میخواند
یا ایها المزمل قلیلا مونصا حفص بفتح یا میخواند و شعبه بسکون و از
سورهٔ جن تا سورهٔ متم و الله تعالی و انچه بعد از وی است تا والله اعلم

آن دوازده همزه است حفص همه را بفتح همزه خوانده و شعبه بکسر میخواند
و در انّ المساجد هر دو متفق اند در فتح و انّه لما قام را حفص بفتح و شعبه
بکسر میخواند رَبُّ المشارق حفص برفع با خوانده و شعبه بکسر میخواند
والرجز حفص بضم را خوانده و شعبه بکسر میخواند ادریک گذشت اذ ادبر
حفص باسکان ذال و حذف الف بعد از وی و ادبر بهمزه مفتوحه خوانده
و شعبه اذ ادبر بالف بعد از ذال و فتح دال بی همزه میخواند من راق حفص
سکت میکند بر نون من و شعبه بتحقیق است و گذشت در فصل سکت
سدی حفص بفتح خوانده در حالین و شعبه در حالت وقف با اماله میخواند
سی سی حفص بیا خوانده و شعبه بتا میخواند سلاسلا حفص بالف و بی
الف هر دو میخواند در وقف و در وصل بی تنوین میخواند و شعبه
بتنوین وصل میکند و بالف وقف می نماید قواریرا اول را حفص بالف
وقف میکند و بتنوین وصل می نماید و قواریر ثانی حفص بی الف وقف
میکند و بی تنوین وصل می نماید و شعبه بالف وقف میکند و بتنوین
وصل می نماید لؤلؤ حفص بتحقیق همزتین خوانده و شعبه بابدال همزه اولی میخواند
خضر حفص برفع خوانده منونا و شعبه بکسر میخواند با تنوین نذرا حفص بسکون
ذال خوانده و شعبه بضم میخواند ادریک گذشت جمالت حفص بی الف خوانده
بعد از لام بر توحید و شعبه بالف میخواند بر جمع عیون گذشت و از سوره

تم تا سوره اعلی غساقا حفص بتشدید سین خوانده و شعبه بتخفیف میخواند
نخسره حفص بی الف میخواند بعد از نون و شعبه بالف خوانده و شعرن
حفص بتشدید عین میخواند و شعبه بتخفیف و لقد راه گذشت ادریک
نیز گذشت بل ران حفص سکت میکند بلام بل و شعبه بتحقیق است
و ران را حفص بفتح میخواند و شعبه با اماله و ادغام میکند لام بل
را در راء ران شعبه چون بی سکت میخواند فاکهین حفص فکهین
بحذف الف خوانده بعد از فاء و شعبه بالف میخواند از سوره اعلی
تا آخر قرآن ادریک گذشت تصلی حفص بفتح تا خوانده و شعبه بضم
میخواند ادریک گذشت مؤصده حفص بهمزه خوانده و شعبه بدل
کرده همزه را بواو ان راه حفص بفتح را و همزه خوانده و شعبه با اماله
میخواند ادریک گذشت اماله اش از برای شعبه مؤصده حفص بتحقیق
است و شعبه بابدال عمد حفص بفتح عین و میم خوانده و شعبه
بضم هر دو میخواند ولی دین حفص بفتح یا خوانده و شعبه بسکون
کفوا حفص بواو خوانده و شعبه بهمزه میخواند بجای واو
در تکبیر بدانکه تکبیر گفتن در آخر قرآن از سوره والضحی باشد تا آخر قرآن
پس در اول هر سوره تکبیر باید گفت و سبب ورود آن آنست که
خبر داد مرا استاد من سید حسن الحسینی در مشهد امام حسین ع

اند و نیز از حضرت رسالت روایت کرده اند که جبرئیل در اول سوره والضحی تکبیر آورد و گفت که خبر داد مرا مفسر و محدث و قاری شیخ محمد رحمه الله بسند او از حافظ ابو العلاء هراسی بسند او از احمد بن فرح از بزی از ابن کثیر از ابن مجاهد که چون وحی از حضرت رسالت منقطع شد پس مشرکین گفتند که ودع محمدا ربه یعنی وداع کرد او را محمد را پروردگار او یعنی دیگر وحی نخواهد بود پس سوره والضحی نازل شد و حق تعالی فرمود که ما ودعک ربک وما قلی یعنی گفت الله اکبر از شعف و خوشحالی و انکه حق تعالی دروغ گردانید سخن منافقین را پس امر کرد حضرت رسالت که تکبیر بگویند در حالتی که به والضحی برسند تا اخر قرآن در آخر هر سوره پس خواندم بر شیخ مذکور در حال او امام حسین علیه السلام قرآن را بقراءت عاصم از اول تا آخر پس چون برسید بسوره والضحی گفت تکبیر بگوی که من خواندم بر شیخ احمد در مکه معظمه در مسجد حرام چون برسیدم به والضحی پس گفت تکبیر بگوی که من خواندم بر شیخ عبد الله بغدادی پس چون به والضحی برسیدم گفت تکبیر بگوی که من خواندم بر شیخ وجیه چون برسیدم به والضحی گفت تکبیر بگوی که من خواندم بر شاطبی چون برسیدم به والضحی گفت تکبیر بگوی و سند شاطبی در کتب مذکور است پس احتیاج بذکر ندارد و درین خلافست علما در روایت و حدیث و

قراءت را که یا تکبیر از اول سوره الم نشرح یا بعد گفت یا از اول والضحی

پس صاحب تیسیر و ابن غلبون و ابو الطیب و صاحب کتاب عنوان و صاحب کتاب کافی و صاحب کتاب هدایه و صاحب کتاب هادی و ابو علی لمه و ابو محمد مکی و ابو معشر طبری و ابو محمد سبط خیاط در کتاب مبهج و ابو القسم هذلی براستند که از اول والضحی است و صاحب کتاب تجرید و ابو العز در کتاب ارشاد و کفایه و صاحب کتاب جامع و صاحب کتاب مستنیر و حافظ ابو العلاء و امثال ایشان که از اول الم نشرح است پس بدانکه هر دو مذهب صحیح است و هر دو منصوص است و فایده در ابقاء ظاهر است که کسی که ابتدا بالم نشرح و والضحی یا اول الم نشرح میکند او را قل اعوذ برب الناس جهر تکبیر گفت قطع میکند و دیگران گویند و انکسی که از اخر والضحی ابتدا میکند او در اخر قل اعوذ برب الناس هم میگوید بعد از ان قطع میکند اما صیغه وی فی خلاف الله اکبر است و بعضی از طرق ابن الحباب لا اله الا الله والله اکبر روایت کرده اند و بعضی دیگر از روات ولله الحمد نیز گفته اند بعد لا اله الا الله والله اکبر و این وجه را عبد الواحد بن ابی هاشم از ابن الحباب روایت کرده و در بین السورتین در حالت تکبیر هشت وجه متصور است و در

یکی ممنوع است وان وصل تکبیر است باخر سوره و بسمله و قطع بسمله
و هفت وجه دیگر جایز است و بباید دانست که در حالتی که تکبیر یا تهلیل
و تحمید گوید انچه روایت بفقیر رسیده انست که چنین گوید لا اله الا الله
والله اکبر ولله الحمد و درین میان وقف نکند اگرچه اگر وقف نماید وجوه
سبعه تعسر نمیکند و قصوری ندارد اما روایت انچنین وارد شده
و متابعت روایت اولی است و بدین ترتیب که ذکر شده بگوید و
تقدیم تکبیر بر تهلیل یا الحمد بر تهلیل یا تکبیر نکند که بترتیب مذکوره
روایت وارد شده و احدی خلاف نکرده و مجمع علیه است و در روایت
امده که چون قران تمام کند فاتحه والبقره تا هم المفلحون بخواند بعد
از ان دعای ختم بخواند که دعا مستجابست و حضرت رسالت صلعم خود
چنین خوانده و دعا کرده و پرسیدند از انحضرت که یا رسول الله چه
چیز است دوستترین اعمال نزد حق تعالی فرمودند که الحال المرتحل گفتند
چیست ان یا رسول الله گفت که صاحب قران چون بخواند از اول
تا اخر و از اخر تا اول بدین طریق گفته شد و از حضرت رسول الله
منقول است که فرمود من قرا القران کانت له عند الله دعوة
مستجابة یعنی کسی که بخواند قران را او را یک دعا مستجابست و چون
دعا کند باید که از دعوات ماثوره بخواند مثل دعای ختم امام زین العابدین ع

که در صحیفه کامله مسطور است و سزاوار انست که الحاح کند
در طلب و از امور مهمه بطلبد و بخضوع و خشوع باشد و از امام
زین العابدین علیه الصلوة والسلام مرویست که للدعاء ارکان
واجنحة واسباب واوقات فان وافق ارکانه قوی وان وافق
اجنحته طار فی السماء وان وافق مواقیته فاز وان وافق اسبابه
انجح یعنی مر دعا را ارکانست و بالهاست و اسباب و اوقات
پس اگر موافق ارکان باشد قوی شود و اگر موافق بالها باشد بر
پرد باسمان و اگر موافق وقت باشد رستگار شود و اگر موافق
اسباب باشد مراد حاصل شود پس فرمودند که ارکان او حضور
دلست و رقت و استکانت و خشوع و دلبستگی بحق تعالی و
قطع اسباب و بالهای او صدقست و مواقیت او اسحار است
و اسباب او صلوات است بر پیغمبر و ال او اللهم صل علی محمد
وآل محمد انک حمید مجید **خاتمه** در ذکر انچه از قراءة عاصم از
طریق نشر و طیبه است و در شاطبیه نیست و ان منقسم است
بر سه قسم قسمی انست که بهر دو روایت است و قسمی انست که
بر روایت حفص است و بس و قسمی انکه بر روایت شعبه است
و بس و بر هر تقدیر یا از اصولست یا از فروش اما قسم اول

از اصول تجویز نسیم است در اجزاء براءت و قصر عین در اول
سوره سریع و شوری و ابقاء صفت استعلاء قاف در الخلق کم
اما قسم ثانی از اصول حذف قصر منفصل میکند یعنی کل حرف
مده در کلمه دیگر باشد وسبب در کلمه دیگر مثل قالوا امنا وقد اعلم
وما لنا الا مد میکند مکوطبیعی و مد تعظیم میکند در کلمه توحید
مثل لا الله الا الله ولا الله الا هو ولا الله الا انت وسکت میکند
بر سوا کن که حروف مد نباشد و بعد از ایشان همزه قطع باشد
خواه بکلمه وخواه در دو کلمه مثل مَنْ اٰمَنَ وَقَدْ اَفْلَحَ وَيَا لَوْنَكَ و
محوم سکت در خوجاد مرقدنا ومن راق وبل ران بخلاف غنه
واظهار غنه میکند در لام وراء واز فرش بصط وبصطه را
بصاد میخواند وبسیطر را بسین اما قسم ثالث از اصول شبه
ارجف بهمزه و قصرها میخواند و اماله میکند لفظ بلی را و نون
نای را و بشری را فتح میکند سوی وسدی در می وادرباک
وهرد وحوف را مرا الا را کوکبا در سوره انعام واز فرش انبات
یا میکند بعد از همزه جبرئیل واسکان میکند عین نعما را و نعم
میخواند در ضوانه سوره مایده را که از طریق شاطبیه مستثنی
بود و یا میخواند ثم لم یکن و یکونوا لکما الکبرا و لفظ تساقط

بادا را با توان بود با دا را با توان برداشت در یک معظم در قرن
مستحب است که قبل از قنوت تکبیر بگوید و بعد از ان دستها را بالا برد
با بر دوی بحاذی آسمان و انگشتان را بهم بچسپاند یک دو انگشت
بنزدیک و چون اشرف اذکار قنوت کلمات فرجیت و دعای عقب
ان و اهم دعاها طلب مغفرت و عافیت از برای دین و دنیا و این هر
دو طلبه را نیز ذکری در خصوص قنوت وارد شده بترجمه
کلمات فرج وان ذکر اقتصار میرود لا الله الا الله العلیم الکریم لیست
معبودی بحق معبود بحق و سزاوار پرستش مستحق هر کمالات
که بردبار و بخشنده است لا الله الا الله العلی العظیم نیست معبودی
بحق خدای یکتای جامع هر صفات کمال که بلند و بزرگوار است
سبحان الله پاک و مقدس است خدای رب السموات السبع که
پروردگار آسمانهاست و رب الارضین السبع و پروردگار
زمینهای هفت گانه است و ما بینهن و پروردگار انچه در آسمانها
و زمینهاست و ما بینهن و انچه در میانه اینهاست و ما تحتهن
و انچه در زیر اینهاست و رب العرش العظیم و پروردگار عرش
بزرگست که عبارتست از علم حق سبحانه است با جمیع مخلوقات یا
آن چیزی که محیط است بجمیع اجسام والحمد لله رب العالمین

و همه ستایشها و آفرینها مر خدایراست که پروردگار جهانیان است اللهم
اغفر لنا بار خدایا بیامرز ما را وارحمنا و رحم کن و ببخش ما را وعافنا
و نگاه دار ما را از کوفتها و آفتها واعف عنا و درگذر بدیهای ما را فی
الدنیا والآخرة درین جهان نزدیکتر و در آن جهان دورتر و بستر
انک علی کل شیء قدیر بدرستیکه تو بر همه چیزها توانائی و هر
چند قنوت دراز تر است راحت در روز قیامت بیشتر است
چنانکه در حدیث وارد شده در کهشتم در تشهد و تسلیم
مستحب است که بطریقی بنشیند که در نشستن ما بین سجدتین
مذکور شد دستها را بر رانها بگذارد و انگشتان بهم بچسباند
و نظر بکنار خود کند و بگوید بسم الله بنام خدای بزرگ که سزاوار
پرستش است و بالله و بخدای یکتای جل جلاله والحمد لله
و همه ستایشها و ثناها مر خدایراست اشهد ان لا اله الا الله
گواهی میدهم باینکه نیست معبودی بجز خدائی که مستجمع
جمیع کمالات و مستحق عبادات است وحده در حالتی که یکتا
و منفرد است لا شریک له نیست انبازی مر او را در استحقاق
عبادت بیت وحده لا شریک له صفتش وهو الفرد اصل
معرفتش شرک را سوی وحدتش ره نیست عقل از کنه

ذاتش آگه نه هست در راه کبریا و جلال شرک نالایق و شریک محال
واشهد ان محمدا عبده و رسوله و گواهی میدهم باینکه محمد ص
بنده او و فرستاده اوست ارسله بالحق فرستاده است او را
براستی و درستی و بیشک و شبهه بشیرا در حالتی که مژده
دهنده است برحمت و بفضل خدای کسیرا که بتوحید
او اقرار کند و نذیرا و بیم کننده است از عقوبت و عذاب
خدای تعالی کسیرا که بر شرک اصرار ورزد بین یدی الساعة
پیش از وقوع قیامت اشهد ان ربی نعم الرب گواهی میدهم
باینکه بدرستیکه پروردگار من نیکو پروردگاریست و در
لفظی دیگر چنین وارد است که انک نعم الرب بسبیل خطاب
وان محمدا نعم الرسول یعنی بدرستیکه حضرت محمد ص نیک فرستاده
ایست اللهم بار خدایا صل علی محمد درود بفرست بر محمد یعنی
رحمت کن او را و گفته اند یعنی تعظیم کن او را در دنیا باعلای
دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقای شریعت و در
آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب
و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیا
و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین و آل محمد و اهل بیت محمد

و اهل بیت محمد که حضرت فاطمه زهرا و دوازده امام معصومین از ذریه
و هر که سیرت ایشان در زهد و از علم ایشان حظی وافر داشته
باشد مثل سلمان فارسی رضی الله عنه چنانکه پیغمبر فرمود سلمان
منا اهل البیت و تقبل شفاعته و پذیرد و بخواست او را رفیع
درجته و بلند گرداند درجه و مرتبه او را در بهشت و بعد از
ان حمد خدای بگوید دو نوبت یا سه نوبت و چون بر جزء دوم
برکعت سیوم بگوید ان الذین عند ربک در برخواستن از سجود سیم کعت
و در تشهد آخر بعد از نعم الوکیل بگوید بالتحیات تا بعد تحیتهم
خدایا است والصلوة و همه نمازها یاد عاها الطاهرات پاکیزها
شرایط خفی و جلی بفروض نماز توحید و اخلاص اطیبات پاکیزها
انکسل و غفلت و حدیث نفس مشعوفها بنشاط و طیب نفس
و حضور دل الزاکیات مبراها از اغراض نفسانی و مقاصد
سراونمای مقارنها باصدق و صفا و بودیت و وفا و العادیات
در اوایل روز نکرده یا آینده ها الرایحات در اواخر روز بفعل
آمده ها یا روزها السابقات تماها در ساعاتی که باداب و
شروط باشد الناشطات خوش آینده ها که با رقت و وجد و
حلاوت و خضوع و پستی و انقادگی و سکون و نرمی کذارده
شده

الله مر خدای راست ما طاب و خبث پاکیزه و خوش باشد و نکاد طهر و صفو
و مبرا و پاک گشت و خلص و صفا و پخش و صافی کرد بدالله
خدایراست اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة اشهد
ان ربی نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول تو خدا بر کلمات کذشت
و ان الساعة و بدر سنبده قیامت نیست آینده است لاریب فیها
شکی و شبهه در آن نیست و ان الله یبعث و بدر سنبده خدای
عز و جل بر همه آنکه زنده می کرداند بار دیکر من فی القبور
کسانی را که در کورها مدفون اند الحمد لله الذی هدانا لهذا و شاد
مر خدایراست که بخصوص خود براه خود ما را بدین اعتقادات و اینها
عبادات و ما کنا لنهتدی و نبودیم که بقوت خود می توانستیم
یافت لولا ان هدانا الله اکر خدای ما را راه نمودی بدان که بدرقه
لطف تو نماید راه از راه تو هیچکس نکردد آکاه و آنکس که
به رسید باید رفتن توفیق رفیق او نشد و بلد الحمد لله
رب العالمین هر ثنائی و ثنوی که بوده و هست و باشد مر خدایراست
که پروردکار جهانیان است اللهم صل علی محمد و آل محمد خدایا رحمت
و رحمت بفرست بر حضرت محمد و آل بیت محمد و بارک علی محمد

وآل محمد وبرکت بفرست وخیرات را زیاده کن بر محمد وآل محمد وسلم علی
محمد وآل محمد وسلام بفرست بر محمد وترحم علی محمد وآل محمد وترحم
کن بر محمد واهل بیت محمد کما صلیت وبارکت وسلمت وترحمت
بحقا کمد درود ورحمت وبرکت فرستاده وترحم نموده علی
ابراهیم وآل ابراهیم بحق ابراهیم خلیل خود علیه السلام واهل بیت او
انک حمید مجید بدرستیکه ستوده شده باعطای نعم وبزرگواری
باظهار کرم اگر کسی گوید که تشبیه درود پیغمبر باوآل او بدرود
حضرت ابراهیم وآلش یاد میدهد که حضرت ابراهیم افضل
از پیغمبر ما باشد وبن خلاف واقع است جواب گوئیم میتواند بود
که مراد از بن تشبیه آن باشد که همچنانکه درودی که بر ابراهیم وآل
بیت او فرستاده بهتر ازدرود دیگر بر انبیای سابق فرستاده
همچنین درود دیگر بر محمد وآل محمد او فرستاده بهتر باشد از درود دیگر
بر انبیای سابق فرستاده وامانیز حد حضرت ابراهیم چیست پس ازین
کلام افضلیت پیغمبر ما بر حضرت ابراهیم ظاهر نمیشود نه عکس
یا سید الانام درود جانب تو ورد زبان است هر سال وهیچ
وقتم نیست که توجه تحفه فرستادم از درود درست باشد
سلام است والسلام پس ابتدای گشودن نماز وبیرون آمدن

از آن در خاطر خود انبیا وائمه معصومین را که وجمیع موجودات
انس وجن را حاضر کرده اند وایشان را مخاطب گردانیده بگوید
السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته سلام بر شما باد ورحمت خدا
وبرکتهای او یعنی زیادتی خیرات وشفا بگوشه جنم اشارت بجانب
راست کند واما وامامم بروی وامام یکنوبت بجانب چپ سلام
دهد اگر در جانب او شخصی باشد ومرتبا از بن دو دیگری را
بخطاب شریک کند واگر تسلیمات ستجمه را بعضی از امامان گوید
قبل ازین سلام بگوید وحضرت امام جعفر رحمه فرموده که معنی سلام
در آخر نماز اینست یعنی هر که او کرد امر خدای تعالی را وسنت
پیغمبر او را از روی خضوع وخشوع بجا آورد است اما از بلای
دنیا وبرات از عذاب آخرت اینست ترجمه نماز کامل وآداب آن
چنانکه از ائمه معصومین علیهم السلام بما رسیده واز ذکر آنچه
واجبست بیقین پی شهره وخلاف تکبیر احرام است وواقع
وتسبیح در رکوع وسجود وتشهد بین وصلوات بر پیغمبر وآل
او بدانکه از شرایط نماز هفت چیز یقین واجبست که بدون آنها
نماز صحیح ومشروع نیست بلا قبل ودر سه دیگر بحث کرده شده
وباقی مستحب است اما آن هفت امری که بلا شبهه شرط است

عقل است و اسلام و طهور از حدث و خبث و وقت و لباس و مکان
و قبله و آن سه که در آنها سخن است بلوغ و ایمان و معرفت باحکام
چه نماز طفل و مخالف و جاهل خالی از شر و عیبی و صحتی نباشد
و در آن گفت و گو شده و چه در شرایط خارج است و غرض
اصلی بیان اصل نماز و ترجمه اذکار آن بود در تفاصیل احکام قلم را بسط
خواهد تمت

۲۲۲

۲

رموز نمازی سجده بهتر کردانشان که هفت است اندر و چهارده نماز کجا بدین

ثانیه	تکبیر	قیام	ابن عباس	عاصم	قرأ	
أنجح	دهنز	خطبی	کلم	نضیع	نفسق	
در نماز نماند	نبذ قبل	دوزن سوی	هشتها بن دکرن	ابوبکر	حفص	خلق خلاد

رموز طیفور سجاوندی که سجاوند از دیار غرب است
و طیفور از مردم آن دیار بست و از علمای متقدمین است

وقف لازم	وقف مطلق	وقف جایز	وقف مجوز	وقف رخص	ملا	وصلا	سعید	لابن	ع

۲۲۲

۲۲۲

۲۲۲

۲

و دوم میکند لفظ لدنی را و قطع همزه رد با و تو فی میخوانند
خبیر بما یعملون و اولم یروا بدا میخوانند و کسر صید هدیا
بخصوص را که در سوره مبراست و بعضی بیا میخوانند و مقصر
بتشدید دا. الله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

۲۲۲

۲۲۲

۲

بسم الله الرحمن الرحیم

ای کنه تو برتر از شناسا و ما وصف تو برون ز حد گویا و ما
حمد تو چنانست که خود میگوئی بی واسطه عبارت آرا و ما
حمدی که فزاید از وی عین شمّا لا یُستَحَقُّ بِحَمدٍ بجهر و اخفاء در حالت
شدت و رخا تلاوت آن و اشتغال نمایند تا کذا کر از کریمه
یَذکُرُونَ اللهَ قِیامًا و قُعُودًا و عَلی جُنُوبِهِم بذکران سرافراز و مشتا
باشند مرکبی را سزد و شاید که از برای اظهار دعوت و اقامه
حجت پیغمبران و رسولان که در دریای بلاغت و دراز
سپهر فصاحت و عقده کشایان راه دین و راه روان علم بفرستاد
انذ بخلق فرستاد لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل و کند
که مصدق ایشان و مبین مشکلات انسانات بیارزانی داشت

تاخر

والد سیان جمع انبیا و مصاحف رشید سپهر رسالت و ماه فلک جلالت
و مشتری برج سعادت و قطب گردون سیادت و پیشوای انبیا
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را برگزید و او را بمزید لطف و عنایت
و بشرف قرب خود مخصوص گردانید و آل و اولاد او را که انجم آسمان شرایع
و لآلی اصداف حقایق و جواهر کان مفاخر و یواقیت مکان فضایل
اند بشرف خلافت و ولایت خود مشرف گرد و از میان کتب منزله
قرآن عظیم و فرقان کریم را بعزت و اتم لکتاب عزیز لا یأتیه الباطل
من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید معزز و مکرم
ساخت و از اولاد امجاد هدی صلوات الله علیهم خداوندگار عالم پادشاه
بنی آدم فرمان ده روی زمین سلطان السلاطین قامع الکفرة و
المشرکین قاهر النجرة و المتمردین کهف الثقلین ظل الله فی الخافقین
ناصر اولیاء الله قاهر اعداء الله المؤید من السماء المنصور علی الاعداء
السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم السلطان ابن السلطان و
الخاقان ابن الخاقان سلطان شاه طهماسب بهادر خان خلد الله ملکه
و سلطانه و فاض علی العالمین برّه و احسانه را بر گزید و برای دفع ظلمت
او را فهرست مکارم اخلاق و قانون مناظم افاق گردانید و همت
بلندش را بر احیاء معالم شریعت و اعلاء اعلام محبت ید مخصوص

صلوات الله علیهم اجمعین مقصور و مخصوص داشت و در فهرست
اعدای دین و دولت بایت فتح و ظفر را قرین رایت همایون او ساخت
فلله الحمد علی ذلک ثم حمدا له علی ذلک و بعد چنین گوید اضعف
عباد الله الهادی عماد الدین علی الشریف القاری الاسترابادی کلم
ایزد باب بصیرت و اصحاب خبرت واضح و پیدا و لایح و هویدا
که بعد از معرفت اصول دین افضل فرایض نماز است و آن درست
نیست مگر بخواندن قرآن بر وجهی که نازل شده و این میسر نیست
الا بعد از شناختن حروف تهجی و مخارج و صفات آن و قواعد تجوید
پس این رساله ایست در بیان مخارج حروف و صفات و قواعد
تجویدی و اختلافات قراء عشره در فاتحه و اخلاص مسمی بتحفه
شاهی مرتب بر مقدمه و دوازده باب و خاتمه مقدمه در بیان
فضیلت قرآن و ثواب قراءت و تلاوت آن باب اول در مخارج حروف
باب دوم در صفات حروف باب سیوم در بعضی از احکام تجویدی
باب چهارم در هاء کنایه باب پنجم در مد و قصر باب ششم در
ادغام باب هفتم در احکام تنوین و نون ساکن باب هشتم در
وقف باب نهم در استعاذه باب دهم در بسمله باب یازدهم در
اختلافات قراء عشره در سوره فاتحه باب دوازدهم در اختلافات

قراءة عشرة در سوره اخلاص خاتمه در لحن اما المقدمة در بیان
فضیلت قرآن و ثواب تلاوت آن اقول و بالله التوفیق که قرآن نازل
شده با فصیح لغات که آن لغت عربیست پس هر گاهی که قرآن عربی
باشد واجبست که رعایت کنند در تلاوت آن قواعد لغت عرب
را پس اگر مراعات نکنند کانّ که قرآن را بغیر لغت عرب خوانده اند
و حال آنکه قرآن بغیر لغت عرب نازل نشده پس او قرآن خوان
نیست بلکه خراب کننده قرآنست و نخواندن او اولی است از خواندن
او و در حدیث آمده که بسا کسی که قرآن خواند و قرآن لعنت کند
او را و نیز وارد شده که خواننده قرآن بالحان و شنونده هر دو
گناه کارند و قرآن ایشان را لعنت کند و حق تعالی جل جلاله امر فرموده
و گفته که و رتّل القرآن ترتیلا یعنی و جوّد القرآن تجویدا و از
امیر المؤمنین و یعسوب المتقین علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه پرسیدند از معنی این آیه آنحضرت در جواب فرمود که الترتیل
هو تجوید الحروف و معرفة الوقوف تجوید بیرون آوردن هر حرف
است از مخرج او با صفات ذاتی مثل جهر و رخاوة و استفال
و انفتاح و اصمات و همس و شدت و استعلا و اطباق و اذلاق
و صفیر و لین و انحراف و تفشی و استطالت و صفات عرضی

مثل

مثل تفخیم مستعلیه و ترقیق مستفلیه و وقف و وصل و اشمام
و روم و ادغام و اظهار و اخفا و غیر اینها چنانکه بیاید و الحاق
کردن لفظست بنظیر بی آنکه شدت و تکلف در تلفظ نمایند و بجای
آوردن تجوید یعنی عمل بآن کردن واجب و لازم است بر هر کسی که
قرآن خواند و کسی که رعایت نکند قواعد تجویدی را در تلاوت عاصی
و آثم است اگر قادر بر تعلیم باشد و اگر سلیقه موافقت نکند با کسی
که این علم داند نباشد بموجب آیه کریمه لا یکلف الله نفسا الا وسعها
معذور خواهد بود و کسی که رعایت کند و قرآن تجوید خواند قرآن
در روز قیامت شفیع او خواهد بود چنانچه از حضرت رسول صلعم منقولست
که گفته که بخوانید قرآن را که قرآن در روز قیامت شفاعت میکند
مر خواننده خود را و کسی که قرآن شفاعت کند او را رستگار خواهد
بود و نیز فرموده که فاضلترین عبادت امت من قرآن خواندن است
و امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر خود فرموده که پدرم
از آبای خود از حضرت رسول صلعم نقل کرده که آنحضرت فرموده که کسی
که بخواند قرآن را و عمل کند بآنچه در قرآن است در روز قیامت پدر
و مادر او را حله بپوشانند که دنیا و ما فیها بقیمت کمترین رشته آن
حله بر نیاید و تاجی بپوشانند از نور که روشنی آن تاج همچو روشنی

آفتاب و ماه باشد در خانهاء دنیا پس گمان شما چیست به فرزندگاهی
که او را جزای عمل دهند و نیز امام علیه السلام در تفسیر خود
فرموده که حملهٔ قرآن مخصوصند برحمت خدای تعالی و نزدیکند بحق تعالی
هر که ایشان را دوست دارد خدای را دوست داشته باشد
و هر که ایشان را دشمن دارد خدای را دشمن داشته باشد و فرموده
که خدای تعالی دفع میکند از شنونده قرآن بلای دنیا را و از خواننده
قرآن بلای آخرت را و نیز فرموده که حضرت رسالت صلعم گفت که بخوانید
قرآن را که خدای تعالی اجر میدهد شما را بعدد هر حرفی ده حسنه
و نیز فرموده حضرت رسول صلعم که مر خدای را اهل هست از خلقان
او گفتند کیستند آنان یا رسول الله گفت اهل القرآن اهل الله و خاصته
و نیز فرموده که مومنی که قرآن میخواند حکم ترنج دارد که بوی آن خوبست
و طعم آن خوب و مومنی که قرآن نمیخواند حکم خرما دارد که طعم آن
خوبست و بوی ندارد و فاجری که قرآن میخواند حکم ریحان دارد
که بوی آن خوبست و طعم آن تلخست و فاجری که قرآن نمیخواند
حکم حنظل دارد که تلخست و بوی ندارد و از امام زین العابدین ع
منقولست که بخوانید قرآن را در مصحف یعنی نظر کنید و بخوانید
که روشنائی چشم زیاده میشود و عذاب از والدین برمیدارند اگر اهل

عذاب بود باشند و بقعه که در آن قرآن خوانند برکت در آنجا بسیار
میشود و ملائکه بآنجا در می آیند و شیطان از آنجا رانده میشود و آن
بقعه روشنی میدهد اهل آسمان را همچنانکه آفتاب و ماه روشنی
میدهند اهل زمین را و چون قرآن تمام کند سنت بود که دعا کند
و حضرت رسول فرموده که هر که قرآن ختم نماید و دعا کند آمین
گویند بر دعای او چهار هزار ملک و نیز فرموده که نزد ختمی مر قاری را
یک دعای مستجابست **باب اول** در مخارج حروف بدانکه مخارج جمع
مخرج است و مخرج مکانی را گویند که حرفی از آن متولد شود و مراد از
حروف حروف هجاست و حروف هجا بمذهب اصح نزد قرا بیست و نه است
و قول ثانی که بیست و هشت گفته اند و الف را و همزه را یکی شمرده اند
معتبر نیست و مخارج حروف بر قول اصح هفده است و قاعده در
امتحان مخارج آنست که حرفی را که اراده مخرج آن نموده اند ساکن
سازند و همزه در اول وی در آورند و تکلم کنند پس هر موضع که
آن حرف بر آن موضع قرار گیرد مخرج او آنجا خواهد بود و دیگر باید
دانست که دندانها چند قسم اند تا حروفی که دندان دخل در مخرج وی
داشته باشد نیک ادا شود پس بدانکه اکثر آدمیان را سی و دو دندان
می باشد و بر چهار قسم است **اول** ثنایا که جمع ثنیه است و از جهت

امتحان

دندان پیش است دو پایین و دو بالا دوم رباعیات که جمع رباعیه است
وان نیز چهار است دو از زیر و دو از بالا پهلوی ثنایا از چهار جانب
سیم انیاب که جمع ناب است وانرا دندان نیشتر گویند وان نیز چهار
است دو زیر و دو بالا از چهار پهلوی رباعیات چهارم اضراس که
جمع ضرس است وان بر سه قسم است قسم اول ضواحک که جمع ضاحک
است وان چهار دندان است دو زیر و دو بالا از چهار پهلوی انیاب
دوم طواحن که جمع طاحن است وان دوازده است از هر طرفی
شش سه از زیر و سه از بالا از چهار پهلوی ضواحک سیم نواجذ
که جمع ناجذ است وانرا دندان عقل گویند و نزدیک به بیست سالگی
تا سی سالگی بیرون آید وآن چهار دندان است از هر طرفی دو یکی از
زیر و یکی از بالا از چهار پهلوی طواحن چون این معلوم شد بدانکه مخرج
اول ابتدای حلق است از جانب قصبه شش وآن مخرج همزه و هاست
دوم میان حلق است وان مخرج عین و حاء مهمله است سیم آخر حلق
است وان مخرج غین و خاء معجمتین است چهارم اول زبانست وآن
مخرج قافست با آنچه محاذی وی است از کام بالا پنجم نیز پنج زبانست
ولیکن پایین تر است اندکی از قاف وان مخرج کافست با آنچه محاذی
وی است از کام بالا ششم میان زبانست با آنچه محاذی وی است از کام

بالا

بالا وان مخرج جیم و شین و یاء غیر مدیست هفتم کناره زبانست که آنرا حافه
گویند از جانب چپ یا راست با آنچه محاذی وی است از دندانهای اضراس
وان مخرج ضاد معجمه است هشتم آخر پهلوی زبانست وان مخرج لام است
با آنچه برابر وی است از پنج دندانهای بالا نهم سر زبانست نزدیک مخرج
لام با آنچه محاذی وی است از پنج دندانهای بالا وان مخرج نون است دهم هم سر
زبانست بعد از مخرج نون باندک فاصله با آنچه محاذی وی است
از پنج دندانهای بالا وان مخرج راست یازدهم سر زبانست با پنج دو دندان
پیش بالا وان مخرج طا و دال مهمله و تاء مثناة است دوازدهم هم سر زبانست
با سر دو دندان پیش بالا وان مخرج ذال و ظا معجمه و ثاء مثلثه است
سیزدهم نیز سر زبانست با سر دو دندان پیش زیرین وان مخرج سین
و صاد مهملتین و زای معجمه است چهاردهم سر دو دندان پیش بالا
با میان لب زیرین وان مخرج فاست پانزدهم میان دو لب است
وان مخرج واو غیر مدی و باء موحده و میم است با آن تری لب خیزد
و میم از بیرون و در واو لب نیک مقبوض نشود شانزدهم هوای دهن
است که آنرا جوف خوانند وآن مخرج الف و واو ساکن ماقبل مضموم
و یاء ساکن ماقبل مکسور است هفدهم خیشوم است یعنی سوراخ بینی
که غنه از وی بیرون آید وان مخرج نون و میم است در حالت اخفا با غنه یا ادغام با غنه

و پنج است و منفتحه از جهت آن گویند که زبان در محل تکلم بدیشان از کام
جدا و گشوده شود و کام بالا را نپوشاند و مذلقه ضد مصمته است
و حروف مذلقه شش است مجتمع در فَرَّ مِنْ لُبِّ فا و را و میم و نون
و لام و با و غیر این حروف شش گانه همه مصمته باشند اذلاق در لغت
خفت است و طرف چیزی را نیز گویند و این حروف را مذلقه گویند
از جهت خفت ایشان در محل اخراج و صمت در لغه منع است و ثقاله
و حروف وی بیست و سه است و آن حروف را مصمته از جهت آن
گویند که ممنوع باشد از ترکیب یعنی ممنوع است در کلام عرب صیغه
رباعی مجرد و خماسی مجرد که همه حروف وی مصمته باشد و هیچ حرفی
از حروف ضد وی که مذلقه است در و نباشد از جهت ثقاله و از این
جهت اصحاب لغه لفظ عَسْجَد و عَسْطُوس را عجمی گفته اند زیرا که همه
حروف این دو صیغه مصمته اند و هیچ حرف از حروف ضد
او که مذلقه است در ایشان نیست پس هر یک از حروف باید که متصف
به پنج صفت از این ده صفت باشند و آن صفاتی که ضدیت با صفات
متقدم ندارند و لازم نیست که همه حروف تهجی داشته باشند
شش است اول صفیر و آن خاصه صاد و سین و زاست و صفیر
هست کردن است و مراد درین مقام آوازی بود که از میان دندان

جاری شود دوم قلقله است و قلقله در لغت جنبانیدن مخرج حرف است
و حروف وی پنج است مجتمع در قُطْبُ جَدٍّ و ایشان را حروف قلقله
از برای آن گویند که در حال سکون مخرج ایشان بجنبد و متزلزل
شود سیم لین است و لین نرمیست و حروف متصف بوی دو است
واو ساکن ما قبل مفتوح و یای ساکن ما قبل مفتوح و این هر دو حرف
را لینی از جهت آن گویند که در تلفظ بدیشان آواز بنرمی تمام حاصل
شود چهارم انحراف است و انحراف در لغه میل کردن است و حروف
متصف بوی دو است لام و را و ایشان را منحرفه از جهت آن گویند
که در تکلم از مخرج خود میل بکناره زبان کنند یا بجهت آنکه سر زبان
بجانب درون کام میل کند پنجم تفشی است و تفشی پهن شدن و منتشر
گشتن است و حرف وی شین است و بس نزد محققین و اتصاف
شین باین صفت از جهت آنست که در مخرج پراکنده و منتشر میشود
تا غایتی که بمخرج طا میرسد ششم استطالت است و استطاله طلب
درازی کردن است و حرف وی ضاد است و بس و اتصاف بدین
صفت از جهت آنست که در مخرج دراز میشود تا غایتی که بمخرج
لام میرسد یا آنکه در گفتن درازی دارد و تلفظ بوی مشقت تمام
دارد باب سیم در بعضی از احکام تجویدی بباید دانست که حروف

مستفله بمد رقیق یعنی باریک امد و همزه را باریک باید گفت و تفخیم کردن یعنی
کُنْدَر گفتن هیچ یک از ایشان جایز نیست مکسور راء مفتوح یا مضموم مثل
مِنْهُمْ وَوَزَقَكُمْ و مکرر ای ساکن ماقبل مفتوح یا مضموم اعم از انکه در
اصل ساکن باشد یا ماد که وقف ساکن کردانیم مثل وَالْخَيْرِ و یقدر و انْصُرْ و
سُعْرٍ و مکرر راء ساکن ماقبل مکسور بشرطی که کسره عارضی باشد مثل
ارْجِعُوا یا منفصل باشد مثل اَمْ اَنَا بَلْ وَالَّذِي یا تقدم بشرطی که بعد
از راء واسطه در کلمه راء حرف استعلاء باشد اگرچه کسرهٔ ماقبل اصلی
باشد و از حروف استعلاء هفت کاینه در قرآن بعد از راء ساکن ماقبل
مکسور واقع شده پی واسطه سه است صاد در سه موضع اِرْصَادًا
لِمَنْ حَارَبَ اللّٰهَ در سوره توبه و مِرْصَادًا لِلطَّاغِيْنَ در سوره نبأ
وَبِالْمِرْصَادِ در سوره والفجر و طاد در یک موضع فی قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوْهُ
در سوره انعام و قاف در دو موضع مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ در سوره توبه
وَفَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيْمِ در سوره شعرا و در فِرْقٍ خلافت
یعنی ترقیق گفته اند از جهت انکه حرف استعلاء بین مکسور است پس
راء میان دو کسره واقع باشد و حرف استعلاء مانع نتواند بود پس
ترقیق باید کرد و بعضی تفخیم گفته اند بنا بر قاعده مذکوره و مکرر راء
ساکن ماقبل ساکن غیر یاء ساکنه ماقبل مفتوح و مضموم مثل اَلْفَجْرِ وَالْعَصْرِ

در وقف و مکرر ای ساکن ماقبل ساکن ماقبل مکسور یک ساکن وصل
فاصل حرف استعلاء باشد مثل مِصْرَ وعین القطر یعنی از علمای قرا
درین صورة ترقیق گفته اند و شیخ محمد جزری در کتاب نشر گفته که
من در مصر تفخیم اختیار میکنم و در قطر ترقیق نظر اللوصل و عملاً
بالاصل والله اعلم و مکرر لام لفظ الله کای که حرف مقدم او مفتوح
یا مضموم باشد مثل اِذَا اللّٰهِ و وَجْهُ اللّٰهِ در قراءت جمیع قرا و هجیت
لام اللّٰهُمَّ و مکرر لام مفتوحه که مقدم بر وی صاد یا طا یا ظا واقع شده
بشرطی که حروف ثلثه مفتوح یا ساکن باشند مثل الصلوة و
یَصْلَوْنَ و الطَّلَاق و مَطْلَع و ظَلَم و اَظْلَم در قراءت نافع بروایت
ورش از طریق مصریین و ورش در راء حکم علیحده دارد زیرا که هر
رائی که ماقبل وی کسره یا یاء ساکنه باشد ترقیق میکند خواه راء خود
مفتوح باشد و خواه مضموم و اگر ماقبل راء ساکن باشد و غیر یا باشد
و ماقبل ماقبل مکسور باشد هم همان حکم دارد الا کای که ساکن فاصل
حرف استعلاء باشد و از حروف استعلاء مذکور اخراج کرده و باقی حروف
استعلاء همه مرقق اند نزد جمیع قرا و حروف استعلاء صفت هر یکی
اند و کُنده و غلیظ باید گفت و باریک کردن هیچ یک جایز نیست و
از حروف استعلاء چهار بصفت اطباق باشند تفخیم زیاده باید کرد

وصحیح در الف آنست که اگر مقدم بروی حرف استعلا یا راء یا لام است بشرطی
که سابقا مذکور شد تفخیم الف باید کرد و اگر ما قبل وی یکی ازین حروف نباشد
باریک باید گفت و حروف مجهوره و شدیده را شدت و جهر بجای باید
آورد خصوصا جیم که اگر ملاحظه نکنند مشتبه بشین شود چنانکه بعضی
از عربان گویند و همچنین باقی صفات حروف را رعایت باید کرد تا مشتبه
بیکدیگر نشوند و ناچار است از بیان قلقله حروف قُطْبُ جَدٍّ گاهی که
ساکن باشند و اگر سکون وقفی باشد قلقله اظهر باشد مثل یَقْتُلُونَ
وَمِنْ بَاقٍ وَیَطْهُرْنَ وَالْاَسْبَاطِ وَرَبْوَةٍ وَالْاَسْبَابِ وَالْفَجْرِ وَزَوْجٍ
بَهِیجٍ وَیَدْخُلُونَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ و حذر باید کرد از تقلقل باقی حروف
تهجی و از تحرک ایشان گاهی که ساکن باشند خصوصا نون اَنْعَمْتَ و غین
الْمَغْضُوبِ و لام جَعَلْنَا و بباید دانست که را صلاحیت تکرار دارد و اگر
سر زبان را نیک نگاه ندارند مکرر گردد خصوصا گاهی که مشدد باشد
مثل الرحمن الرحیم و مَرَّ کَاَنْ لَمْ یَدْعُنَا و تکرار لحن است و جایز
نیست و واجبست مر قاری را که ملاحظه نماید و تکرار نکند که نماز باطل
شود و ناچار است بجای آوردن شدت کاف تا مشتبه بکاف فارسی
نشود و همچنین است با تا مشتبه به با فارسی نشود و ازین عیبها گاهی
خلاص توان شد که هر حرفی را تمکین تمام در مخرج خود دهند و تلاوت

و

و مشق بسیار بسیار نمایند **باب چهارم** در هاء کنایه هاء کنایه
هر هائی است که ضمیر مفرد مذکر غایب باشد مثل فِیهِ وَلَهُ وَبِهِ
وَعَلَیْهِ وَنَصَرُوهُ وَفَعَلُوهُ وَاجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ پس اگر ما قبل و ما بعد وی
هر دو متحرک باشند مثل بِهِ اِنْشَاءَ وَلَهُ اِلَّا هُوَ جمیع قرا متفق اند در
صله و اگر ما قبل و ما بعد هر دو ساکن باشند مثل مِنْهُ اسْمُهُ وَعَلَیْهِ اللهُ
هیچ یک از قرا صله نکنند و اگر ما قبل متحرک و ما بعد ساکن باشد مثل
بِهِ اللهُ نیز هیچکس صله نکند و اگر ما قبل ساکن باشد و ما بعد متحرک
مثل فِیهِ هُدًی وَعَلَیْهِ اِنْشَاءَ وَاجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ اِلَی صِرَاطٍ هیچکس
صله نکند مگر ابن کثیر که او بصله خواند و حفص که راوی عاصم است
موافقت کرده بوی در فیه مهانا در سوره فرقان و بباید دانست
که بعضی از احکام مذکوره در بعضی از الفاظ مخصوصه جاری نیست
مثل یُؤَدِّهِ وَنُوَلِّهِ وَاَرْجِهِ وَیَرْضَهُ چنانکه در کتب مطوله مذکور است
و ذکر آن در اینجا مناسب نیست **باب پنجم** در مد بدانکه مد دو گونه است
طبیعی و غیر طبیعی مد طبیعی عبارت از امتدادی باشد که حاصل است
ذات حروف مد را بقدر تلفظ بدیشان مثل الف قال و واو یقول
و یاء قیل و مثال هر سه مانند اُوذِینَا و اُتُونِی و آنرا اصلی و ذاتی نیز
گویند و غیر طبیعی عبارتست از زیادتی این امتداد و باب مد و قصر

در کتب قراءت ذکر میرود مراد از آن مد این نوعست و آنرا مد
فرعی و عرضی نیز گویند و قصر عبارتست از ترک این زیاده و ابقاء
مد طبیعی و زیادة امتداد لابد است از سببی و سبب لفظی باشد یا معنوی
و سبب لفظی دو چیز است ساکن و همزه و ساکن ممکن نباشد الا بعد
از حروف مد و لازم باشد یا عارض و هر یک مدغم باشد یا مظهر مثال
ساکن لازم مدغم دابة و لا الضالین و اتحاجونی و مظهر کاف صاد قاف
میم نون و القلم یس و القرآن نزد مظهر و محیای و اللای در قراءت
مسکن و مثال ساکن عارض مدغم ادغام کبیر ابو عمرو است مثل
الرحیم ملک قال لهم المصیر لا یکلف و مظهر سکون وقف باشد مثل
نستعین و یوم الدین و ما یکون و فانفون و بئس المهاد و دار القرار
و بئس و الذیب و الضان و فی شان نزد ابدال کننده همزه و مد
این نوع در حالت وقف باسکان باشد یا باشمام در آنچه تواند بود یعنی
در آنچه مضموم یا مرفوع باشد و وجه مد از برای سکون آنست که
ممکن پیدا شود از جهة بین الساکنین پس گویا که قایم مقام حرکة
است و در سبب ساکن هر چه لازم باشد اجماعست قرا را بر مد آن
بر نهج اشباع و در آن تفاوتی نیست نزد جمهور و عمل بر اینست و این
را در عرف قرا مد لازم از آنجهت میگویند یا آنکه لازم صفت ساکن باشد

و مضافی محذوف باشد یعنی مد ساکن لازم و این را مد عدل نیز گویند از
جهة آنکه معادل حرکتست و آنچه عارض باشد طول و توسط و قصر
در آن جایز باشد از جهة اعتبار بعارض و عدم اعتبار آن و رعایت جانبین
اما سبب که همزه باشد خالی از آن نیست که آن همزه مقدم باشد بر حرف
مد یا موخر اگر مقدم باشد مثل آمن و اوتی و ایمانا مد آن مخصوص
است بقراءة نافع از روایت ورش بطریق ازرق و توسط و قصر
نیز کرده بهمین طریق و اگر موخر باشد از حروف مد خالی از آن
نیست که مجتمع باشد در یک کلمه یا نه اگر مجتمع باشد در کلمه مثل جاء
و ساء و سیء و جیء و عن سوء و ان تبوء و لتبوء این را مد متصل
و واجب خوانند و اگر چه درین مد قصر که عبارت از مد طبیعی باشد
وارد نشده اما تفاوت در میان قراهست نزد صاحب تیسیر و جمعی بچهار
مرتبه تفاوت است اطول همه ورش و حمزه باشند و فروتر از ایشان
عاصم و فروتر از و ابن عامر و کسائی و خلف و فروتر از ایشان قالون
و ابو عمرو و ابن کثیر و ابو جعفر و یعقوب و نزد شاطبی و تبع وی
تفاوت بدو مرتبه است طول از برای ورش و حمزه و وسطی از برای
باقیان و جمهور را عمل بر اینست از جهة آنکه اضبط است پس بمذهب
شاطبی مد عاصم و ابو عمرو یکی باشد و اگر در دو کلمه مجتمع شوند همزه

وحروف مد مثل بما انزل وقالوا آمنا وفی انفسکم وهؤلاء ویا آدم وامره الی الله
وبه الا الفاسقین انرا مد منفصل خوانند وبسط نیز گویند ومد حرف
لحرف ومد جایز نیز خوانند ودرین نوع ابو جعفر وابن کثیر و
سوسی را غیر از قصر نباشد که عبارتست از مد طبیعی ویعقوب
ودوری را با قالون دو وجه باشد یکی مد وطریق تیسیر همینست
ابرای دوری واهل عراق که در تیسیر گفته‌اند دوریست ودیگری قصر
واین از زواید شاطبیه است فصل واگر در مثل صور مذکوره بجای
حرف مد حرف لین باشد وان واو ویاء ساکنین است که مسبوق
باشند بفتحه پس اگر بعد از ایشان همزه باشد متصل بایشان در یک
کلمه مثل شیء وسوء در حالت وصل بغیر از قصر نباشد از برای همه
الا ورش که طول وتوسط کند ودر حالت وقف طول وتوسط
وقصر است از برای همه مگر ورش که او قصر نکند واگر بعد از ایشان
ساکن باشد یا لازم خواهد بود یا عارض وبر هر تقدیر یا مشدد
خواهد بود یا نه اما لازم غیر مشدد حرف عین است در فاتحه مریم و
شوری که حرف لین را جاری مجرای حرف مد داشته‌اند ومد مطول
کرده‌اند از همه قرا ومد توسط از همه نیز کرده‌اند بنا بر آنکه اگر چه ساکن
لازم است اما شرط حرف لین است نه حرف مد واول یعنی طول مذهب

ابن

ابن مجاهد وعلی ابن محمد بن بشر انطاکی وابی بکر اذفونی واختیار صاحب
تبصره وشیخ ابو القاسم شاطبی است وحافظ ابو عمرو نیز در جامع
البیان از بعضی مذکورین حکایت کرده وثانی یعنی توسط مذهب ابو الطیب
عبد المنعم بن غلبون است وپسرش ابو الحسن طاهر بن غلبون که در باب
مد وقصر شاطبی مذکور است وعلی بن سلیمان انطاکی وابو الطاهر صاحب
عنوان وابو الفتح بن شیطا وابو علی بغدادی صاحب روضه دو وجه
ثانیست در جامع البیان وحرز الامانی وتبصره وغیرها واین هر دو وجه
مختارند نزد جمیع مصریان ومغاربه از برای همه قرا ولازم مشدد دو حرف
در قرائت ابن کثیر ها تین وارنا اللذین وهمین دو وجه بطرق مذکوره
از برای وی در کلمتین باشد واما ساکن عارض غیر مشدد مثل واللیل
ومیت والحسنیین والخوف والموت والطول است در حالت وقف
باسکان یا باشمام در آنچه اشمام آن جایز باشد وهمان سه وجه که طول
وتوسط وقصر است در وی جایز است از برای همه وهر سه وجه
در شاطبیه هست وهر که نفی این وجوه از شاطبیه میکند استعداد
فهم شاطبیه ندارد وطول مذهب ابی الحسن علی بن بشر است واصحاب
وی وتوسط مذهب اکثر محققان واختیار حافظ ابو عمرو دانیست
وشیخ شاطبی بآن اقرا میکرد همچنانکه مرویست از امام عبد الله قصاع

از ذال عباسی ضریر از شاطبی و قصر مذهب حذاق مثل ابو بکر شذا و ابن شیطا و ابو محمد سبط خیاط و ابو علی مالکی و ابن شریح است و استاد ابو العلاء العود مصری بقصر اقرا میکرد و چنانچه ابن قصاع از کمال ضریر روایت کرده و کار از وی و اختیار شیخ برهان الدین جعبری این است و شیخ محمد جزری در نشر فرموده است که تحقیق در این مقام آنست که این سه وجه در ایجاد و انشا شدا لازم برای کسی که در حرف مد این باب اشباع کرده اما از برای کسی که در اینجا قصر کرده اینجا بغیر از قصر نباشد و اگر در اینجا توسط کرده در اینجا بغیر از توسط و قصر جایز باشد خواه که اعتبار بعارض کند خواه نه و عارض شدن مثل اللیل ایاسا اللیل تاسی کیف تقل بالعبر لقضی در ادغام کبیر و هرسه وجه طول و توسط و قصر در روی جایز باشد و از جمله کسانی که مد و توسط را نقل کرده اند استاذ ابو عبد الله بن قصاع است و الله اعلم و اما سبب معنوی قصر بالغه است در نفی و آن سبب قوی مقصود مهتم به است نزد عرب و اگر چه نزد قرا ضعیف است و آن از برای حمزه وارد شده و از انجمله است موقعظم در ما تند لا اله الا الله و لا اله الا هو و لا اله الا انت که از برای قاصران منفصل وارد شده است در بعضی از کتب قراءت مثل مصنفات ابو معشر طبری و ابو القاسم هذلی و ابن مهران و جاجانی و غیرهم

و از طرق ایشان خوانده ایم و از این جهت است مد مبالغه نحو در لاه تقوی از برای حمزه مانند لا ریب و لا جرم و لا شت و لا مرة و لا احبذ و لا احققت

تنبیهات معلوم شد که شرط مد حروف مد است و سبب مرجحیت آن بر قصر پس شرط کاه باشد که لازم باشد مثل او لئک و دابة و کاه عارض باشد مثل مسلمون در حالت وقف با رعایت اصل باشد مانند ما تدعون و آنتم نزدوه که فصل میکنند بین الخبر بین بالف و کاه ثابت باشد و کاه متغیر و کاه قوی باشد بانکه حرکت ماقبلش از جنس او باشد و کاه ضعیف باشد بانکه حرکت ماقبل نه از جنس او باشد و هیچ یک از سبب مد کاه لازم باشد مثل الحاقه و ان اسرائیل و کاه عارض باشد مثل والنجوم منکسفات در حالت وقف و وقف و کاه متغیر باشد مانند الم الله و هولاء ان کنتم در حالت وصل و اولی از هر دو دوم از برای ابن عمر و کاه قوی باشد و کاه ضعیف باشد و اقوی انست که لفظی باشد و اقوی لفظی انست که ساکن باشد یا همزه متصل و اقوی ساکن انست که لازم باشد و نزد بعضی ساکن مدغم اقوی است از مغیر و از ساکن عارض اقوی است از منفصل و منفصل اقواست از سببی که مقدم باشد بر حرف مد و اضعف هما اینست و کفیم سبب لفظی اقواست از معنوی از جهة آنکه مجمع علیه است و ساکن اقوی است از همزه بنا بر آنکه مد در او قایم مقام حرکت است و تمکن از نطق بحرف

حاصل نمیشود الا بدو از نجهة تفاوت دارد چنست فاز متصل بنزاقوی است
بهمین دلیل وتصل اقواست از منفصل از برای انکه مدش مجمع علیه است
اکوچه متفقا وتست ومنفصل اقواست از همزه مقدم بحرف مدان
باای انکه اتانکه مختلفند در مدد بعد از همزه متفق اند بر مد منفصل پس هرگاه
که شرط وسبب مجتمع شوند با قوت ولزوم مد لازم وواجب باشد وهرگاه
که یکی مختلف شود یا هردو ضعیف باشند یا شرط متغیر یا عارض شود و سبب
قوی نباشد مد ممتنع باشد البته وهرگاه یکی ضعیف باشد یا سبب عارض
شود یا متغیر مد وقصر جایز باشد وبرین قواعد چند مسئله وشبیه متفرع
میشود اما مد لازم خلق الی جایز نباشد از برای ضعف شرط باختلاف
حرکه سابق وضعف سبب بانفصال وجایز باشد مد لازم خفی وسوا
واکر چه در بعضی احوال است خاصه از برای ورش در همه حال از برای
قوت سبب باتصال همچنانکه جایز است مد عین وهایین در حالین و
مانند الموت والليل در وقف از برای قوت سبب بسکون اما در
مانند هؤلاء من واشباه واتل در مذهب فاصل اختلاف است بحسب
اعتبار شرط کرده اند اکر چه عارضست از برای انکه بعد از وی همزه
متصلست وقوت دارد پس از باب مد متصل باشد ونظر باین اعتبار
عارض اعتبار عروض ابدال است در باشد عارض تر صحیح از جهة قوت

سکون که بعد از وست در مذهب ورش وابن مذهب جاذبیست واز ان
جهت است ابو عبد الله ابن شریح که در کتاب کافی بدین نصر کرده وظاهر
کلام تیسیر در مسئله ها تم اینست واما محقق عبد الواحد الفی در
شرح تیسیر در باب الهمزتین من کلمة اعنا که حافظ ابو عمرو سیکوید که
وقالون وهشام وابن عمر ویس خلوا کفته است فعلی هذا یلزم المذکور
المحقق والملیته الان مد هشام اطول ومد السوسی اقصر ومد قالون
واندوری اوسط وکظ من قبیل المد المتصل وزیادة مد از طریق کافی بر
استاد خود خوانده ام اما جمهور شامیان ومصریان ومغاربه وعراقیان
بر عدم اعتبار ند الف فصل را ومسئله انذرتهم از برای ورش بر مذهب
بانکه سبب آنجا ساکن وسکون از همزه اقوی است واکر کسی را اراده
تفتیش وتحقیق بیشتر باشد کتاب نشر شیخ محقق محمد جزری را مطالعه
کند ثالث هرکاه که سبب مد از صفت خود متغیر شود خواه همزه
وخواه ساکن مد وقصر جایز باشد بنا بر انکه الفاء عارض واعتبار آن
وهردو مذهب قویست وهردو نظر صحیح وشروع ومعمول بهاست
وبهردو خوانده ایم واول ارجح است نزد جماعتی از انمه مثل ابو عمرو ودانی
وابن شریح وشاطبی وابو العز قلانسی وحجت ایشان آنست که مد کننده
معامله با اصل کرده است وقاصر معامله با لفظ کرده ومعامله با اصل اولی

واقیس است و تحقیق درین باب آنست که گوییم که اگر اثر سبب باقی نیست
مثل جاء امرنا در قراءت ابو عمرو و الم الله در قراءت همه قصر اولی باشد
و اگر باقیست مثل هؤلاء ان در قراءت بزی و قالون مد اولی باشد تا
موجود بر معدوم مرجح باشد و بعضی از شراح شاطبیه در مثل این توسط
را نیز اعتبار کرده اند مراعاة للجانبین و قیاس بر سکون وقف کرده اند
و این قیاس صحیح نیست و فرق میان عروض موجب و تغییر آن واضحست
و خواهد آمد در آخر تنبیه سادس ان شاء الله تعالی رابع هرگاه که از برای
ابو عمرو هؤلاء ان کنتم خوانده شود در وجه قصر منفصل و تقدیر کنند
که همزه اولی محذوف است چنانچه مذهب جمهور است پس در ها
قصر باید کرد از جهة انفصال و در اولاء ان کنتم ده وجه از جهت
عروض حذف و اعتبار بعارض باشد و در وجه مد منفصل اولاء ان
را البته مد باید کرد و جایز نیست مدها با قصر اولاء ان از برای آنکه
خالی از آن نیست که اولاء ان را متصل می انگارند یا منفصل اگر
منفصل گیرند با مدها او را مد باید کرد و با قصرها قصر و اگر متصل گیرند
آنرا با قصرها مد باید کرد پس ح مدها که انفصالش متفق علیه است
با قصر اولاء ان که اتصالش مختلف فیه است وجهی نداشته باشد
پس بغیر از سه وجه در جمع ابو عمرو صحیح نباشد خامس هرگاه که

خوانده شود از برای ابو عمرو ها انتم هؤلاء و تقدیر کنند که ها در ها انتم
از برای تنبیه است پس در وجه مد منفصل جایز باشد دو وجه در
ها انتم بنا بر تغییر همزه و در وجه قصر منفصل جایز نباشد الا قصر
در هر دو و مدها انتم و قصر هؤلاء جایز نباشد از برای آنکه وجهی ندارد
سادس هرگاه که وصل کنند الم فاتحه آل عمران را بلفظ جلاله در
یای میم از برای همه قرا مد و قصر جایز باشد باعتبار استصحاب حکم
و اعتبار بعارض و هر دو وجه از ائمه منصوص است و ابو الحسن بن غلبون
در تذکره گفته است که هر دو وجه نیکوست اما من بقصر خوانده ام
و بقصر اخذ میکنم و ابو عبد الله القاسی گفته است که اگر درین محل
توسط نیز فرا گیرند تا مراعات جانبین کرده باشند موجه باشد همچنین
گفته اما این مجرد تفقه و قیاس است و نقل با این مساعده نمیکند
و اصل درین باب نقل و روایتست پس توسطی که او گفته اصلا عمل
نباید کرد و نشاید و قیاس سکون بر سکون وقف راست نیست و فرق
آنست که در سکون وقف سبب قصر متغیر شده و سبب مد عارض
پس اگر اعتبار بعارض کنند مد باید کرد و در مد تفاوت هست پس
توسط نیز ممکن بود و مدخل یافت و اینجا سبب مد متغیر شده و سبب قصر
عارض را اعتبار نمیکنی و بحکم استصحاب مد میکنی همان مد که پیش از

تغییر نبود بباید کرد و اگر اعتیاد بعارض میکنی قصر است و در قصر نظائر
نیست فاسد اعلم مسئله در عمل باقوی السببین و در این دو تنبیه
است اول هرگاه که وقف باسکان یا اشمام کند برمانند یشاء و یرضی
و ننوه قصر در واصل جایز نباشد و اگر حذف صادق است بر وی که سکون
وقف است و همچنین به توسط جایز نباشد از برای آنکه کسی که مذهب
وی در وصل اشباع است بلکه عکس جایز باشد یعنی اگر کسی را در مد
مرتبه توسط باشد هرگاه که برمانند مذکورات وقف کند اشباع نماید کرد
باعمال سبب اصلی کرده باشد باقوی سبب عارض پس اگر قاری وقف
کند بسکون از برای عاصم ضلا بر علی السماء خالی ازان نیست که اعتیاد
بعارض میکند یا نه اگر نکند مثل حالت وصل باشد یعنی همچنان باشد
که برمانند حساب و گاباز برای او در حالت وقف بسکون قصر کرده
باشد پس مرتبه توسط نگاه دارد و اگر اعتیاد بعارض کند بعارض بر توسط زیادتی
کند و بحال اشباع برساند و همچنان باشد که هر کتاب و حساب بزیادتی
مد وقف کرده باشد پس در مثل شیء نخ وجه جایز باشد اسکان با توسط
و اشباع و اشمام همچنین و روم با توسط فقط و در مثل من السماء سه
وجه باشد اسکان با توسط و اشباع و روم با توسط و در مثل لیسفك
الدماء و حتی تفیء دو وجه باشد اسکان با توسط و اشباع با تمام

فائده دقیقه واکه درین حروف از برای ورش و نفی بسکون کنند بغیر از
اشباع جایز نباشد از برای آنکه مرتبه وی در مد اشباع است و سبب
مد متغیر نشده بلکه تمزه بسکون تقویت زیاده یافته پس در مانند
یشاء اولی سه وجه باشد اسکان و اشمام و روم هر سه با اشباع و در مثل
دو وجه باشد در بسط الدراع بدل وجه اول هرگاه که وقف کنند برشد
شل صاف وه وات و بشرون نزه مشدد و یحیی بن والفات و هاذان
وهاتین وارنا الذین مقتضی اطلاق اهل آنست که فرقی نباشد در قدر
این مد وقفا و وصلا و اگر در وقف بزیادتی بر قدر وصل قایل شوند
و گویا شد وجه بعضی از ائمه قایل شده اند بزیادتی مد مشدد و بغیر مشدد
و در آلم مد لازم را بر سه زیاده نهاده اند و اسطه نشده بر پس این خود
اولی باشد از همه اجتماع سه ساکن و اعلم باب ششم در ادغام کبیر
بر دو قسم است کبیر و صغیر کبیر آن بود که اول از شانین با شقاربین یا
متجانسین متحرک باشد و اساکن گردانند و در دوم ادغام کنند در
در قرآن ابی عمرو و یعقوب باشند و عاصم از بن جمله دو کلمه را ادغام کند
کجی قال ما مکنی در سوره کهف دوم لاماشا در سوره یوسف و در لاماشا
شمام لازم باشد و اشمام در بن موضع بهم رسانیدن لبهاست بعد
از اسکان حرف مضموم پس بنا بر اشمام ادغام ناقص باشد

وادغام صغیر آنست که اول از مثلین یا متجانسین یا متقاربین ساکن باشد
او را در دوم درج کنند و این بر دو قسم است یکی متفق علیه است و دیگری
مختلف فیه اما متفق علیه ادغام دو مثل است که بهم رسند و اول ساکن
باشد خواه در یک کلمه باشد مانند یُدرِککُم و یُوجِّهه و خواه در دو کلمه مثل
فَاضرِب بِهِ و اضرِب بعصاک در بحث تجارتهم و قلوبهم مَرَضٌ الا کاهی
که اول حرف مد باشد که آن هنگام ادغام نشاید کردن مثل فی یوسف و
فی یوم و قالوا و هم و امنوا و عملوا و اگر حرف لین باشد نیز ادغام
باید کرد مثل عصوا و کانوا و یاء لینی در قرآن عظیم بیان رسیده و از
متفق علیه است ادغام ذال اذ در ظا مانند اذ ظلموا و دال قد در تا مانند
قد تبین و تاء تانیث ساکنه در دال و طا مثل اثقلت دعوا الله و قالت
طائفه و طا در تا مثل احطت و بسطت و فرطت و فرطتم لیکن بیان
اطباق طا در امثله مذکوره لازم باشد و در ابقاء صفت استعلاء قاف
در الم نخلقکم من ماء مهین در سوره والمرسلات و ذهاب آن خلافست
و هر دو وجه جایز و معمولست و ذهاب اولی است و لام بل و هل
و قل در لام و در را مثل بل لما و بل ربکم و قل لهم و قل ربکم و هل لک و
این لفظ در قرآن عظیم بر آن رسیده اما از مختلف فیه عاصم ادغام نکرده
بهر دو روایت الا آنرا در ذال در یلهث ذلک در سوره اعراف و با را

در

در میم ارکب معنا در سوره هود و نون طسم دو کانه را در میم و بروایة
بکر ادغام کرده نون یس و نون ن را در واو والقرآن و والقلم و ذال
را در تا از باب اخذ و اتخاذ خواه فرد و خواه جمع مثل اخذت و اتخذت
و اخذتم و اتخذتم و در باقی مسایل مختلفه همه جا اظهار کرده و از این
مواضع است ذال اذ نزد شش حرف تا و جیم و دال و زا و سین و صاد مانند
اذ تبرا و اذ جعل و اذ دخلوا و اذ زین و اذ سمعتموه و اذ صرفنا و ذال
قد نزد هشت حرف جیم و ذال و زا و سین و شین و صاد و ضاد و طا
مثل و لقد جعلنا و لقد ذرانا و لقد زینا و قد سمع الله و قد شغفها
و لقد صرفنا و لقد ضل و لقد ظلمک و تاء تانیث ساکنه نزد شش حرف
تا و جیم و زای و سین و صاد و ظا مانند کذبت ثمود و وجبت جنوبها
و خبت زدناهم و انبتت سبع و حصرت صدورهم و کانت ظالمة و لام
هل نزد تا همچو هل ثوب و بغیر این لفظ در قرآن نیامده و نزد نون
مثل هل ندلکم و نزد تا مانند هل تنقمون و لام بل نزد هفت حرف تا
و زا و سین و ضاد و طا و ظا و نون مانند بل تؤثرون و بل زین و بل
سولت و بل ضلوا و بل طبع الله و بل ظننتم و بل نحن عاصم در همه جا اظهار
کند و از مواضع مختلفه باء ساکنه است نزد فا و آن در قرآن پنج موضع
واقع شده او یغلب فسوف در سوره نسا و ان تعجب فعجب در سوره

دعد وقال اذهب فمن در سوره سبحان واذهب فان لك در سوره
طه ومن لم يتب فاولئك در سوره حجرات ولنزديم در يعذب من
يشاء در اخر سوره البقره در قراءت غير ابن عامر وعاصم وفاساكنه
نزدنا در نخسف بهم در سوره سبا وراء ساكنه نزد كلام نحو واصبر
لحكم هر جاكه واقع شود وكلام يفعل مجزوم در ذال ذلك مثل من يفعل
ذلك هر جاكه باشد ودال ساكنه نزد فاوان دو موضع است در سورة
الشعراء ومن يرد ثواب الدنيا ومن يرد ثواب الاخره ودال ساكنه نزد
تا در فمن تطهر در سوره طه ودر عذرت در سوره غافر ودخان وذاء
ساكنه در تا در ليلة وابنتم هر جاكه بيايد ودر اورثتموها در سورة
اعراف وزخرف ودال ساكنه در ذال در كهيعص ذكر زكريا
سوره مريم پس عاصم آنچه مقدم ذكر كرده شد انرا بحسب ادغام
ميكند وبس وباقي اين مواضع همه جا اظهار ميكند والله اعلم

باب هفتم در احكام نون ساكنه وتنوين ونون ساكنه
چون بحرف همچار سند محكوم بچهار حكم كردند اظهار وادغام
وقلب واخفا اما اظهار نزد حروف حلق است كه ان همزه وها وعين
وحا وغين وخاست مثل ينأون ومن امن وعذاب اليم وينهون
ومن هاد وجرف هار وانعمت ومن عمل وسميع عليم وتنحتون

ومن حكيم حميد وفسيدفضون ومن خل وعفو غفور والمنخنقة و
من خلق عليم خبير واظهار در اين حروف از جهت بعد مخرج ايشان
بمخرج نون وابي جعفر بخلاف عنه ومسيبي از نافع نزد غين وخا
اخفا نموده اند واستثنا كرده اند لفظ منخنقة وفسيدغضون و
ان يكن غنيا واما ادغام نزد حروف يرملون باشد در لام ورا چه
غنه ودر باقي باغنه مثل من يشاء ولحيي يغشاه من رحيم وغفور
رحيم ومن ماء مهين من لدنه وهدى للمتقين ومن وال وغشاوة
وهم ومن ناد وعاملة ناصبة اما در لام وراكثر قراغنه نقل كرده اند
ودر واو وياز خلف كه راوي حمزه است عدم غنه منقول است
وبعضي از ابو جعفر نيز گفته اند وصاحب تيسير نون را از برمنوز
اخراج كرده زيراكه داخل در ادغام مثلين است وفي الواقع چنين
نيست اما ادغام در حروف پر طرف بواسطه قرب مخرج بود و
ذهاب غنه در لام ورا بواسطه شدت قراست واگر نون ساكن با واو
ويا در يك كلمه جمع شوند چنان در قرآن عظيم جهار لفظ وارد شده واو در
دو موضع قنوان وصنوان ويا در دو موضع دنيا وبنيان اظهار
بايد نمود زيراكه ادغام كنند مشتبه بضاعف شود وشيخ شاطبي
در كتاب خود گفته كه وعندهما للكل اظهر كلمة خافا شباه

ارجاع بين الظهار والادغام

انضما عضا ثقلا اما قلب کاهی باشد که نون ساکن در یکلمه باید و کلمه د
نوین در دو کلمه بسیار شنده مثل اینهم مکن باب سمیع بصیر که جنبش
نون و تنوین منقلب بمیم شوند و چون منقلب بمیم شوند اخفاء
بغنه باید کرد قلب بمیم از جهت انست که میم مراخی نونست در غنه
وصفت بین بین و جهر و استفال و انفتاح و انذلاق و مشارکت دارد
در مخرج وصفت جهر و استفال و انفتاح و انذلاق اما اخفا تردیک
حروف همجاست و آن شانزده حرفست و چون الف خارجست با نزده
حرف بماند که از تا و ثا و جیم و دال و ذال و زا و سین و شین و صاد
و ضاد و طا و ظا و فا و قاف و کافست و از برای هریک سر مثال نمونه
میشود نون در یکلمه و د و یکلمه و شین در یکلمه و ثل انت من عتها
جنات تجری علی الحنث العظم من غمرة قولا ثقیلا انعینا من جناتٍ
غسّاقا جزاءً انذاراً من دابة کاسادها فاء انذرتهم من ذریّتی
کیلا ذریّة انزل من رکبها سبارکة زیتونة مُلسانة من سندس
خالصا سابقا انشأ من شاء صبار شکور انصروا من صلصال
و بحا صرصرا منضودا من ضل کلا ضربنا بقنطار من صین بعیدا
طیبا انظروا من ظهیر قلیلا انفسکم من فضل بنا فاهیز
نذکم من قال رزقا قالوا اسلم من کان ملکا کبیرا و در اخفا غنه

نباشد و هیچ احدی از قرا ترک غنه جایز نداشته و اخفاء این حروف
بمقدار قرب و بعد ایشان باشد پس هر چه اقرب باشد اخفی باشد و وجه
اخفا نزد حروف پانزده گانه آنست که این حروف از نون چون حروف
حلق بعید نیستند تا اظهار باشد و مثل حروف بریطون قریب نیستند
تا ادغام باشد پس در میان قرب و بعد باشد چنین بیان اظهار و ادغام اخفا
و غنه لازم باشد چنانچه شیخ شاطبی گفته که وقلبهما سمّا لدی مجلبا و اخفیا
علی غنّة عند البواقی بکملا و شیخ محمد جزری در طیبه گفته که و فی
البواقی اخفیا بغنه و در باقی کتب قرائت نیز همچنین است اما نون و میم
گاهی که مشدد باشند البته غنه باید نمود مثل انّ الله و الجنّة و فتاة
و ثمّ و دمّا و گاهی میم ساکن باشد و به بارسد مذهب اصح معمول به
اخفاء باغنه باشد مثل اُنبّئهم باسمائهم و قلوبکم به و بغیر با هر حرف
که رسد اظهار باید نمود مثل لهم امنوا و علیهم غیر المغضوب علیهم
و ذکر ده فاصبا لغه در اظهار باید نمود مثل علی قلوبهم و علی سمعهم
و علی ابصارهم و علی قلوبهم قفل لا یفقهون و الله اعلم **باب هشتم**
در وقف و قف در لغة بند کردن است و مرادف است و در اصطلاح
قرا بریدن کلمه است از ما بعد و وی دو قسم است باب دو فصل است **فصل**
اول در بیان احکام وقف چون قاری را ممکن نیست که قصهٔ

را تمام یا سوره را بیک نفس تواند خواندن لاجرم اختیار وقف باید نمود از
جهة استراحت وتنفس وتعیین حسن ابتدا بعد از ان ووقف
منقسم بر چهار قسم است وقف تام وکافی وحسن وقبیح وقف تام
انست که کلمه موقوف علیه را تعلق بما بعد نباشد نه از روی معنی ونه
از روی لفظ مثل وقف بر مالک یوم الدین وابتدا بایاک نعبد ووقف
بر اولئک هم المفلحون وابتدا بان الذین کفروا تام از جهة ان کویند که سخن
تمام است ومخاطب را انتظاری نیست پس در اینجا وقف توان کرد وبما
بعد ابتدا توان نمود ووقف کافی انست که کلمه موقوف علیه را تعلق بما بعد
باشد از روی معنی نه لفظ مثل وقف بر مما رزقناهم ینفقون وابتدا
به والذین یومنون ووقف بر ومن قبلک وابتدا به وبالاخرة وکافی
از برای ان کویند که وقف در وی خوبست ومخاطب را کافیست و
ابتدا بما بعد ان جایز است ووقف حسن انست که کلمه موقوف علیه
تعلق داشته باشد بما بعد از روی لفظ وحسن از جهة او کویند که
معنی مفهومست ودر نفس امر وقف بر ان حسن ومفید است اما
ابتدا بما بعد ان جایز نیست مثل وقف بر الحمد لله وابتدا برب العالمین
مکر انکه رؤس آی باشد که ابتدا بما بعد ان جایز است ووقف بر سر
ایات سنت بود بنا بر روایت که وارد شده از ام سلمه رضی الله عنها که

کفته

کفته حضرت رسول الله صلعم در حین قراءت بر سر هر آیه وقف میکرد چنانچه
میکفت بسم الله الرحمن الرحیم پس وقف میکرد وابتدا میکرد به الحمد لله
رب العالمین پس وقف میکرد وابتدا میکرد به الرحمن الرحیم پس وقف میکرد
وابتدا به مالک یوم الدین وبرین قیاس تا اخر ووقف قبیح انست که معنی
مفهوم نباشد مثل وقف بر بسم از بسم الله الرحمن الرحیم یا بر مالک از مالک یوم الدین
وقبیح کویند از جهة عدم تفهم معنی وعدم فایده وبرین قسم جایز نیست
وقف نمودن مکر بضرورة مثل انقطاع نفس وتبیین وجوه قراءتی و
ابتدا بما بعد نتوان کرد بلکه اعاده مقدم باید نمود ودر قران عظیم هیچ
موضع نیست که وقف بر ان واجب باشد وهیچ موضع نیست که وقف
بر ان حرام باشد چنانچه در کتب مبسوطه مقرر شده وشیخ محمد جزری
در نشر تصریح بان کرده ودر مقدمه کفته که ولیس فی القران من وقف
وجب ولا حرام غیر ما له سبب واین فقیر در بعضی از رسایل خود
وتحقیق وتبیین این مبحث نموده والله اعلم فصل دوم در بیان
وقف بر اواخر کلمه وکیفیت ان بدانکه وقف را در کلام عرب وجوه متعدده
هست ومستعمل از ان وجوه نزد قرانه وجه است سکون واین اصلست
وروم واشمام وابدال ونقل وادغام وحذف واثبات والحاق اما الحاق
عبارتست از هاء سکت که لاحق کلمات میشود مثل فیمه وممه

در قرائت بعض قراء نیز بعقوب داثبات عبارت است از یاء آت که در وصل
محذوف می باشد مانند وال و واقی در قراءت ابن کثیر وحذف عبارت است
از آت که در وصل ثابت می باشد وآن یا آت زواید ست مثل یشر
ولاقی المداع که در کتب قراءت در باب زواید مذکور است وادغام ونقل
است که در باب وقف حمزه می باشد در همزات مثل قرء والنشوء وشیء
وسوء والخبء والمرء وابدال در سه نوع می باشد اول اسم منصوب
منون غیر مونثه که شوبزا نا در وقف بدل میکنند بالف مثل احدا
دوم اسم مونث تا که در وقف آن تا را بدل میکنند بها مثل
رحمت ونعمت دوم ابدال همزه در مثل یشاء وغیره بحرف
مد در مذهب حمزه وهشام ودرین باب ازین وجوه مذکور هیچ
مقصود نیست بلکه مقصود اسکانست ودوم واشمام اما اسکان
اصلست در وقف بر کلماتی که در وصل متحرک اند از برای اکه معنی
وقف ترکست وقطع ودیگر انکه وقف ضد ابتداست پس همچنانکه
ابتدا مخصوص است بحرکه اصل آنست که وقف مخصوص باشد
بسکون ودوم عبارتست از نطق ببعضی از حرکه موقوف علیه
واین فقیر از استاد خود نقل کرده اعطاه الله است وقوله تعالی
وبین ستعراست کلام حافظ ابو عمرو دانی که در تیسیر گفته که

حتی

حتی بذهب معظمها واشمام عبارتست از اشارت بحرکه موقوف علیه
بعد از انکه اسکان کرده باشند وآن چیزیست که قرائی ثبت سیان وقف بسکون
واشمام الا بحرکه خصوصی یعنی فهم سفتین وآنیست که تلفظ بحرکه
کرده وآن نیست که هر دو همچو که در وقف اسکان جایزاست ارطول ووسط
وقصر در اشمام نیز جایزاست ودر دوم که بعض حرکه هست وحکم وصل
دارد بعین از قصر جایز نیست پس بنا اعتماد وقف بران حکم منفصل باشد
بسه قسم ضمی است که وقف بران بعین اسکان جایز نباشد ودوم جایز
باشد وآن دو اشمام وآن نوع صنف است اول انچه در اصل ساکن باشد مثل
فلا تنهر والرجز فاهجر ومن بعتصم دوم انچه در وصل متحرک باشد بقید
غیر منون وآن حرکه غیر منقول باشد مانند لاریب وان الله ویونس وآئن
وعمرت وقول انکس که تحریک کرده دوم را در مفتوح مشدده مثل علیهن ومنهن
ومن صد وکان والحق غلط وخطاست ومخالف جمیع علماء قراءت است و
شیخ محقق محمد جزری در نشر گفته که تحفظ متعین است در وقف بر مشدد
مفتوح بردم مثل صواف وکان ومن صد وعلیهن بسیاری ازان
کسان که عبارتند وقف میکنند بردوم از جهت رفع التقاء ساکنین وآن خطا
وجایز نیست بلکه صواب وقف بسکون است در اشاله مذکوره باشد یا دو
جمع ساکنین زیرا که جمع میان ساکنان در وقف معفو است وشیخ بهاء الدین

یحن م

جبری در شرح شاطبی میکوید که بعضی از اهل قراءت وقف میکنند بر وجه دوم در مشدده
مفتوح منوّن علی هنّ ومنهنّ وکأنّ ومن صدّ وابن غلط وخطاست نقلاً وعقلاً
اما نقل پس ندیدیم در کتب احدی از ائمه امصار بلکه منع کرده اند بر منع آن
واما تعلیل بالتقاء ساکنین پس التقاء ساکنین در وقف جایز است در
اجتماع محقق مثل مصر وعین القطر پس در مقدر بطریق اولی جایز خواهد بود
وصاحب تیسیر گفته که ولا یستعمل نون فی الفتح والنصب وشیخ شاطبی مطلقا
منع کرده وگفته ولم یرد فی الفتح والنصب قارئ وعندا مام النحو فی الکل اعمال
وشیخ محمد جزری در طیبه نیز منع کرده وگفته که وامنعهما فی الجر والنصب بلی
فی الجر والکسر یؤم مستحلا والله اعلم سیوم آنکه لاحق احدا میشود بدل از
تاء تانیث مانند الجنة والملائکة والقبلة وانعمة چهارم میم جمع در قراءت
صلکنده آن هم حرکت عارضه خواه از برای نقل باشد مثل من استبرق وقفا
اکی وخواه از برای التقاء ساکنین باشد مثل لم یکن الذین واشتروا الضلالة
قسم دوم آنچه جایز باشد در آن وقف بسکون ودوم نه باشد وآن آنست
که در حالت وصل متحرک باشد بکسره خواه اعرابی وخواه بنائی مثل بسم الله
الرحمن الرحیم ومالک یوم الدین ومن الناس وفارهبون وهولاء وافی
وسبع سموات وهمچنین بکسره که منقول باشد از حرفی در یک کلمه چنانچه
در وقف حمزه می باشد بخلاف الهزء ظن السوء نه آنکه منقول باشد از

حرفی که در کلمه دیکر باشد مثل ارجع الیهم یا از برای التقاء ساکنین باشد وآن
آنکه در کلمه دیکر باشد مثل اخرج ودخلت الارض یا آنکه ساکن ثانی عارضی
کلمه اولی باشد مثل ثمودن در یونس وحینئذ که در این مجمع وقف یا سکون
باید کرد ویس سیوم آنچه جایز باشد در آن وقف با سکان ودوم واشمام
هر سه وان آنست که در وصل متحرک باشد بشرط آنکه ان متحرک منقول باشد
از کلمه دیکر یا از حجة التقاء ساکنین پس سه حرکه داشته باشد حرکات اعراب
وحرکت بنا وحرکه منقوله از حرفی که محذوف باشد از نفس کلمه مانند
حرکه اعراب الله الصمد ویخلق وعذابٌ عظیمٌ ومثال حرکه ما من قبل ومن بعد
ویا صالح ومثال حرکه منقوله از نفس کلمه وقفوا والوا ومثال حرکه منقوله از
کلمه دیکر که نحن شاید دوم واشمام در آن ضعیف لم قل أوحی ونحو من أوفی و
مثال حرکة التقاء ساکنین نحو قالوا اخرج ودال ولقد استهزئ ویسیم
علیهم القتال وبهم الاسباب ونحو انا نحن نحیی ونمیت والماها وصیر اعتبارا
ما قبل منقسم میشود بسه قسم از برای آنکه پیش نرود یا ساکن باشد
یا متحرک اکر متحرک باشد سه قسم میشود از برای آنکه ان حرکة نحو خواهد
بود یا ضمه یا کسره مثل له واسمه وبه واکر ساکن باشد خالی از آن نیست
که ان ساکن صحیح باشد مثل منه وعنه یا غیر صحیح وغیر صحیح نیز بر سه قسم
داخل است از برای آنکه یا الف خواهد بود مثل اجتباه وهداه یا واو ونون

عرفی

منه یعقلون وخذوه یا ابنی بشر وه وابن ضوه یا یاء مدی بعد شین مثل فیه وا بعد نون
یا بنی مثل البیر وبین یدیه ودر این شش قسم سه مذهب است کی اذا صلت روم
واشمام جایز باشد وقد شاطبیه همین مستفاد میشود بلکه ظاهر است دوم
آنکه مطلقا جایز باشد وقد تیسیر وتجرید وتلخیص ودر شاطبه فکانه بغیر این
نیست واختیار این بعضی محققان است وهر دو وجه را حافظ ابو عمرو دانی در
تیسیر ذکر کرده وسوم آنکه جایز نیست از محققان تفصیل کرده اند پس منع کرده
اند روم واشمام را اگر پیش از هاء ضمیر ضمه باشد یا کسره یا واو ومدی و
لینی وبا یاء مدی ولینی ودر غیر این شش صورت تجویز کرده اند پس در
غائی که پیش از هاء ضمیر ساکن صحیح باشد یا الف یا فتحه روم واشمام
جایز باشد بمذهب این طایفه ودر غیر این گمان این شش مثال دیگر باشد
جایز باشد واین قولست که در شاطبیه اقرب مذکورست واختیار شیخ
محمد جزری این بوده چنانچه در نشر تصریح باین کرده پس در مثل الیه
وعلیه اگر وقف کنند بمذهب اکثر که مطلقا تجویز میکنند اسکان
ودوم هر دو جایز باشد ودر وجه اسکان طول وتوسط وقصر جایز
باشد چنانکه جمله وجه کرد دمثل فیه وفرق میان حرف مد ولین نیست
در تجویز مد وتوسط وقصر این قدر هست که وجه طول در حرف مد
اولی است ودر لین اضعف ودر مذهب کسی که اشاره روم واشمام

تجویز نکند سه وجه باشد باسکان وان طول وتوسط وقصر ومثل ووعه
اجتباه وهداه بمذهب کسی که اشاره را تجویز میکند هفت وجه باشد
سه باسکان وسه با اشمام ویک بار روم ودر مثل فیه مهانا نیز برای هفصر
هفت وجه باشد وهذا برای دیگران چهار وجه وهمچنین براست علیه الله
در سوره انا فتحنا والله اعلم [illegible] صراستعاذه بدان یا بیک الله تبع
کما عوذ بالله گفتن در اول تلاوت سنت است وبجهر باید گفت کی شنونده
باشد واگر مستمع نباشد یا در نماز خواند آهسته باید گفت وجایز است
وقف بران ووصل آن با بعد خود از قرآن مخصوص بقاری یا بجزئی
یا بجمعی یا بسوره نیست وصیغه وی بمذهب اصح اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم است واگر زیاده برین نماید نیز جایز است ودر
روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وارد شده وشیخ شاطبی
تصریح بآن کرده بقوله تعالی ما الله فی النحل شیئا وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها فلست مجملا اما انچه در سوره نحل واقع شده پیش ازین گذشت
واهسته گفتن در جمیع احوال ودر اثنای تلاوت کهنست گفتن که از بعضی قرا
مثل نافع وحمزه نقل نموده اند صحیح ومحمول بر نیست اما زیاده از
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم انچه صحیح است وفقیر از استاد خود نقل
دارد دهشت وجه است اول اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم

دوم اعوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم سیم اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم انّ الله هو السمیع العلیم چهارم اعوذ بالله العظیم السمیع العلیم
من الشیطان الرجیم پنجم اعوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم انّ الله هو
السمیع العلیم ششم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم انّ الله
هو السمیع العلیم هفتم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم واستفتح الله
ومن خیر الفاتحین هشتم اعوذ بالله العظیم وبوجهه الکریم وسلطانه
القدیم من الشیطان الرجیم باب دوم در بسمله بر انکه بسم الله الرحمن الرحیم
کفتن در ابتداء سوره از سور قرانی ناچار است الا سورهٔ توبه که بسم الله
الرحمن الرحیم در اول وی نباید کفت خواه ابتدا بان کند وخواه وصل کند
او را بسورهٔ انفال واکر ابتدا بعشری یا حزبی یا جزوی نماید مخیر است که
بسمله کوید یا نوید کند ودر اجزای سوره براءة خلاف کرده اند وقول
اولیست اکرچه وفی الاجزاء خیّرون تأکد بشیخ شاطبی کفته راست
ودر بین السورتین چهار صورت ممکن است سه جایز ویکی ممنوع اول
قطع طرفین یعنی وقف بر اخر سوره ماضیه وبر بسمله وابتدا باول سورهٔ
اتیه دوم وصل طرفین یعنی وصل اخر سوره ماضیه ببسمله ووصل
بسمله باول سورهٔ آتیه سیم قطع اولی ووصل ثانیه یعنی وقف کردن
بر اخر سوره کذشته ووصل نمودن بسمله را باول سورهٔ آینده واین اولی

وجوه سه کونه است چهارم وصل نمودن اخر سوره کذشته است ببسمله ووقف
کردن بر بسمله وبعد از ان ابتدا باول سورهٔ اینده نمودن واین وجه ممنوع است
وبدین سه صورت است کلام شیخ شاطبی انجا کذکفته وبعضها نعم
او اخر سورة فلا تفرق الدهر فیها فتنقلا وجه بن ظاهر است زیرا که
ناخوش است که بسمله که جزو سوره مرخوانند از وقطع کنند ودور
کنند بسوره که جزو آن نباشد باب یازدهم در اختلافات قراء عشره
در سورهٔ فاتحه بر انکه سورهٔ فاتحه هفت ایة است فی خلاف ودر
نعیبن ایه خلاف کرده اند مکی وکوفی بسم الله الرحمن الرحیم را ایه دانند
وصراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین را ین مجموع
را ایه کفته اند وباقی امد عند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
ین مجموع را ایه کفته اند وصراط الذین انعمت علیهم را ایه ندانسته اند
واین سورهٔ مدنی است وبعضی کفته اند که مکی است وبعضی بر ان رفته
اند که مکی ومدنی است زیرا که دو نوبت نازل شده یک نوبت در مکه
ویکنوبت در مدینه واین سورهٔ را فاتحة الکتاب واسم القرآن وسبع المثانی
کویند وهست وکلمه است وصد وحجل ودو حرف است وهر حرفی
را خمسین حسنه وصفا نیست چنانکه کذشت وبجای اورده اند واجب
واجاز است از بار یک کفتن لفظ جلاله که در ین سوره واقعست زیرا که

ماقبل وی مکسور است و ناجار است از اظهار نون انعمت زیرا که بعد از وی
حرف حلق است و همچنین لابد است از بیان استعلا و اطباق ضاد و طا تا
مشتبه نشود صاد بسین و طا به تا و نیز لابد است از تمیز ضاد به استطاله
و مخرج از ظا و لابد است حذر کردن از تحریک حرف ساکن و تسکین متحرک
و اختلاس وی و کذلک لابد است از اعطاء صفات باقی حروف تا مشتبه
بیکدیگر نشوند چون این معلوم شد بدانکه عاصم و کسائی و یعقوب و خلف
مالک را بالف خوانده اند بعد از میم که اسم فاعل باشد از مَلِکَ مِلْکاً بکسر
المیم والله المالک الحقیقی حذف کرده اند مفعول او را یعنی مالک الجزا او
القضا اضافه کرده اند بظرف توسعا و باقی قرا که نافع و ابن کثیر و ابو عمرو
و ابن عامر و حمزه و ابی جعفر باشند مَلِکِ بغیر الف خوانده اند که صفت
مشبه باشد از مَلِکَ مُلْکاً بضم المیم و درین حذفی نیست والله تعالی مَلِکُ
الملوک و ادغام کرده ابو عمرو میم الرحیم را در میم مَلِک بر روایت سوسی
از طریق شاطبیه و بهر دو روایت بخلاف عنه از طریق نشر و او
مخیر است در مد یک الف و دو الف و سه الف و یعقوب بخلاف عنه
میم الرحیم را در میم مالک ادغام کرده است و آن نیز در مراتب مد مخیر است
مثل ابی عمرو و باقی قرا باظهار خوانده اند و حمزه در وقف همزه لفظ ایاک
و ایاک را به تحقیق و تسهیل کالیا خوانده و در وصل به تحقیق میخواند

مثل

مثل سایر قرا و قنبل که راوی ابن کثیر است و رویس که راوی یعقوب است
لفظ الصراط و صراط را بسین خوانده اند و این لغت اکثر اعراب است و اصل
نیز سین است زیرا که صراط از سرط است بمعنی بلع یعنی فرو بردن و راه
را سراط نامیده اند زیرا که فرو می برد رونده را و باقی قرا و رواة که نافع
و ابی عمرو و حمزه و کسائی و عاصم و ابن عامر و خلف و ابی جعفر و بزی و روح
باشند بصاد میخوانند زیرا که سین مهموسه و رخوه و مستفله و منفتحه است
و طا که بعد از و واقع است مجهوره و شدیده و مستعلیه و مطبقه است
و آن مهموسه رخوه مستفله منفتحه مجهوره شدیده مستعلیه مطبقه
رفتن دشوار است و از فصاحت بیرون پس طلب مناسبت کرده سین را قلب
بصاد کرده اند بواسطه اشتراک سین و صاد در صفیر و همس و مخرج و
اشتراک صاد و طا و استعلا و اطباق و این لغت قریش است در هر سین
که بعد از وی طا یا غین یا خا یا قاف باشد و حمزه بکماله لفظ الصراط را باشمام
خوانده است یعنی خلط کرده است صاد را به زا یعنی تکلم میکند بچیزی
که نه صاد صریح باشد و نه زا بلکه میان صاد و زا باشد و خلف که راوی
حمزه است صاد صراط الذین را نیز باشمام خوانده و اشمام لغت قیس است
از جهت مبالغه در تجانس زیرا که زا مجهوره است و صاد نیست و باقی قرا
به صاد خالصه خوانده اند حمزه و یعقوب لفظ علیهم را در هر دو موضع

ضم‌ها خوانده‌اند وقفا و وصلا و ضم‌ها اصلست بدلیل اجماع قراو نحویین
بضم‌ها قبل از اتصال و این لغت اهل حجاز و فصحاء عرب است و باقی قرا کذلک نافع
و ابو عمرو و ابن کثیر و ابن عامر و عاصم و کسائی و ابی جعفر و خلف باشند بکسر
ها خوانده‌اند از جهت مجانست یا و این لغت قیس و بنی تمیم و بنی سعد است
که اخوال پسر ازند و ابن کثیر و ابی جعفر بر خلاف و قالون بخلاف عنه لفظ
علیهم را در هر دو موضع بضم میم خوانده‌اند در وصل با اشباع ضمه و این لغه
اکثر اهل است و باقی قرا که عبارتند از ابی عمرو و ابن عامر و کسائی و عاصم
و حمزه و خلف و یعقوب و ورش باشند باسکان میم خوانده‌اند که لغة
قریش است از جهة تخفیف والله اعلم **باب دوازدهم** در اختلافات
قراء عشرة در سوره اخلاص بدانکه سوره اخلاص مکی است و بعضی
بر انند که مدنی است نوزده کلمه است و شصت و شش حرف است د
این سوره نزد مدنی و عراقی چهار آیت است و نزد مکی و شامی پنج آیت
است پس بنا بر خلافی باشد مکی و شامی لم یلد را آیه دانسته اند
و باقی لم یلد و لم یولد مجموع را یک آیه گفته اند و ناچار است از پیوستن
آوردن هر حرفی از مخرج وی با صفات چنانکه گذشت در مخارج
و صفات و کلام است از تفخیم لفظ جلاله که در این سوره واقع است
زیرا که ما قبل او مفتوح است و چون احد را وصل کنند بلفظ جلاله

دین را مکسور باید ساخت و مخ لفظ جلاله را نیز رفق باید کرد زیرا که چون وصل کنند
ما قبل او مکسور شود و ناچار است از بیان قلقله دال که در اخر الفاظ این سوره
واقع است در حالت وقف و وصل اگر در وصل ساکن باشد و در وقف
تبیین فاعله است و اگر قائم باید همزه نون ام کین را در رام ادغام کنند
جمیع قرا و از جمیع قرائض نیز منقولست و خفص از عاصم کفوا بواو و ضم
و اخوانده است و شعبه از عاصم و باقی قرا بهمزه خوانده اند بجای واو و خلف
و یعقوب بهمزه خوانده اند با سکون فا و قفا و وصلا و حمزه نیز به سکون
فا خوانده و لکن در حالت وصل نه وقف و در وقف نقل میکند حرکت
همزه را به فا و همزه را حذف میکند پس میگوید کُفَا و نه در وقف بدل
میکند همزه را بوا و مفتوح کند بعد از ضمه و الف باشد بدل از نون ساکنه
فاکه کُفُوا باشد و باقی قرا بهمزه و ضم فاها که گفته شد خوانده اند والله اعلم

خاتمه در لحن بدانکه لحن بد و قسم است جلی و خفی اما لحن جلی آنست که
در کلمات قرانی یا در اعراب تغییر واقع شود سوی آنچه منقولست
و این همه کس را معلوم شود خواه قاری و خواه غیر قاری و لحن خفی
آنست که حرف از مخرج خود ادا نشود یا خللی در صفات وی حاصل
ایدو این معلوم نشود مگر کسی را که قرانرا فرا گرفته باشد از استاد ماهر
صاحب سلیقه و مدتی مدید تعب کشیده باشد در ادای اشمام

وانقان و تحقیق و تسهیل و ادغام و اخفا و اختلاس و اشباع و
غیر اینها کوشیده باشد و مخارج و صفات حروف را دانسته
و مواقف حد وقف کرده و بسیار مرور مان باشد که قرآن از
اسناد حاذق قرأ کرفته و این معنی را ملاحظه کرده قرآن خوانده
و عبادت داشته و حال آنکه بمعصیت کوفتار و قرآن ایشان
لعنت کند و هذا آخر ما اردنا ذکره
والحمد لله علی تمامه والصلوٰة
والسلام علی رسوله محمد
وآله الطاهرین
المعصومین

۴۴

ابن عامر ۴ ابو جعفر یزید نافع ابو محمد یعقوب عاصم ک ل م ن ص ع
ورش قالون بزی قنبل دوری سوسی هشام ابن ذکوان ابو عمر حفص
فزه ف ص ف ک ل ی
حمزه خلف خلاد رویس روح
ابو عمارت دوری

باقیاس فی غیره والثانی مع الاضافة وهو نوعان حقیقی وغیر حقیقی وهو الذی لا یکون
علی تقدیر فاعلا ان یکون له وجود خاص سوی کونه مضافا والمضاف المشهوری کالاب والابن فان
وجود اضافیة المقولیة بالقیاس الی غیره اما ان یکون له وجود سوی مضافیته بالقیاس الی غیره او لا
المضاف الحقیقی کالابوة والبنوة وهما اذا وجدا وجد کل منهما فی الاعیان اختلف الناس فی وجود الاضافة فاثبته
جماعة لان فوقیة السماء لیس امرا مقدرا بل هو امر تحقیقی ثابت فی الخارج وهو غیر السماء
وفی العدم المحض فوقیة ثابتة لکثرة جماعة واستدلوا بان الاضافة لو کانت موجودة وکل
عرض لا یقوم الا بالجوهر فموضوع الاضافة ان کان الجوهر الذی فی الاب کان الاب ابا بالذات
بل بسبب اضافة ما وهو ضعیف فان کونه ابا هو اضافته الی ابنه وهذه الاضافة ترجع الی الفعل
فیقطع النظر عن ذلک ان الابوة مثلا اضافة فاذا اتصف الاب بها فی الابن وحلولها فیه اضافة
فالقطع النظر عن هذا الحلول ما ذکره الشیخ وهو غیر وارد لان السابق علی هذا یلزم التسلسل
المضاف دائما لا یکون مضافا لاضافة متغایرة وانما یلزم التسلسل حیث لا تکون الاضافة
اذا کانت موجودة کانت عرضا فیکون حالا فی محل ویکون هناک اضافتان احدهما الابوة
وثانیهما الحلول وکل واحدة تستدعی اضافة اخری الی غیره لکن الحلول من حیث انه عرض موجود یقتضی الحلول
فیکون حلوله فی ذلک المحل اضافة اخری فیلزم التسلسل وکلام الشیخ مع اصحابه ابا علی عند بیان السؤال
علی الوجه الاول نائما ابو حیان ظاهرا انهما علموا ان الاضافة تقدیر یصح الفعلان نحو ما کان ابا لک
والابن ابنا لک ما لم یکن فکان لا ینظر الا بسفر ذا ما کیف فکان لا یحسن الا بزید ولهذا لم یکن کذا بعد ان کان
الابن فکانا حالین الاسفل والاعلی فکان لا تقدم والاسد شیء آخر الوصف فکان یجب ذلک کذا

بالمطلب ۲

واما المضاف ۲

واحد فان الاقطع والاقعص فصلان لشيء واحد **قال** ومنها الوضع والنسبة وهو هيئة تعرض للجسم من نسب بعض اجزائه الى بعض او قوله هي الحاصلة من نسب اجزاء الجسم الى الاماكن **اقول** الوضع تعالى الاستلزام على ما هو المختار قبول الاشارة الحسية وذلك بسبب عروض الجسم بسبب انتقاض بعض اجزائه الى بعض فالهيئة الحاصلة من نسبة بعض اجزاء الجسم الى بعض هي الوضع وقد يقال الوضع هو نسبة الجسم الى الاماكن وهو ايضا صحيح لان النسبة الى الاماكن تستلزم النسبة الى اجزاء المكان فالوضع هو نسبة الجسم الى اجزاء المكان **قال** ومنها الاين وهو كون الشيء في مكان كالانسان في الكوفة **اقول** الاين امر اعتباري عارض للجسم باعتبار كونه في مكان ما والمكان امر اعتباري ايضا وهو عبارة عن سطح الجسم الحاوي المماس للسطح المحوي من غير ان يكون بينهما شيء آخر وقد يقال المكان هو البعد المجرد الذي يشغله الجسم وهو حقيقي على التحقيق وهو كون الشيء في مكانه الحقيقي مثل كون زيد في الدار وفي السوق **قال** ومنها متى وهو كون الشيء في زمانه كقيامه في الساعة **اقول** متى امر اعتباري عارض للشيء باعتبار كونه في زمان ما في طرفه هو مقارنة الشيء والزمان على سبيل الاين كقيامه في الساعة **قال** ومنها الملك وهو كون الشيء بحيث اذا نسب بعض اجزاء حامله الى بعض اجزاء شيء آخر خارج عنه حاط به على وجه مخصوص كالمتعمم **اقول** الملك امر اعتباري قال الشيخ ابو علي في الشفاء مفهوم الملك لا تحققه ولا يشبه ان يكون عبارة عن كون الشيء مشتملا على الغير ومنتقلا بانتقاله كالمتلبس والمتعمم لانه جعلها عبارة عن الملك والشيء قابل باعتبار وقوع الاستيلاء فيها وضع الاوائل الملك والذي يدل على ما ذكرناه ان الملك من باب الاضافة ولا يمتنع ان يتبع في ذلك

اذا كانت الاضافة عارضة له **قال** ومنها ان يفعل وان ينفعل وهما متقابلان غير متضادين لجواز اجتماعهما في شيء واحد كالتسخين والتسخن **قال** المقولات التسع الباقية امور اعراضية لا يمكن ان يتصور فيها ان يفعل بغيره او ينفعل بغيره او يفعل فيه او ينفعل بغيره بعروض هذه المقولات له كالاحراق والتسخين فانه يفعل بغيره او ينفعل بغيره او يفعل فيه او ينفعل بغيره بعروض هذه المقولات له **قال** وفي هذه المقولات العشر كون الشيء عرضا عرضي لها **اقول** هذه هي المقولات العشر التي هي اجناس الاجناس العالية وكل واحد منها جنس للاجناس السافلة والوقوف على كل من هذه المقولات العشر هو بعينه الوقوف على الجنس العالي المعروض للجنس السافل وهو بعينه الوقوف على الجنس السافل المعروض للجنس العالي فالجنس العالي هو العرض العام والجنس السافل هو العرض الخاص والعرض العام هو الذي يكون خارجا عن ماهيات كثيرة مختلفة بالحقائق وقد تقدم وذلك كثير من المقولات العشر فان كل واحد منها عرض عام لكثير من الماهيات المختلفة بالحقائق والخاص هو الذي يكون خارجا عن ماهية واحدة فقط كالضاحك بالقوة بالنسبة الى الانسان **قال** والمتقابلان هما اللذان يمتنع اجتماعهما في موضوع واحد من جهة واحدة في زمان واحد وهما اما ان يكونا متضايفين وهما المتقابلان بالاضافة كالابوة والبنوة **اقول** هذا هو القسم الاول من اقسام التقابل وهو ان يكون احد المتقابلين بحيث يعقل الآخر وهو المتضايفان كالابوة والبنوة فان الابوة يعقل بعقل البنوة والبنوة يعقل بعقل الابوة وكذلك الفوقية والتحتية والعلية والمعلولية وغيرها وقولنا يمتنع اجتماعهما في موضوع واحد احتراز به عن غير المتقابلين فان الاجتماع قد يقع في موضوع واحد كالسواد والحركة وقولنا من جهة واحدة احتراز به عن موضوع لا يصح نسبة الشيئين اليه كالسواد والحركة او الانسان الى المجردات فانها شيئان لا يمتنع تعلقهما بالمجرد وليسا متقابلين لعدم صحة نسبتهما اليه وقولنا من جهة واحدة احتراز به عن الاضافتين اذا تعلقتا بموضوع واحد لا من جهة واحدة فانهما لا يتقابلان كالابوة والبنوة طالما لم تعرف هذا

فانه يقال ان عقل احدهما يازم الآخر فهما العدم والملكة ان اختصا بموضوع واحد والا فهما لیسا
والایجاب ان وجد احدهما فی غایة البعد عن الآخر فهما الضدان **قال** والتمام المقابل الخ
اقول الایجاب والسلب کقولنا فرس وليس فرس وزید کاتب وليس کاتب هو بحسب الصور غایة ما
التضایف وقد قرونا تارة التضاد وتارة الملکة والعدم **اقول** المتقابلان اما ان یکون وجود ان
او یکون احدهما وجودیا والآخر عدمیا والثانی اما ان ینظر الی الوجود والعدم فی اللفظ والقول فقط
او بالنسبة الی موجود خارجی والاول هو تقابل السلب والایجاب سواء اضیف بالنسبة الی القول
کقولنا فرس وليس فرس او الی امر کقولنا زید کاتب وليس کاتب هذا المقابل بحسب
اللفظ والقول والثانی هو تقابل العدم والملکة کتقابل البصر والعمی اذا کانا وجودیین
فاما ان یکون بینهما غایة او یکون احدهما مقولا بالقیاس الی الآخر الاول التضاد کتقابل
السواد والبیاض الثانی التضایف وقد مضی بیانه فی المقولات **قال** والمشهور ان
الضدین هما اللذان یتعاقبان علی موضوع واحد بحیث یکون بینهما غایة البعد
یقتضی کونهما موجودین فی غایة التخالف بحیث لیس فی قوة شیء منهما ان یتعاقبا علی موضوع
او یرتفعا عنه کالسواد والبیاض **اقول** تقابل الضدین یطلق فی المشهور علی معنی وفی التحقیق
علی معنی آخر اما فی المشهور یطلق الضدان علی کل امرین ینسبان الی موضوع واحد ویتعاقبان فیه
سواء کانا وجودیین او احدهما وسواء اندرجا تحت جنس قریب او لا کالعلوم والکیفیات المختلفة
واما بحسب التحقیق وهو مصطلح الحکماء فیطلق الضدان علی کل امرین وجودیین بینهما غایة البعد
اندراجهما تحت جنس قریب صحیح منهما ان تعاقبا علی موضوع واحد وارتفاعهما معا عنه فقولنا

بالنظر الی الامام او التقدم العقلی کتقدم الجنس علی النوع والکثرة بالنسبة الی العشرة فانها
التقدم بالشرف والفضیلة کتقدم العالم علی متعلمه واذا عرفت اضافة التقدم فاعرف منها
اضافة التاخر وهو محفوظ وکذا اضافة المعیة الآتی المعیة جاریة مجری استعمال المشترک علی معنیین او معان
واحد والصحیح المطلق فانکر ولیس بمجید وبهذا الفصل خارج من سؤال الفتن لما بینا انه مفید
فیه لا صباح المنطق فی انساب الحدود والتقدمة واسطة لبلاغة متع طیبة ان الحدود
کل احد من حدی مطلوبه بحث ای جنس من الاجناس العالیة یقع فیه تحصیل الفصول
الحدود والوسطی تمام ترجمه

بسم الله الرحمن الرحیم

هر که نه گویا به تو خاموش به ٭ هر چه نه یاد تو فراموش به

سپاس و ستایش کریمی راست که با کمال کبریا و عظمت و
استغنا و عزت در لطف و مرحمت و عطوفت بر روی
بندگان گشوده و اصناف خلایق را از شریف و وضیع و
عام و خاص رخصت مکالمه و مخاطبه و مناجات و عرض حاجات
ارزانی فرموده هر که رازی دارد با جناب ایزد متعال روی بر وی
تواند گفت و هر که نیازی دارد در حضرت او بشافهه عرض
تواند نمود نه بر درش وزیری گماشته که بوسیله رشوه باو متوسل
باید بود و نه وکیلی باز داشته که بدست آویز پیشکش باو
توصل باید نمود نه حاجبی و نه دربانی و نه ترس چوبکی و غضبانی
بیت هر که خواهد گو بیا و هر چه خواهد گو بگو ٭ ناز و کبر و
حاجب و دربان درین درگاه نیست ٭ همه کس را در همه
جا و همه وقت بجناب او راه هست و از ظواهر و بواطن بندگان
در همه حال آگاه و سلطنت و پادشاهی او را می سزد و بس
تعالی جنابه و تقدس و از غایت رافت و نهایت کرم که با بندگان

دارد

دارد ایشان را در شبانروزی پنج وقت نماز فرموده تا تکریر
ذکر و تجدید عهد در ساعات متقاربه وسیله تقرب بندگان
شود بان جناب و ذریعه بارور شدن حب حب در دل
ایشان گردد نسبت برب الارباب و تا ساعتی چند بخضوع
و خشوع روی نیاز بر آستانه بی نیاز بنده نواز کارسازان نهند و
راز دل خود را بحضرت علام الغیوب عرض کنند و غم خود را
بالطف او بگویند و دوای درد خود را از کرم او بجویند تا او
از روی تعطف و تفضل نامتناهی هر کس را بقدر استعداد او
تمام کند و شکستگیش را درستی انعام بخشد بیت کریمی بر در
دلها نشسته ٭ درستی بخش دلهای شکسته شعر فشکرا له ثم
شکرا له ٭ علی ما هدانا لشکر النعم و صلی الله علی محمد و آله اربعه
پوشیده نیست که نماز فاضلترین طاعات و بهترین عبادات است
چنانکه در حدیث نبوی ع وارد است که نماز ستون دین است
هر گاه که مقبول شد همه عبادات مقبول است و اگر مردود شد
همه عبادات مردود است و چون مقصد اصلی از نماز یاد حق سبحانه
و تعالی است و تجدید عهد او و ثنای او از روی مسکنت و خشوع
و سؤال مهمات از و با ابتهال و خضوع پس هر آینه بنده را ناچار است

انجا فرو ساختن دل دران و فهمیدن انچه میگویند بزبان و در حدیث
خواهد وارد است که هیچ بنده را از نماز او و مگر انچه فهمیده
است ازان و دل باخود داشته و بروایت صحیح از امام محمد
باقر علیه السلام نقل است که بنده بالا برده نمی شود مر او را از نماز سه
یک آن و نیمه آن و چهار یک آن و پنجیک آن پس بالا برده نمیشود
از نمازهای او مگر انچه اقبال دری دل بان داشته باشد و در حدیث
دیگر وارد شده است که هر که در وقت نماز بکذارد و بخز
باکس نکوید در ان با نفس خود چیزی از امور دنیای یعنی
چیزهای دنیا که نمیباید بود در خاطر نکند تا چون فارغ شود
از ان پس نماند میان او و میان حق تعالی مکر انکه امر زیاده
شود از برای او و چون اذکار نماز بزبان عربی وارد است
و بسیاری از ابنای عجم بلکه عرب هم از فهمیدن آن عاجز اند
بخاطر ای ضعیف محسن بن مرتضی رسید که آن را بزبان فارسی
ترجمه نماید و بعضی از آداب و فواید بزبان منظم سازد تا شاید
جمعی از مؤمنان از و بهره مند کردند و این فقیر نیز بضاعت
را در اوقات حضور دل بدعای خیر یاد آوری نمایند پس
تو کرم فرموده نظری بحال ما کن که بضاعتی نداریم و فکندنی بدا

پس ساعتی چند از اوقات صرف این مهم نمود و این رساله هشت
در کمر منزلگه درهای بهشت بر روی طالبان کشود و به
ترجمة الصلوة موسوم ساخت و بالله التوفیق در کلمات
در اذان و اقامت الله اکبر یعنی خدای عز و جل بزرگتر است
از هر چیزها از انکه بوصف و نعت در آید و یا در وهم و
خیال کنجد و یا ادراک در یابد بعقل و حواس ظاهر توان نمود یا
او را بچیزی قیاس توان کرد و بفکرها عاجز است ذات او و صفات
عقلها هر زه بیندیشند از عقل عقلست و جان جانست او
و ان کران بر تر است آنست آن و حضرت امام جعفر میفرماید که
هر گاه تکبیر گفتی می باید که خود را خوار بینی و حقیر شماری در جنب
عظمت و بزرگواری و کبریائی او و هر چه در آسمان و زمین است
پس بدرستی که چون حق تعالی مطلع شد بدل بنده که او
تکبیر میگوید و قدر داشت عالم بست از حقیقت تکبیر یعنی
چیزی دیگر را پیش از حق تعالی در دل تعظیم و توقیر نماید
پس حق تعالی گوید ای دروغ گوی مرا فریب میدهی قسم
بعزت و جلالم که تا محو و هم نسازم از حلاوت ذکر خود و
محجوب نگردانم از نزدیکی و هم رازی با خود آشهد ان

لا آله الا الله یعنی گواهی میدهم من باینکه بتحقیق معبودی مرا واجب
پرستش نیست بجز معبود یکتائی بحق که او راست همه
صفات وکمال و باید که در این شهادت نیز صادق باشد
یعنی چنین دیگر را بر خدای تعالی نگزیند و از وی دوستر
ندارد هر که چنین را بسیار دوست میدارد و اهتمام تمام در حق
آن مینماید و بدو محتاج است فی الحقیقه او را پرستیده است پس
اگر محبت و اهتمام در آن چنین بامر حق است و بقصد فرمان برداری
او جل جلاله پس در این صورت حق را پرستیده است و الا
آن چنین را آنکس را پرستیده که او را بعبادت آن چنین داشته
چون شیطان و هوا و هوان بر آنکس پوشیده نا معلوم گردد که یار از
دیگری را محبوب ستده تا تو غیر او را بجای او پرستی نا آخر او
خطی بعالم در کشن کاند یکدل دو دوستی نا ید خوش هر چه
دل بند تست خداوند تست و هر چه هوای تست خدای تست
اَرَءَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوٰاهُ ای هواهای تو خدا انگیز وی
خدایان تو خدا آنرا گفتن و دانستن که خدا کی است چه
سود چون در پیش هزار صنم سجود میکنی علی ای حال و بالست
و قول بی فعل نکال می خواهی که توحید مسجل شود قبله دل

بکا

یکا کن و از غیر ما بیزار کن تا فعل تو مصدق قول تو باشد و وحد

بت

ای آنکه بقبلهٔ وفا روست ترا ۔ از مغز چرا حجاب شد پوست ترا
دل در پی این و آن نه بیکوست ترا ۔ یکدل داری بس است یکدوست ترا

و اشهد ان محمدا رسول الله یعنی
گواهی میدهم باینکه بتحقیق حضرت محمد مفرستادهٔ خداست جل
جلاله و باید که چون شهادت دهنده بمقتضای آن عمل
نماید و مقتضای آن آنست که او امر و نواهی آنحضرت
را هم فرمان بردار می نماید چنانکه حق تعالی فرموده که ما اتاکم
الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی آنچه آورده است
رسول بشما پس فرا گیرید آنرا و آنچه باز داشته است
شما را از آن پس باز ایستید از آن حی علی الصلوة روی
آر بنماز و ترغیب بنماز دادن از این لفظ می شود که
وضع افان از برای اجابت است بدخول وقت چه معنی اذان
اشعار است یعنی واقف گردانیدن حی علی الفلاح روی
آر بچیزی که موجب فوز و ظفر یافتن است بسعادت
عظمی در آخرت یعنی نماز حی علی خیر العمل روی آر بهترین

عمل که نماز است ، نزدیکی بندگان نماز است ، معراج روندگان
نماز است ، موقوف علیه کل طاعات ، سرکرده جمله عبادات
رکن شرع و ستون دین است ، شاید گفتن که دین همین است
قد قامت الصلوة بتحقیق بپای ایستاده نماز یعنی شروع
در آن نزدیک شده و این کلمه مخصوص اقامتست و در اذان
نیست و در آخر هر یک تهلیل و تکبیر نیز باید گفت و همه اذکار
در هر یک دو نوبت گفته میشود مگر تکبیر که در اول اذان
چهار نوبت باید گفت و تهلیل در آخر اقامت یکنوبت و اذان
را بلند و بتانی باید گفت و اقامت را آهسته و تند و وقف
در اواخر فصول هر دو باید کرد و فاصله میان هر دو بدو
رکعت نماز یا یکسجده یا یک نشستن یا یک گام برداشتن یا گفتن
تسبیح و یا تحمید و اگر بنشیند بگوید اللهم اجعل قلبی بارا
خدایا بگردان دل مرا نیکو کننده و رزقی دارا و رزق مرا تازه
بتازه آینده و عیشی قارا و زندگانی مرا در خوشی و شادمانی
گذراننده و اجعل لی و بگردان از برای من عند قبر نبیک محمد
نزد قبر پیغمبر خود مستقرا و قرارا مکان و منزلة در دنیا

و

وجای اقامت و درنگ در آخرت در که دوم در ادعیه
افتتاحیه بعد از تکبیر سیوم بگوید اللهم انت الملک الحق بار
خدایا توئی پادشاه ثابت دایم لا اله الا انت نیست معبودی
سزای پرستش جز تو سبحانک پاک میدانم و منزه می شمارم جناب
ترا از هر چه بجلال تو نسزد و جمال ترا نزیبد بیت پاک از آنها که
جاهلان گفتند پاکتر زانکه عاقلان گفتند انی عملت سوءا
وظلمت نفسی بدرستیکه من بد کردم و ستم کردم نفس خود را
فاغفر لی ذنبی پس بیامرز مرا و گناهم را انه لا یغفر الذنوب الا انت
بدرستیکه نمی آمرزد گناهان را هیچکس بغیر از تو بیت قباحتهای
فعل ما که سگ زان شرم میدارد بغیر از پرده عفوت که پوشد
آن قباحتها و بعد از تکبیر پنجم بگوید لبیک می ایستم بخدمت تو
ایستادنی بعد از ایستادنی یعنی همیشه بخدمت تو ایستادنی
دارم مصرع یکنگاه از تو و در باختن جان از من و سعدیک
یاری می نمایم ترا بفرمان برداری یاری نمودنی بعد از یاری
نمودنی یعنی دایما فرمان بردار توام مصرع یک اشارت ز تو و
بردن فرمان از من والخیر فی یدیک نیکیهای دنیا و آخرت
همه در دست تست و از تو می آید والشر لیس الیک بد را

بسوی تو راه نیست و بتو نسبت نتوان کرد بت هر چه هست از تو تا تو
ناسازوار ما نیست و در تشریف تو بالای کس کوتاه نیست
والمهدی من هدیت راه یافته کیست که تو او را نموده باشی
عبدك وابن عبدیك بنده و بنده زاده توام که در خدمت تو ایستاده
سبحانك از تست ابتدای وجود من و بك و بتو ست قوام هستی
من ولك وتراست ملك من ولیك و بسوی تست بازگشت
من لا ملجا ولا منجا الا الیك نیست پناهی و نه گریزگاهی از تو
مگر بسوی تو بت غیر از در تو درگهی ندانم غیر از تو کسی دگر
ندانم کر تو نزد در خدمت بازنگردم روی از تو بدر که کردم
وحدانیك پاك و منزه میدانم ساحت کبریای تو از عبادت هر
تراشنده و نشاید و محال انکه سزاوار میکنم از تو رحمتی و بهره
یعنی تنزیه میکنم تو او همیشه از جناب عطای تو رحمت
وعطوفت محو طلبم بت کوا مقصریم تو دریای رحمتی جوی
که میرود بامید عطای تست دائم که در حساب نیاید گناه
ابغا که فضل و رحمت بی منتهای تست تبارکت بنرگوار و بی
تن و ثابت و دایم و سبحانك ابکبهائی تو و تعالیت و بس بلندی
داری که دست دور ما از معرفت تو کوتاهست و کف پای

سعی ما را از وصول بجنابت خاطرها در راهست بت السلام
لاطراف فنائك آوردن اینه جبین زسوی زنانك آوردن از
باد در خ شیخ بن نك آوردن بتوان توان تو ابجنانك آوردن
سبحانك مقدس و منزهی تو از هر چیزها رب البیت ای
پروردگار خانهٔ کعبه که من بسوی تو توجه بآن کرده ام باور تو
میدانم که آفریدهٔ تست و سزای پرستش نیست نه آنست که
پرستش آن میکنم بت کعبه سنگی ز آستانهٔ تست قبله رای
بسوی خانهٔ تست و تعبد آن نکیر مفتخر بکوید وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض روی دل خود را متوجه ساختم بانکسی
که بمحض قدرت بافی ید آسمانها و زمین را عالم الغیب والشهادة
آن دانای نهان و اشکار حنیفا در حالتی که ما انا من المشرکین
مسلما در حالتی که فرمان بردارم قانا من المشرکین و نیستم از شرك
آورندگان مرحق را جل ثناءه ان صلوتی بدرستیکه نماز من
ونسکی و قربانی من یا حج من یا هر عبادتهای من محیای و نه مرگ
من یعنی انچه بر انجام دهم زنده و حی باشم انقادات حقهٔ افعال حسنه
و بالجمله نیکیهائی که میکنم در زندگی و مماتی و انچه بران میرم
از ایمان و طاعت و نیکیهائی که بعد از مرگ نفع آن بقبر من

میرسد لله مر خدایراست رب العالمین که پروردگار جهانیانست
لا شریک له نیست انبازی مر او را یعنی من در عبادت خود کسی را
با او شریک نمی کردانم چون بت پرستان این کلماتیست که حق تعالی
از برای ابرهیم ع حکایت فرموده در قران و کفته اند که مراد باین
تفویض امور است بحق تع یعنی هرچه میکنم و میکویم و دارم همه
از برای خداست بیت سفر برای تو پویم حضر برای تو جویم
سخن برای تو کویم خمش برای تو باشم و بذلک امرت و باین مامور
شده ام و انا من المسلمین و من از جمله مطیعان و فرمان بردارانم
و باید درین کلمات نیز صادق باشد یعنی روی دل خود را با حق
داشته باشد و همه کارها باو واکذاشته نه انکه دل بسته کار
و بار و رهین دکان و بازار و محو آرزوها و غرق شهوتها و وسوسها
کردیده بیت در طریقت کجا روا باشد دل به بت خانه رفته
تن بنماز پس دروغ کفته که روی با خدا کرده و کارها باو رها
کرده و بسا عبادات که اول کلامی که در نماز افتتاح بآن کنند دروغ
باشد و مستحب است که در حال تهی بت دستها را بردارد تا برابر
کوشها چنانکه کفها بجانب قبله باشد و انکشتان بهم چسبیده
مکر دو انکشت بزرک و ابتدای تکبیر کفتن با ابتدای دست برداشتن

باشد

باشد و انتهای آن با انتهای و همچنین در هر تکبیر که در نماز و
کفته میشود و هر یک از تکبیرات هفتکانه را که خواهد نیت
را مقارن او می تواند داشت و فرض احرام قرار داد و بان نماز
بست حضرت امیر المومنین علیه السلام را پرسیدند از معنی
برداشتن دستها در حالت تکبیر فرمود که معنی آنست که
خدای تعه بزرکتر است که یکتای بی همتاست که نیست مثل
آن چیزی که و بستوده نمیشود بانکشتها و دریافته نمیشود
بحسها بیت نه ادراک در کنه ذاتش رسد نه فکرت بغور
صفاتش رسد نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم نه در ذیل
وصفش رسد دست وهم و بعضی کفته اند که دست
برداشتن اشارتست باینکه در دریای معصیت غرق
شده ام بکیر دستم تا برون آیم بیت مانده در راه فراقم ره نما ای
ره نما غرقه در دریای هجرم دست کیر ای دست کیر درکه
سیوم در تفسیر فاتحة الکتاب اعوذ بالله پناه میکیرم
و التجا مینمایم بمعبود حق و خداوند مطلق من الشیطان
الرجیم از شر وسوسه دیو فریبنده سرکش یا درمانده از رحمت
بیغش یا دور شده از ریاض رضوان یا رمیده کشته از طبقات

دور ۳

اسمان وگفتن این کلمات بجهة آنست که از و محفوظ شوند و استعاذه
فی الحقیقه پاکیزه کردن زبان و رفتن خانه دلست از غبار و صفا
دادن آن برای در آمدن جبار و مثل کسیکه استعاذه میکند
وخاطرش متعلق است بغیر حق و در دلش فکرهای نفسانی
و وسوسهای شیطانیست مثل کسیست که بر در قلعه محکم ایستاده
و ددی درنده متوجه اوست که او را بدرد و او بزبان گوید
که پناه میگیرم از شر این دد باین قلعه محکم و بر جای خود ایستاده
و نمیرود بدرون آن قلعه تا در را به بندد و از شر او ایمن
گردد بیت تا زهر بد زبانت کوته نیست ٭ یک اعوذت اعوذ
بالله نیست ٭ بلکه آن نزد صاحب عرفان ٭ نیست الا اعوذ بالشیطان
گاه گوئی اعوذ و گه لاحول ٭ لیک فعلت بود مکذب قول ٭
سوی خویشت دو اسپه میراند ٭ بر زبانت اعوذ میخواند
طرفه حالی که دزد بیگانه ٭ گشته همراه محرم خانه ٭ میکند همچو او
فغان و نفیر ٭ سو بسو در بدر که دزد بگیر بسم الله بنام خدای
سزای پرستش الرحمن نیک بخشنده بر خلق وجود و حیات
الرحیم بخشاینده بر ایشان ببقا و محافظت از آفات الحمد
هر ثنائی و آفرینی که از اول تا ابد موجود و معلوم بوده است

و وسوسهای

سزاوار

و

وخواهد بود جمله تمام و کمال لله مر خدایراست که مسمی و موصوف
بهمه اسما و صفات کمالیه از جلالیه و جمالیه بیت آن بتسبیح و
جلال حمد سبوحی سزا و آن بتقدیس و کمال نعت قدوسی جدیر
آن سزای آفرین کز حمد او زنده است جان او بدیع آفرین کز
شکر او تابد ضمیر رب العالمین آفریننده و پرورنده و تربیت
کننده و سازنده کار همه عالمیان از ملایک و جن و انس و وحوش
و طیور و سباع و حیوانات آبی و غیر آن الرحمن بخشنده وجود
بار دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان الرحیم بخشاینده
دیگر بار برافت و رحمت بر مومنان و در آوردن ایشان
در بهشت در امان و امان مالک یوم الدین خداوند روز جزا
یا متصرف در آن روز بهر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا
در دادن و ستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب
که میان بندگان حکم کند یا جزا دهنده روز جزا و بر قراءت
ملک یعنی پادشاه روز جزا که مملکت و سلطنت او را باشد
چنانکه فرموده لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ایاک نعبد
ترا می پرستم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست و بیان
حقیقت عبادت در شهادت بتوحید گذشت و درین

موضع چون تصریح بعباد خود مرخدا را میکند و حصر آن در
جل ثنا نمی نماید بر سبیل یا علام الغیوب پس کذب در ان لغو
واضح است تو اهوا و هوس با ید کرد و سلک نفس در مرس
پت چون شمع بسوز زنده می باید بود دل سوخته سر فکنده
می باید بود کارت بجز ان خدا نی باشد تا کاهی کش نه بندی
باید بود و بندگی او را از برای او می باید کرد نه از برای خود پت
تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن کرد وست خود مروش بنده
پرور می داند و کفته اند که نکته در اینکه نعبد بصیغه جمع
وارد شده نه مفرد آنست که در احکام شرعیه مقرر است که
هر کاه را شاهی چند نوع باشد و در یک عقد بخرد بعضی از ان
معیب بر آید همه را رد باید کرد یا همه را نکاه باید داشت و
بعیب راضی شد و مشتری را نمیرسد که معیب را رد کند و
چون چنین است پس هر کاه بنده عبادت دیکران را با عبادت
خود ضم کند حق سبحانه و تعالی میکوید که عبادت
کسی را که در عیب باشد رد نماید بجهت عبادت معیب انکس
بر البته عبادت اینکس را بطفیل آن قبول خواهد کرد
و ایاک نستعین خاص از ترا می یاری میخواهم در پرستش تو

و ایاک نستعین یعنی از دیکری در هیچ امری یاری نخواهم مکر انکه انکس را
واسطه و سبب و مسخر حق داند در ان امر و دانکه اکر حق تعالی نخواهد
در دل انکس بیفکند که یاری او کند محال است که او تواند کرد
پس فی الحقیقه حق یاری او میکند بدست انکس و او چون
التی است در دست حق پت در کرخلق همه رزق و هوانست
وهوس کار دکاه خداوند جهان دار دهیس بود در خلق بودن
عمر ضایع کردن است خالق آن در شو که چشم مردمان زان دوزان است
یکی از مشایخ چون در نماز ایاک نستعین رسیدی بیهوش
شدی و بیفتادی چون سبب آن پرسیدند کفت ترسیدم
که مرا کویند چون ما را بندکی میکنی و پس و انه یاری میخواهی
و پس پس چرا از طبیب دوا میخواهی و از سلطان یاری
میجوئی دروغ میکوئی پت یاری از دی چو مجاز نزید و عمر
مستی از دی چو مجاز نبند و کمراهد نا را راه نمای الصراط
المستقیم راهی راست در اقوال و افعال و اخلاق کدان راه متوسط
بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار ما را براه
مستقیم که دین اسلام و سنت سید انام است ۳ و طریقه ائمه

مخلوق

معصومین علیهم السلام و در اخبار اهل بیت وارد شده
که مراد بصراط مستقیم علی بن ابی طالب ع است و بروایتی
دیگر وارد شده که امام مفترض الطاعة است پس معنی
آن میشود که بما بشناسان امام حق را تا متابعت و پیروی
او بکنیم و براهی که او رفته برویم و او را تسلیم کنیم
و محبت او را در دل گیریم تا در آخرت با او محشور شویم و بسعادت
عظما برسیم یا ثابت دار ما را بر معرفت و محبت و متابعت
امام ع و در حدیث نبوی وارد شده که هر که نشناخت امام
زمان خود را و مرد مرد مردن جاهلیة یعنی بی ایمان و بزرگی
گفت که بنمای ما را راه راست یعنی بمحبت ذاتی خود مشرف
دار تا از التفات بغیر از تو آزاد گشته بتمامی گرفتار تو گردیم
جز تو ندانیم و جز تو نه اندیشیم بیت دارند هر کس از تو مرادی
و مطلبی مقصود ما ز دنیی و عقبی لقای تست صراط
الذین انعمت علیهم بنمای ما را راه آنانکه بفضل خود انعام
کرده بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت
و شهادت و صلاحیت یا راه آنها که اهل قربند و بکمال
نعمت ظاهر که قبول شریعت و کمال نعمت باطن که اطلاع

بر اسرار حقیقت است ایشان را معزز و مکرم ساخته غیر المغضوب
علیهم نه راه آنکسانکه خشم گرفته بر ایشان و بر کفر اقدام نموده اند
یا راه یهودان که بسبب تمرد در معاندت و قتل انبیا و تحریف کتب
بر ایشان خشم گرفته یا هر که جانب تفریط داشته باشد و لا الضالین
و نه راه گمراهان یعنی کسانی که در طرق مختلفه و سبل منحرفه افتاده اند
یا راه ترسایان که بواسطه افراط در شان مسیح و تفریط در باب حبیب ع
گمراه گشتند یا هر که جانب افراط داشته باشد در که چهارم تفسیر
سوره قدر و توحید از اهل بیت علیهم السلام منقولست که بهترین
سوره که بعد از فاتحه خوانده شود در نمازهای فریضه سوره
قدر و توحید است و بدانکه قدر سور قدر غیر شیعه نمیداند از
حضرت امام محمد باقر ع منقولست که فضیلت ایمان کسی که ایمان
بجمله انا انزلناه و تفسیر آن داشته باشد بر کسی که مثل آن نباشد
در ایمان باین سوره چون فضیلت ایشانست بر بهایم و در کتاب
من لا یحضره الفقیه گفته که اولی آنست که در رکعت اول سوره
قدر بخواند که سوره پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام است پس ایشان را
وسیله سازد بخدای عز و جل چه بسبب ایشان بمعرفت او رسیده
جل جلاله و در رکعت دوم سوره توحید که دعا در عقب آن

مستجابست یعنی قنوت و در کتاب کافی روایتی بعکس این نقل
کرده و عمل بهر کدام که کنند نیکوست و ابو علی گفت که بحضرت
امام علی نقی ع گفتم که فدای تو شوم بدرستیکه تو نوشته بودی
بمحمد ابن الفرج و تعلیم او کرده که فاضلترین سوره که خوانده شود
در فرایض انا انزلناه و قل هو الله احد است و بدرستیکه که دل من تنگ
میشود بخواندن این دو سوره در نماز صبح پس آنحضرت فرمود
که تنگ مگردان دل خود را بخواندن این دو سوره پس بخدای قسم
که ثواب و فضیلت در این دو سوره است و ما این هر دو سوره را
تفسیر میکنیم تا تمامی اذکار نماز بر وجه افضل مترجم باشد و ابتدا
بسوره قدر میکنیم روایت کند که حضرت پیغمبر ص بخواب دید که بنی امیه
بر منبر او بالا میرفتند مانند میمون و مردم را به پس میراندند آن
حضرت از این معنی اندوهناک شد حق تعالی این سوره از برای تسلی
آنحضرت فرستاد بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه که ما فرستادیم قرآن
را فی لیلة القدر در شب قدر یعنی در شبی که حق تعالی در وی تقدیر
کند و اندازه نماید هر چه در آن سال خواهد آمد گفته اند یعنی ابتدا
نزول قرآن در آن شب بود که قرآن در آن شب از لوح محفوظ به بیت
المعمور نازل شد و بعد از آن جبرئیل ع در مدت بیست و سه سال

آیه آیه

آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح نازل ساخت و از اهل
بیت علیهم السلام منقولست که در شب قدر ملائکه نازل میشوند
و تمامی احکام و امور جزئیه بندگان تا شب قدر سال دیگر بر امام
عصر ع نازل میسازند اگر پیغمبرست بر سبیل وحی چنانکه مشاهده
فرشته میکند و اگر وصی پیغمبرست بر سبیل تحدیث یعنی
فرشته با امام ع سخن میگوید چنانکه امام ع آواز او میشنود
و شخصی را نمی بیند و این علومی که ایشان را در آن شب حاصل
میشود تفصیل و بیان آن علمیست که ایشان قبل از آن
بر سبیل اجمال میدانستند و ما ادریک چه چیز دانا کرد
تا بدانی که ما لیلة القدر چیست شب قدر یعنی شب با عزت
و شرف که هر که در وی طاعت کند عزیز و مشرف گردد یا عملی
که در وی واقع شود نزدیک خدای تعالی با قدر بود یا ترا که پیغمبری
و سایر ائمه معصومین علیهم السلام در وی فتوحات عظیم
و فیوضات جسیم دست دهد که قدر شما بآن ظاهر گردد
لیلة القدر خیر من الف شهر شب قدر بهترست از هزار
ماه که بنی امیه بعد از تو حکومت کنند و ایشان را لیلة
القدر نباشد چرا که اهل بیت ترا در این شب کرامتها و برکتها

دست دهد که نافی و تدارک حکومت مخالفین کند باز یاد قی
داد قاسم بن فضل منقولست که او گفت ما شمردیم مدت تسلیط بنی امیه
را که هزار ماه بود نه یکی و نه کم بود و نه یکی و زیاده و حکمت در
اخفا و ابهام این شب تعظیم هر شبها محمد است و احیای آنها بعبادت
یا آنکه در واقع شبی معین نیست بلکه متبدل میشود بلیالی سنه
ای خواجه چه جوئی تو شب قدر نشانی هر شب شب قدرست
اگر قدر بدانی تنزل الملائکه والروح فرود می آیند فرشتگان و
روح که جبرئیل ست بر امام عصر و فرمانروایان این شب باذن ربهم بفرمان
او فیه کار ایشان من کل امر از هر امری که بندگان را در کارست
از سود دینیه و دنیویه سلام دایم البرکتست هی این شب قدر
حتی مطلع الفجر تا دمیدن سفیده صبح بر هر که حق قدم توفیق
دریافتن آن برکت داده باشد از بندگان که دوست میدارد
ایشان را و بخواهد که بر بعضی امور مقضیه مطلع شود و این
معنی از دعای صحیفه معادیه که بجهت دخول ماه رمضان المبارک
است مستفاد میشود و در کافی نیز از ان حضرت نقل کرده
که فرمود سلام میکند بر تو ای محمد ملائکه من و روح من تا سلام
من از اول وقتی که نازل میشوند تا طلوع صبح و اما تفسیر سوره

توحید روایت کنند که جمعی از کفار با نحضرت گفتند که نسب پروردگار
خود را بیان کن تا او را بشناسیم حق تعالی این سوره را فرستاد بسم الله
الرحمن الرحیم قل هو الله احد بگوای محمد که آنکسیکه از وی چیزها پیدا
اوست خدای یکانه متوحد بذات و متفرد بصفات الله الصمد
خدای که روی نیازست از همه و او ست پناه نیازمندان و نخورد
و نیاشامد پاینده است که فانی نشود احد ست و شمارا از وی خبری
صمد است و نیازها از و مخذول آن احد نه که عقل دانندش و وهم
نه که حس شناسدش و دیم لم یلد نزاد او کسی را مرد بوی چو خود
که گفته اند عزیر پسر اوست استغفرالله و لم یولد و نزاده شد
از کسی مرد بوی نصاری است که گویند مسیح خداست استغفرالله
و لم یکن له کفوا احد و نیست و نبوده مر او را مثل و مانند مرد بوی چون
و سنگان عربست که گفتند او را مانند و کفو هست کذالک الله ربی
یعنی چنین ست پروردگار من و خواندن سوره بعد از حمد مخصوص
دو رکعت اول است و در سیوم و چهارم اگر حمد نیز بخوانند و بدل
ان تسبیح و تهلیل و تکبیر و استغفار کنند هم رواست و باید
که قرآن را بتانی و ترتیل و تدبر بخواند تا بدانی فارغ و تو جمعی دل
عروس حضرت قرآن نقاب بر انگند بر انازند که دار الملک

ایمان را بعد یا بداند نه فرمود که هر که قرآن
خواند و فرو تنی نمود و دلش نرم نشد بخواندن آن و اندوه و ترس
در باطن او پدید نیامد پس تحقیق که بزرگی شان حق سبحانه و تعالی
را و نه زبان کند زبانی هویدا و باید در حال قیام بخشوع و خضوع
بایستد بطریقی که غلامان باخلاص در خدمت آقای خود می ایستند و
نظر بجانب سجود افکند نه بجای دیگر و حد این سر نهادن او را سجده
کردن لاجرم سر به پیش افکنده ام بجاره من از شرم دوست
و دستها را بزانوها بگذارد نه بجای دیگر و زن بر پستانها و قدمها
را محاذی یکدیگر بدارد بدو وجه سد انکشت تا یکوجب و انکشتان
هر دو پای را بقبله کند و بعد از فراغ هر یک از فاتحه و سوره
لحظه درنگ کند و مستحب است که قبل از رکوع تکبیر
بگوید در حال قیام و بعد از خم شدن دستها را بزانوها گذارد
و زن بالاتر از زانو و دستها را بزانوی راست پیش از دست
چپ نهد و دستها را بر پهلوها بچسباند و زانو را پس برد و بشر
نیاورد و انگشتان را انبوه دور کند و پشت را راست بدارد و بیشتر
که اگر قطره آبی بر آن ریخته شود بجای خود بایستد و گردن
را موازی پشت کند و به پیش نیفکند و نظر میان این قدمها

اندازه و قبل از تسبیح بگوید اللهم لک رکعت بارخدایا از برای تو
رکوع کردم و لک خشعت و بحبه تو فرو تنی و پستی نمودم و لک
و من تو فرمان بردار و منقاد شدم و بک است و بتو ایمان آوردم
و علیک توکلت و بر تو توکل کردم یعنی کارهای خود را بتو وا
گذاشتم و انت ربی و تو ولی پروردگار من خشع لک سمعی و بصری
از برای تو سمعی گوش من و بصری و چشم من و شعری و موی
من و بشری و ظاهر بدن من و دمی و گوشت من و دمی خون
من و مخی و مغز استخوان من و عصبی و پی من و عظامی و استخوانها
من و ما اقلت قدمای و انچه برداشتند آنرا قدمهای من
غیر مستنکف در حالتی که نیستم تنک دارنده از این پستی و
فروتنی و لا مستکبر و نه کردن کشنده و لا مستعظم و نه دانسته
و تعب دارنده از آن رفع نرفعم سر نرفعانت به تیغ کردنی مردم
شخصی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که راست
داشتن کردن در رکوع اشارت بچیست آنحضرت فرمود
که او پیش ایستد که اعتماد بتو آورده ام اکنون مرا کردن زنی
کردنی باید در کوی اعتماد کردن نهادیم الحکم لله سبحان ربی
العظیم و بالک و منزه میدانم و مقدس و منزه میشمارم پروردگار

از هر چه جناب عظمت و بزرگی او را لایق نباشد و جلال و کبریا و
جبروت او را نسزد و نشاید و بحمده و حال آنکه مشغولم بستایش
او بر آنکه توفیق داده است مرا که تنزیه او کنم و بندگی بجای آورم و مستحب
است که تسبیح را تکرار کند تا سه نوبت یا پنج نوبت یا هفت یا زیاده
بقدر نشاط و عدم ملال مگر امام که از سه نمیگذراند بلکه دعای مقدم
نیز نمیخواند حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که رکوع ادبست
و سجود قربت کسیکه ادب را نیکو بجای نیاورده شایسته قرب نمی
گردد پس رکوع کن رکوع کسی که فروتنی کننده باشد مر خدای تعالی
را بدل و خود را خوار کننده و ترسان در زیر سلطنت و بزرگی
او و پستی فرماینده باشد از برای او جوارح خود را پستی کردن
کسیکه ترسان و اندوهناک باشد بر آن و مستحب است که چون سر از رکوع
بر دارد این دعا بخواند سمع الله لمن حمده یعنی خدای تعالی شنید و اجابت نمود
جزای خیر داد مر آنکس را که ستایش او کرد و غرض ازین کلمه دعا است
نه ثنا یعنی خدای تعالی بشنود حمد حامدین را و مشکور گرداناد و این
کلمه از ماموم ساقط است الحمد لله رب العالمین و همه ثناها و ستایشها
مر خدایراست که پروردگار جهانیانست اهل الکبریاء و العظمة
صاحب بخشش و فرمان فرمائی بر خلایق از روی قهر و غلبه

ششم در سجود و مستحب است که قبل از سجود تکبیر بگوید در حال قیام
و چون بسجود رود اول کفهای دست بر زمین نهد بعد از آن
زانوها و زن بعکس این کند و باید که انگشتان دستها را بجانب
قبله کند و بهم نچسباند و هیچ از دستها را بپهلو نچسباند و زانوها را
از هم دور دارد اگر مرد باشد و بینی را هشتم اعضای سجود کند و از
پیشانی مقدار یک درهم یا بیشتر بسجده گاه برساند نه کمتر و بر خاک
سجده کند نه بر چوب و سنگ و امثال آن از چیزهائی که سجود بر وی
جایز نیست و بهتر آنست که خاک قبر معصومین علیهم السلام باشد
خصوصا خاک کربلا و اگر اعضای سجود را همه برهنه کند و بر خاک
برساند افضل است و قبل از تسبیح بگوید رب لک سجدت ای
پروردگار من از برای تو سجده کردم و بک آمنت و بتو ایمان آوردم
و لک اسلمت و ترا فرمان بردم و علیک توکلت و کار خود بتو باز گذاشتم
و انت ربی و توئی پروردگار من سجد وجهی سجود کرد روی من للذی
خلقه مر آنکس را که آفرید او را و شق سمعه و بصره و شکافت گوش
او را و چشم او را یعنی در رحم مادر الحمد لله رب العالمین هر ستایشها و
ثناها مر خدایراست که پروردگار جهانیانست تبارک الله احسن
الخالقین بزرگ و برتر و دایم و ثابت است خدائی که بهترین آفریدگان

بیت زابر افکند قطره سوی یم ز صلب آورد نطفه در شکم از آن
قطره لولوی لالا کند وزین صورتی سرو بالا کند سبحان ربی الاعلی
منزه و مقدس میدانم و پاک و پاکیزه می شمرم پروردگار بلند خود
خود را از هر چه جناب رفعت و بلندی او را نسزد و جلال و عزت
و سلطنت او را نشاید و بحمده و حال آنکه مشغولم بستایش و ثنای
او بر آنکه توفیق بخشیده است مرا که تنزیه و تقدیس او بجای آورم
و تا ملال حاصل نشود تکرار تسبیح نماید مگر امام که بر سه اختصار میکند
حضرت امام جعفر صادق ع فرمود بخدای قسم که زیان نکرد هر که حقیقه
سجود را چنانکه باید بفعل آورد اگر چه در همه عمر خود یکنوبت باشد
و فیروزی نیافت کسیکه خلوت کرد با پروردگار خود در مثل این
حال از روی پایندگی و فریب دهنده مر نفس خود را که غافل و بیخبر
باشد از آنچه حق تعالی مهیا گردانیده از برای سجود کنندگان از
خوشحالی دنیا و راحت آخرت و دور نشد از خدای تعالی هرگز
هر که نیکو کرد نزدیکی در سجود بخدای عز و جل و نزدیک نشد
باو هرگز هر کس که بد کرد آداب سجود را و ضایع ساخت
حرمت آنرا به بستن دل بغیر حق تعالی در حال سجود پس سجود
کن سجود کسی که پستی و فروتنی نموده باشد مر خدای عز و جل

...عالی آفریده شده که
...پدید آمده که همه او را پلید
...ارد شده که نزدیکتر وقتی و حالی
...وقتی است که او در سجود باشد حق تعالی
...قرب دعای سجده که یعنی سجود کن و نزدیک
...ین اخبار و غیر آن مستفاد میشود که بهترین
...جود است و دراز کشیدن آن و فرو رفتن در یاد
...کوع دعوی بندگیست و سجدتین
...نیستی تو هستی حق ظاهر
...العظیم و بحمده میگویی و
...پس اگر تو نباشی او باشد
...ر هستی خویش تا تو غافل نشوی هرگز
...صل نشوی و مستحب است که چون سر از سجود
...جب نشیند و پشت قدم پای راست را
...ب بگذارد و در خاطر بگذراند که بار خدایا
...باطل را بمیران و اگر زن باشد بر کفل نشیند
...ف پای را بر زمین نهد و چون قرار گیرد

دعای سجده لا اله الا الله حقا حقا
لا اله الا الله ایمانا و صدقا لا اله الا الله
عبودیا و رقا سجدت لک یا رب
تعبدا و رقا ۱۲

تکبیر بگوید واستغفار کند و
بیامرز مرا وارحمنی ورحم کن مرا و
مرا تلافی کن واهدنی وراه بنمای مرا انی
من مرا بچیزی را که فرستاده بسوی من از نیکیها محتاج
کند بگفتن استغفر الله ربی واتوب الیه یعنی طلب امرزش
پروردگار خود را و باز میگردم بسوی او کافیست و بعد
بگوید اللهم ربی از برای سجود دوم در حال جلوس و بعد
از سجود دوم نیز تکبیر بگوید و لمحه درنگ کند
را از تاویل سجدتین پرسیدند فرمود که
می هذا اشاره است بانکه از خاک
ایماست بانکه از زمین بیرون آمد
باز بزمین عود خواهد کردن و خاک
بر میدارد رمزیست باینکه بار دیگر از خاک مبعوث خواهد
و در آخرت بیرون خواهد آمد از آن و چون از سجود بر میخیزد
اللهم ربی یعنی بار خدایا این پروردگار من بحولک بگردا
تو و بقوتک و بزور تو اقوم بر میخیزم واقعد می نشی
واگر خواهد این را نیز بگوید وارکع واسجد و رکوع و سجود